

گزیده ای از مقاله‌های
شفق سرخ علی‌دستی

به‌کوشش:

محمد حسین ابن یوسف

جلد دوم

(شماره‌های ۸۷-۴۲)

باساس از پسر خاله ی ارجمند و فاضلم دکتر مهدی ماحوزی که عمری را صرف آشنایی بیشتر علاقه مندان
به آثار کوناگون و ارزشمند علی دشتی کرده است.

فهرست

صفحه

۷	پیرامون این کتاب.....
۹	مناسبات خارجی - (۱).....
۱۷	مناسبات خارجی - (۲).....
۲۲	مناسبات خارجی (۳) - ما و روسیه.....
۲۸	آذربایجان - (۵): اسماعیل آقا سیمیتقو.....
۳۵	ملاحظات در طرح قانون استخدام - (۱).....
۴۴	دخالت در سیاست مملکت.....
۴۹	رسیدگی به اعمال مولیتور.....
۵۱	ملاحظات در طرح قانون استخدام - (۲).....
۵۹	وداعنامه من.....
۷۵	ملاحظات در طرح قانون استخدام - (۳).....
۸۳	مقصر مائیم.....
۹۰	آذربایجان - (۶): اسماعیل آقا سیمیتقو.....
۹۸	قوام الملک را بشناسید.....

صفحه

۱۰۶	شرح حمله الوار
۱۰۸	پیشنهاد خونریزی
۱۱۵	دفتر مفت خوری - (۱):
۱۲۰	دفتر مفت خوری - (۲):
۱۳۲	دفتر مفت خوری - (۳):
۱۴۰	آیا سیاست انگلیس تغییر کرده است؟
۱۴۷	با دیانت ترویج مفت خوری می کنند!
۱۵۰	حیاتی ترین اقدامات اقتصادی
۱۵۶	تطهیر گناهکاران
۱۶۲	عفو و اغماض جنایت است
۱۶۷	تصرف چهریق
۱۶۹	کشتار هولناک در خاک بختیاری
۱۷۵	پیشنهادهای سینکлер و استاندارد اوایل
۱۷۹	تحصن در بهارستان
۱۸۰	در آستانه عظمت و اقتدار - (۱)
۱۸۴	در آستانه عظمت و اقتدار - (۲)
۱۹۱	نطق وزیر جنگ - (۱۱)
۱۹۵	چگونه می خواهیم انقلاب کنیم - (۱)
۲۰۰	بقیه نطق وزیر جنگ - (۲)
۲۰۵	تجارت ایران و روسیه - (۱)
۲۱۱	چگونه می خواهیم انقلاب کنیم - (۲)
۲۱۵	مردم منتظرند
۲۲۰	هیأت منصفه - محاکمه وزراء - (۱)
۲۲۷	هیأت منصفه - محاکمه وزراء - (۲)
۲۳۵	معلمین در بهارستان
۲۳۸	یادداشت روسیه با انگلیس
۲۴۳	بحرین کجاست و ملک کیست؟

صفحه

۲۴۹	انگلیس و سیاست مستعمراتی.....
۲۵۷	هیأت حاکمه و اصول مشروطیت - (۱).....
۲۶۲	هیأت حاکمه و اصول مشروطیت - (۲).....
۲۷۰	مطالعات در اطراف نفت شمال - (۱).....
۲۷۹	مطالعات در اطراف نفت شمال - (۲).....
۲۸۶	در وزارت جنگ.....
۲۸۹	در مواجهه با افکار عمومی.....
۲۹۶	ختم مناقشه.....
۳۰۰	قضیه حل نشد.....
۳۰۳	تقوی و فضیلت در مقابل فحش و تهمت.....
۳۰۹	پرده های جدید.....
۳۱۳	قضایای اخیر.....
۳۱۶	خروج مسکوک - (۱).....
۳۲۰	اجتماعات مسجد جامع.....
۳۲۵	مملکت مشروطه.....
۳۳۱	علل فقر و تنگدستی.....
۳۳۷	اختلاف کلمه: یکی از وسایل مستعمرات داری - (۱).....

پیرامون این کتاب

با سپاس فراوان از مهر عزیزانی که پس از چاپ و پخش نخستین بخش از مجموعه ی: «گزیده ای از مقاله های شفق سرخ علی دشتی»، با پیام های دلگرم کننده ی خود مشوقی برای ادامه ی این خدمت فرهنگی شدند، اکنون دومین بخش این مجموعه تقدیم علاقه مندان می گردد. این بخش نیز با همان سبک و سیاق از سرمقاله ها و نوشته های مسلسلی که دنباله ی آنها در آغاز سده ی گذشته به صورت سرمقاله در شماره های بعدی روزنامه ی مشهور «شفق سرخ» منتشر شده اند و سرشار از آگاهی های با ارزش درباره ی یکی از پر تنش ترین و سرنوشت ساز ترین دوران های تاریخ ایران محسوب می شود، گردآوری شده است.

راستی را که گذشت یک قرن از زمان نخستین چاپ و پخش این آگاهی‌ها نتوانسته از تازگی و اهمیت مطالب عنوان شده بکاهد و جالب‌تر اینکه «شفق سرخ» تنها به بیان نارسایی‌های کشور بسنده نکرده و با کوششی خستگی‌ناپذیر به ارائه‌ی راهکارهای مناسب برای رهایی از دشواری‌های موجود پرداخته است.

به همت دوست دیرین و مهربانم آرمان سیفی تارنمایی به آدرس sorkh.org-www.shafaghe برای دسترسی رایگان علاقه‌مندان در سراسر جهان به این منتخب، آماده شده است. آگاهی‌های بیشتر در مورد این مجموعه و آنچه مؤسس این نشریه‌ی وزین، **علی دشتی** و دوستان و هم‌اندیشان‌ش را به چاپ و پخش آن برانگیخته، به تفصیل در مقدمه‌ی جلد اول تقدیم علاقه‌مندان و پژوهشگران شده است.

در این مجلد از مطالبی متنوع نظیر: «مناسبات خارجی»، «دخالت در سیاست کشور»، «طرح قانون استخدام»، «اهمیت آموزش»، «هشدار در مورد قائله‌ها و مناقشات داخلی»، «معرفی زورگویان»، «افشای تصمیمات نادرست مجلس»، «حمایت از اعتراض‌های مردمی علیه اجحاف و نابرابری‌ها»، «مراودات بازرگانی با بیگانگان»، «هیأت حاکمه و اصول مشروطیت»، «مطالعات در اطراف نفت شمال»، «مالکیت بحرین»، «تجارت ایران و روسیه» و «سیاست‌های ارزی کشور» سخن به میان آمده است.

محمدحسین ابن یوسف
 ۱ شهریور ۱۴۰۱ (۲۳ اوت ۲۰۲۲)
 مک لین، ایالت ویرجینیا
ebneyusef@aol.com

«شفق سرخ»

شماره ۴۲

پنجشنبه، ۸ سرطان [تیر] ۱۳۰۱

۳ ذی‌قعدة الحرام ۱۳۴۰

۲ ژوئیه ۱۹۲۲

مناسبات خارجی - (۱)

هر کابینه ای که روی کار می آید خط مشی خود را در مسائل خارجی حفظ و روابط دوستانه با همسایگان و سایر دول کامله الوداد [دارای دوستی تام] قرار می دهد.

ما مدت ها بود که معنی این جمله را نمی فهمیدیم «حفظ دوستی و وداد با دول همسایه»، زیرا حقیقتاً در سیاست خارجی غالباً نمی شود با دو دولت مخالف که دو مشی مخالف را نسبت به ما اتخاذ کرده اند یک رویه واحد اتخاذ کرد.

با یک دست نمی شود دو هندوانه برداشت. در اثنای جنگ ممکن نیست هم روس و هم آلمان و هم انگلیس و عثمانی را از خود خوشنود و راضی نگاه داشت.

آیا این سیاست غلطی نیست که ما نسبت به دوست و دشمن یک رویه داشته باشیم؟

بدیهی است نه تنها از نقطه نظر دیپلماسی بلکه از لحاظ حیات فردی این رویه یک رویه غلط و اساساً غیر قابل فهمی بود.

اخیراً موفق شدیم که معنی «حفظ روابط دوستانه با همسایگان» را درک کنیم. معنی این جمله در اصطلاح کابینه های ایران این است

که باید در مقابل سیاست خارجی بی اراده بود، از تجاوزات اجانب غمض عین [چشم پوشی] نمود، نسبت به حقوق دولت و ملت ایران که در معرض حرص و آرز سیاست خارجی پایمال می شود، لاقید و بی اعتنایی نشان داد.

این سیاست غالباً خط مشی اغلب کابینه ها بوده و از همین روی در انتخاب وزیر امور خارجه نه تنها دقت و مطالعه به عمل نمی آمد، بلکه غالباً از میان عناصر اهمال کار، درویش خوی، و بی اعتنا مانند حکیم الملک و مشار السلطنه نامزد وزارت خارجه می شدند، زیرا وظیفه این وزارتخانه غیر از امضا کردن کاغذ و اجرای فورمالیته های بی روح چیزی نبود. از این رو تاکنون شنیده نشده است وزارت خارجه ایران بر ضد فجایع و مظالمی که به طور استمرار دست گناهکار اجنبی در این مملکت مرتکب می شود، یک اعتراضی یا پرتستی نماید.

فقدان رشد و شجاعت سیاسی این افراد نالایق که متوالیاً در سن وزارت خارجه ظاهر شدند روز به روز بر تجری و جسارت مامورین دول خارجه افزوده و به آن ها اجازه داده است که عرض و طول مملکت را صحنه سیاست ها و مطامعی قرار دهند که امروزه در هندوستان و ایرلند هم اجرای آن ها امکان پذیر نیست.

به درجه ای رجال ما مرعوب اجانب هستند که تمایلات آن ها را میزان عزل و نصب حکم و مامورین قرار داده اند و به همین مناسبت داوطلبان کار، حکام و سایر مستخدمین دولتی به جای این که به صحت عمل تکیه کنند، یا اطاعت از حکومت مرکزی را وظیفه منحصر به فرد خود قرار دهند، جلب رضایت و توجه اجانب را مقدم بر هر چیزی می دانند.

مستر جیک آن وقتی که در بوشهر نایب قونسول خانه انگلیس بود صفحه دشتی و دشتستان را در زیر قدم خود در آورده ملاقات های پی در پی او از خوانین «بندر ریگ»، «شبانکاره»، «انگالی» و غیره و غیره زمینه های اختلال امور فارس را تهیه می نمود.

حکومت آن وقت بوشهر (دریابگی) نه تنها اعتراضی نسبت به این عملیات نمی کرد و نه تنها راپورت [گزارش] این اقدامات مخالف قانون را به مرکز نمی داد، بلکه تمام عواطف و تمام قوای روحیه خود را برای جلب توجهات قونسول خانه انگلیس حاضر ساخته بود.

در بدو امر این مسأله خیلی دردناک و مورث تعجب است، ولی پس از اندک مطالعه انسان اذعان می کند که دریابگی تقصیر نداشت، زیرا او یک عنصر فاسد و جز سیر کردن شکم ننگین خود هیچ مقصودی را تعقیب نمی کرد. اگر سیر کردن شکم او در اطاعت از دولت بود از دولت اطاعت می کرد و اگر در جلب رضای انگلیس ها بود به جلب توجه آن ها مبادرت می نمود. و بدبختانه تجربیات ناگوار ثابت کرده بود که در آن روزی که انگلیس ها وجود او را مخالف میل خود می دیدند او حتماً از کار خود منفصل و معزول بود.

این سستی و تهاون [سهل انگاری] مرکز نسبت به تقاضا های اجانب است که پرنسیپ خارجه پرستی را عملاً تشویق و ترویج نموده است.

این جبن و عدم لیاقت رجال ماست که روز به روز اجانب را در تقاضاهای نامشروع و مداخلات غیر قانونی خود جری نموده است.

این ضعف نفس و حس شوم ملاحظه کاری است که هر روز دامنه توقعات آن‌ها را وسعت و بالنتیجه تمنیات آن‌ها در جریان مسائل داخلی ما بیش تر می شود.

این ملاحظه کاری و ضعف نفسی که به اسم نزاکت سیاسی، حمایت اجتماعی ما را فلج کرده است، حتی کوچک ترین دول خارجه را نسبت به مصالح جامعه ما جری نموده و امثال دولت عثمانی را که دچار هزار گونه مصائب است و ما را قلباً نسبت به سرگذشت های ناگوار این دولت اسلامی متالم نموده است، چشم طمع به بعضی از نواحی مملکت ما دوخته و عملاً محذوراتی را برای ما تولید نموده است.

کابینه های ما خوب است اصول فعالیت و سیاست مداری را از دول مغلوبه جنگ، مانند آلمان و اطریش بیاموزند که با وجود زنجیر های محکمی که به اسم معاهده و رسایل [قرار نامه ها] بر گردن آن‌ها بسته اند در اصلاح اوضاع پریشان و اعاده قدرت و شوکت ملی خود کوشش نموده و حاضر نیستند خارج از حدود عهدنامه و رسایل کوچک ترین تحمیل را از سایر دول بپذیرند.

کابینه های ما خوب است اوضاع روسیه را سرمشق خود قرار دهند که پنج سال تمام با قحطی، گرسنگی، فقر و مرض، محاصره بحری و هزاران موانع و مصائب دیگر دست به گریبان بوده اند، مع ذلک برای احراز مقام اولیت [تقدم] و عظمت سیاسی دقیقه ای غفلت نکرده اند.

خیلی مایه تاسف است. دولت کوچک و حقیر یونان کشتی فرانسه را که حامل اسلحه بود و سوءظن یونان را جلب نموده بود توقیف

نموده و پروتست و یادداشت های دولت بزرگ فرانسه مورد اعتنا و توجه واقع نگشت، ولی دفاتر پستی جنوب با وجود موفقیت اعلامی در لاهه برای بستن آن ها، هنوز دائر است. تلگراف بی سیم انگلیس بدون اجازه دولت ایران هنوز برقرار است. هنوز رسماً به سفارت انگلیس اعتراض نشده است که مستر جیک به چه مناسبت با خوانین کشکولی ملاقات می نماید و ایشان چه حقی دارند که شفیع اشرار شده و از ایالت فارس تقاضای عفو برای آن ها می کند. هنوز دولت یک مامور به کردستان و لرستان نفرستاده که دست «نول و سون» را گرفته از مملکت بیرون کند و نگذارد بیش از این سبب بدبختی شوند.

نمی دانیم آیا وزرای ما می بینند که مامورین انگلیس به اسم خریدن قاطر میان عشایر ساده لوح ما متفرق شده، بار های پول و اسلحه را میان آن ها تقسیم کرده و بالتیجه آتش اغتشاش را در تمام نواحی مملکت روشن می کنند؟

آیا خبر ندارند که مبالغی اسلحه و مونسیون [مهمات] به اسم یونان از راه بین النهرین به کردستان ایران وارد شده است؟

آیا مطلع نشده اند که قونسول انگلیس مقیم تبریز با لباس کردی در قلعه چهریق با سیمیتقوی خائن ملاقات می کند؟ اگر نمی دانند زهی نادانی و بی خبری و باید بر طالع این ملتی که این گونه رجال بی کفایت زمامدار مقدرات آن ها می شوند، گریست! و اگر می دانند پس چرا مطابق سیره تمام دنیا و دیپلماسی تمام عالم این دست های جنایت شعار را قطع نکرده و این مامورین را به نام استقلال و تمامیت ایران، از خاک مقدس وطن نمی رانند؟

آیا چه ملاحظه ای جز بی کفایتی و عدم شهامت مانع بروز فعالیت آنهاست؟ اگر دست دشمنان مملکت را از مداخله در امور قطع کردند و اگر این پیشانی های فتنه را به خاک مذلت مالیدند، چه می شود؟

آیا دولت انگلیس قشون به ایران خواهد کشید - انگلیسی که جریان های ایرلند، بین النهرین، هندوستان و مصر دست اقتدار و حاکمیت او را پاره کرده است؟

آیا اگر دولت انگلیس با ما دشمن شد و عملیات خصمانه نمود، تصور می کنید ما بیش از حد از این پیش آمد متاسف [خواهیم شد و] از دوستی حالیه اش گران تر تمام خواهد شد؟

آیا بالاتر از سیاهی رنگ دیگر هست؟

آیا دوستی دولت انگلیس همان دوستی و محبتی که نسبت به انگلستان، ایرلند و بین النهرین هم مبذول می دارد و برای ما نافع است؛ و این دوستی شوم که رعایت حدود آن فقط از طرف ما به عمل می آید به قیمت تجزیه ایلات و اغتشاش نواحی و ضعیف شدن حکومت مرکزی برای ما تمام نشده است؟

وزارت خارجه در مقابل این جریان های سوقی که موجودیت ما را تهدید می کنند تا کنون چه رویه ای اتخاذ کرده؟ آیا به هیچ یک از مامورین دیپلماسی خود دستور داده است مطابق سیره تمام دول بزرگ و کوچک این اخبار فجایع آلود را به سمع کسانی برساند و دنیا را نسبت به این حوادث ناگواری که هر روزه در محیط ایران ظاهر می شود مطلع نماید؟

در صورت منفی [بودن] پس فایده این همه مأمورین وزارت خارجه در دربار های دنیا چیست؟

در هر صورت ما به دولت و مجلس شورا پیشنهاد می کنیم دوستی دولت انگلیس را وقتی محترم و مغتنم شمارند که از طرف آن ها نیز اصول دوستی مراعات شده و حقیقتاً بیش از این در محو و اضمحلال ما بذل مساعی ننماید و الا ما و تمام افراد ملت دشمنی صریح یک دولتی را که به اسم دوستی استقلال سیاسی و اقتصادی ما را با وسایل خونین می خواهد محو نماید بر دوستی او ترجیح می دهیم. ما برای این که فقط به ذکر کلیات اکتفا نکرده باشیم نظر هیأت دولت و مخصوصاً وزارت امور خارجه را متوجه مواد ذیل می نمایم.

۱- مراقبت کامل از مأمورین انگلیسی و جلوگیری از اقدامات آن ها در میان ایلات و طوایف.

۲- تفتیش کامل نسبت به تحریکاتی که در مسأله استقلال کرد و طغیان سیمیتقو می شود.

۳- بستن دفاتر پستی انگلیس در بنادر جنوب و در عربستان [خوزستان].

۴- برچیدن دستگاه تلگراف بی سیم انگلیس ها از جنوب.

۵- عدم ورود کشتی های جنگی انگلیس به آب های ایران.

۶- انحلال اداره سیاسی انگلستان در عربستان [خوزستان]. و بعضی نقاط دیگر.

۷- عدم اعتماد به تقاضا های مامورین انگلیسی راجع به امور داخلی به طور مطلق. البته در این صورت یعنی با وجود حفظ شرافت ملی و سیاست داخلی و شؤون استقلال ایران دوستی انگلیس را نه تنها دولت ایران مغتنم خواهد شمرد بلکه ملت ایران نیز از آن حسن استقبال خواهد نمود.

اما راجع به سیاست روسیه در شماره آینده نظریات خود را خواهیم نگاشت.

«شفق سرخ»

شماره ۴۳

یکشنبه، ۱۱ سرطان [تیر] ۱۳۰۱

۶ ذی‌قعدة الحرام ۱۳۴۰

۵ ژوئیه ۱۹۲۲

مناسبات خارجی - (۲)

ما در شماره گذشته گفتیم باید سیاست ایران روشن شود، یعنی تکالیف و حدود دول خارجه نسبت به ما و وظیفه ما نسبت به آن‌ها معین شود.

لفظ «دوستی» و جمله «روابط حسنه» به تنهایی موثر در سیاست نیست. یعنی بیش از این شایسته نیست در تحت تاثیر این الفاظ مجوف [میان تهی] حقوق ما دستخوش اهوا [خواست‌ها] و اغراض اجانب شده و دیپلماسی ایران مضحکه و مسخره دنیای تمدن و منفعت پرست بشود. ما با همسایه‌ها دوستیم، ولی آثار این دوستی همیشه باید از طرف دولت ایران ملحوظ شده و همسایگان مراعات حدود و وظایف خود را بنمایند!

این تهاون [سستی و سهل‌انگاری] و تسامح [مدارا کردن] ما در مقابل مطامع اجانب روز به روز بر تجرّی [گستاخی] آن‌ها افزوده و برای مداخلات و تقاضاهای بی‌پایان آن‌ها ایجاد سابقه و بالنتیجه حق مشروع درست کرده است.

ما دیروز شمه ای از روابط خود را با دولت انگلیس بیان کرده و عدم مراعات حقوق داخلی خود را از طرف دولت مشار الیها گوشزد نمودیم. اینک می پردازیم به روسیه:

روابط روسیه از بعد از معاهده ترکمان چای، تا ۱۹۱۷ زمانی که انقلاب بلشویزم روسیه را زیر و زبر کرد، محتاج به شرح و بسط نیست. روسیه سیاست قوه «فورس ماژور» را در ایران تعقیب و تاریخ اخیر ایران را با لکه های خون آلوده نموده است. قونسول های روسیه در ولایات، فعال مایشاء [کننده آن چه که بخواهند] بودند. کسی در مقابل سرنیزه تزاری مالک هستی و دارایی خود نبود. حکومت مرکزی از خود اراده و اختیاری نداشت. مظالم بالای مظالم، فجایع بالای فجایع، تعدی روی تعدی، تطاول بر تطاول استقلال داخلی ما را به حالت فلج انداخته بود.

انقلاب مندرس [پنهان شده در خاک] سوسیالیستی تخت اقتدار تزار را به خاک و خون آلود. تزاری را محو و نابود کرد و بر اثر این انقلاب افکار فاضلانیه که از خصائص دوره های انقلاب است روسیه را از سیر ظالمانه خود منحرف ساخت. بغض و نفرت ایرانی ها نسبت به همسایه شمالی مبدل به حسن ظن و محبت شد و ایرانی ها تصور می کردند با کمک و مساعدت روس ها ممکن است آثار تعدیات انگلیس را از صفحه ایران محو نمایند.

و این احساسات ملی بود که کابینه آقای وثوق الدوله را - کابینه ای که زمینه سیاستش تسلیم شدن به آغوش انگلیس ها بود- وارد کرد که در اواخر عمر خود عطف توجهی به روسیه نموده و تصدیق نماید که روسیه سوویتی نیز شایسته مراد و آمیزش است.

این زمینه در کابینه سابق آقای مشیرالدوله منتهی به فرستادن مشاور الممالک به مسکو (شوال ۱۳۳۸) گردید و بالاخره عهد نامه معروف ایران و روس در تاریخ ۸ حوت [اسفند] ۱۲۹۹ (۶ فوریه ۱۹۲۱) امضا گردید.

به موجب این معاهده روسیه تصدیق می کرد که تمام امتیازات، مؤسسات و معاهدات سابق روی زمینه دوستی نبوده و به زور سرنیزه بر ایران تحمیل گردیده است و بنابراین حکومت جدید روسیه کلیه آن ها را لغو، تمام مؤسسات را در مقابل میلیون ها خسارت به دولت ایران واگذار کرده و از آن به بعد ایران و روسیه به منزله دو دولت متمایل و دوست با یکدیگر رفتار خواهند نمود.

متعاقب عقد این معاهده «رتشتین» مامور دربار ایران گردید و مقدم او را نه تنها دولت با احترامات و تجلیلات لازمه پذیرفت بلکه ملت نیز با نهایت مسرت و خوشنودی استقبال نمود.

متاسفانه ناخشنودی ما از سیاست و رفتار روس ها تقریباً از این به بعد شروع می شود، زیرا ما پس از ورود سفارت روسیه شوروی به تهران منتظر بودیم تمام روابط و مناسبات روی زمینه معاهده جدید بوده باشد و متاسفانه با سیاست اهمال و مسامحه دولت ایران و یا سر مشق گرفتن روس ها از رویه ناپسند مامورین انگلیس، مواد معاهده را کاملاً به موقع اجرا نگذاشته و روس ها نیز رویه های نا مطلوبی را تعقیب کردند.

مسأله عدم تسلیم پرت [بندر] انزلی و فیروزه، مسأله انحصار مونوپول تجارت ایران، وارد ساختن کشتی های جنگی در آب های ایران، تسلیم نکردن اشرار و یاغیانی که به خاک روسیه پناهنده شده اند

(مانند زبردست خان و کریم خان و غیره)، و مداخله در کارهای داخلی. این ها یک دیباچه های نا مطلوبی است که روسیه به ما نشان داده و دولت ایران هم به همان اسم دوستی و روابط حسنه اکتفا نموده و به ادامه سیاست اهمال و مسامحه به روسیه اجازه دادند که از انجام تعهدات خود قصور ورزد.

بزرگ ترین لطمه ای که روس ها به اصول عهد نامه و مناسبات حسنه ما وارد کردند مسأله انحصار تجارت است، که مال التجاره ما را چون نمی توان در بازار رقابت گذاشت، به هر قیمت نازلی که میل دارند خریداری کرده و امتعه [کالا های] خود را چون به تجار ایرانی اجازه نمی دهند که وارد نمایند، به هر قیمتی که میل دارند می فروشند. این مسأله تجارت ما را فلج کرده و تجار را که با منتهای بی صبری منتظر افتتاح باب تجارت روسیه و خلاصی از تجارت انحصاری انگلیس بودند، از روسیه مایوس می سازد.

رویه لاقیدی اولیای وزارت امور خارجه و وزارت فوائد عامه و بلکه هیأت دولت، به روس ها اجازه داد که حتی در داخل مملکت هم مال التجاره ما را که از روسیه خریداری کرده و وارد نموده بودند، توقیف نمایند. در نتیجه این مونوپول، فشار اقتصادی فزونی گرفته و منافع تجارت منحصر به تجارت خانه «ونشترک» گردیده است و تجار بیچاره ما نزدیک است از هستی ساقط شوند.

ما بیش از همه هیأت دولت را مسؤول این اوضاعی که تجارت ایران را در شمال خفه نموده است می دانیم.

اگر به موجب قوانین داخلی روسیه، تجارت آن ها باید در دست دولت بوده باشد، و به همین دلیل با تجارت ایران به طور دلخواه بازی

کنند، ما نمی توانیم نسبت به مسائل حیاتی خود تابع سیاست داخلی روسیه باشیم، و این وظیفه هیأت دولت است که از این رویه هایی که حق حاکمیت داخلی ما را لطمه می زند، جلوگیری کند. زیرا دولت با این رویه مسامحه و سهل انگاری به آن ها دستور می دهد که در آینده نسبت به هر یک از مسائل جاریه، قوانین داخلی روسیه را دستاویز خود قرار داده و به حقوق داخلی ما تعدی نماید.

چون در این شماره ضیق صفحات اجازه نمی دهد در موضوع فوق تا یک درجه بسط مقال [گفتگو] دهیم، خوانندگان محترم را به خواندن اخبار بی سیم مسکو، مخصوصاً قسمت بازار مکاره، و عقایدی که در موضوع ایران اظهار شده است توصیه نموده، نظریات خود را در شماره آینده با بقیه عقاید راجع به موضوع فوق را، خواهیم نگاشت.

مناسبات خارجی (۳) - ما و روسیه

البته خوانندگان محترم بیانات عضو کمیته بازار مکاره را در شماره گذشته جزو قسمت تلگراف بی سیم مسکو خوانده و علت هایی که برای تهاون [سستی] و تعلل ایرانی ها نسبت به تجارت روسیه بیان کرده است از پیش نظر گذرانیده اند.

ما خیلی از این علت تراشی ها تعجب کرده و جز این که حمل بر عدم بصیرت یا تغافل و اشتباهات عمدی نمایم، چاره نداریم.

زیرا نکس تجارت ایران و روسیه با فرط احتیاجی که به جریان این تجارت موجود است جز یک دلیل، دلیل دیگری ندارد و آن عبارت است از انحصاری که روسیه به «ونشترک» داده و تجار ما را از مراوده با روسیه بکلی بیزار نموده است.

بدیهی است بازار تجارت وقتی رونق می گیرد که تجار آزاد بوده و به منافع مکتسبه از تجارت امیدوار باشند. بعد از این که تجار ایرانی مجبور شدند مال التجاره خود را به هر قیمت نازلی که ونشترک میل دارد بفروشند و همان مال التجاره در باکو، باطومی و غیره به قیمت مضاعف و بلکه بیش تر به تجار اروپایی به فروش برسد، و همچنین وقتی تجار ما مجبور باشند مال التجاره ای که در قفقاز به قیمت معینی خریداری می شود از تجارت خانه «ونشترک» به قیمت مضاعف

خریداری کنند، البته تجارت ایران و روسیه از رونق افتاده و از این درجه هم بیش تر تنزل خواهد کرد.

این رویه متخذه روس ها تنها لطمه به تجارت ما وارد نمی سازد بلکه مستقیم به تجارت خود آن ها مصادم می شود. علاوه بر این، ما نمی توانیم جریان های داخل خود را تابع قوانین داخلی روسیه قرار دهیم و بر اولیای دولت است که اهمیت تجارت را در حیات اجتماعی و فردی باز دانسته و نگذارند تجارت خانه «ونشترک» حتی در داخل ایران هم مرتکب این خلاف قانونی ما شده و مال التجاره تجار ما را که با خون جگر از قفقاز وارد کرده اند، توقیف نماید.

روسیه سوسیالیستی در نتیجه بی قیدی و بی اعتنایی رجال دولت نسبت به حقوق داخلی و حق حاکمیت ما می رود لباس تزاری را در بر کرده و جانشین استبداد رژیم قدیم شود.

تلگراف از بندر جز [بندر گز در نزدیکی گرگان] و مداخلات مستقیم ویس قونسول روس که در شماره سابق «شفق سرخ» درج گردیده بود حسن عقیدت ما را نسبت به روسیه متزلزل می نماید.

به چه دلیل روس ها بر خلاف مواد صریحه عهدنامه جدید خود - همان عهد نامه ای که تاخیر امضای آن مستلزم دادن یادداشت شده بود- رفتار می کنند؟

غیر از این که دولت های ما را نسبت به حقوق داخلی مسامحه کار و ضعیف النفس تشخیص داده اند، آیا دلیل دیگری دارد؟

ما هیچ تصور نمی کنیم روس ها در افغانستان بتوانند مرتکب این گونه خلاف کاری ها شوند. این استهلاک ما در دوستی است که به اجانب اجازه می دهد پای از حدود قانونی خود فرا تر نهاده و ابدًا مصرحات [مطالب تصریح شده] عهدنامه ای را که دیروز امضا کرده اند و هنوز مرکب آن خشک نشده مراعات نمایند.

آیا همیشه باید مراعات دوستی و نزاکت سیاسی از طرف دولت ما بوده باشد؟

با آن که دولت ایران با همه فقر و فلاکتی که بر مملکت مستولی شده به اسم قحطی زدگان روسیه از جمع آوری اعانه خودداری نکرد؛ با آن که حمل آذوقه و خشکبار و مواشی [چارپایان] (با وجود بیم قحطی در ایران) برای روسیه را مجاز نمود؛ با آن که در کابینه سابق برخلاف مصالح ایران به ضرر تجار ایرانی محض تقاضای روس ها و مساعدت به آن ها در باب تعرفه گمرکی، اقدام عجیبی به عمل آمد؛ با آن که شیلات بحر خزر را آقای مشیرالدوله به رایگان به آن ها واگذار کرد؛

و بالاخره با آن که از بذل هیچ گونه مساعدتی با ابراز علائم دوستی و همراهی دریغ نکرده ایم، روسیه حاضر نشده است در حدود قانون و معاهده جدید با ما مساعدت کنند، زبردست خان و کریم خان که سکون و آسایش سرحدات ما را مختل نموده و هر روز فجایعی از

عملیات آن‌ها در جراید خوانده می‌شود تسلیم نمایند و لاهوتی خان را تحویل بدهند.

و مضحک این است که با وجود این، شش نفر از تجار را به اسم این که مخالفت با قوانین تجارتی روسیه کرده اند، در بندر جز دستگیر نموده و می‌خواهند به روسیه اعزام نمایند!

و به عقیده ما برای این تجاوزات روس‌ها، غیر از همان مساعدت‌های ما سببی دیگر موجود نیست.

اگر دولت‌های ما مطابق سیره دنیای مادی رفتار می‌کردند، یعنی بذل هر مساعدتی را منوط به اجرای یکی از مواد تخلف شده قرار می‌دادند، شاید امروز اثری از این خلاف‌های قانونی از طرف مامورین روسیه مشهود نمی‌شد و در تحویل دادن مؤسسات و سایر چیزهایی که مواد معاهده جدید ایجاد می‌نماید، این قدر مسامحه و تعلل معمول نمی‌داشتند، کشتی جنگی آن‌ها در انزلی لنگر نمی‌انداخت و خسارات وارده به گیلان بدبخت را جبران می‌کردند.

روس‌ها باید بدانند که این خشونت‌های غیر منتظره آن‌ها فقط یک مساعدت قوی و موثری است نسبت به دیپلماسی دربار لندن، یعنی تمایل مشتاقانه عناصر ملی را نسبت به روس‌ها محو نموده، و عما قریب دیپلماسی روسیه سوسیالیستی قیافه مظالم تزاری را در ایران به خود خواهد گرفت.

اگرچه ما هنوز به قدر عناصر بد بین نسبت به سیاست روسیه ظنین نشده ایم، ولی در مملکت ما هستند افراد زیادی - افراد پاک و بی‌آلایش و منور الفکر و غیره متمایل به سیاست اجنبی - که چندان تفاوتی میان روسیه بلشویکی و روسیه تزاری نمی‌گذارند؛ در صورتی

که بزرگ ترین و نافذ ترین اسلحه روسیه (بعد از ۱۹۱۷) در شرق، همان مبادی انقلابی و مخالفت صریح با سبک و رویه دولت تزاری بود و متاسفانه اگر روس ها این رویه را تعقیب نمایند، تا یک سال دیگر این نفوذ اخلاق آن ها از مشرق زمین محو و این عامل موثری که بیش از گُر دارمه های قشونی می توانست به عظمت و بزرگی روسیه خدمت نماید از دست خواهند داد همچنان که تا اندازه ای از بین رفته است.

باز ما از موضوع دور افتادیم. ما هیچ توقعی نه از روس و نه از انگلیس نباید داشته باشیم. ما کابینه های خود را مسؤول این پیشامد های ناگوار می دانیم.

و این به کابینه ایران است که پیشنهاد می کنیم مناسبات خود را با دول خارجی روی یک زمینه ثابت و روشنی مستقر سازد و معامله با مثل را در سیاست خارجی وجهه خود قرار دهد.

این کابینه خود ماست که مسؤول این حوادث ناپسند است و می باید از ظهور این خلاف قانونی جلوگیری کند. این کابینه ایران است که با اجرای تمام مواد معاهده روس و ایران باید سوء سابقه هایی برای مامورین خارجی در ایران ایجاد نکنند.

ما به دولت پیشنهاد می کنیم که مواد معاهده جدید را که حتی روس ها در تسریع آن به دادن نوت و یادداشت متوسل شده بودند اجرا نمایند، یعنی دست مداخله مامورین آن ها را در کارهای داخلی و در امری که قوانین بین المللی به آن ها حق نداده و منافی حق حاکمیت ماست، کوتاه نمایند.

یعنی این تزییقات [در تنگنا قراردادها] تجارتی را به واسطه عقد معاهدات تجارتی مرتفع نمایند و تا قبل از عقد معاهده ای که آقای تقی زاده عهده دار انجام آن می باشند، این فعالیت تجارت خانه «ونشترک» را در اجحاف به تجار ایرانی محدود نماید.

یعنی نگذارند کشتی های جنگی روسی در آب های ایرانی لنگر بیندازد.

یعنی تعرفه گمرکی را بر خلاف مقررات کابین مشیرالدوله مطابق منافع متساوی طرفین قرار دهند.

یعنی اشرار و یاغیانی که خود را به خاک روسیه انداخته اند و کلیه اموال و اشیائی که به غارت برده اند استرداد کنند.

یعنی مسأله خسارات وارده به گیلان و جبران آن را حل و تسویه نمایند.

یعنی مسأله میلیون ها خسارتی که به ایرانی های مقیم روسیه وارد گردیده است در تحت مطالعه درآمده و تصمیمی نسبت به آن اتخاذ شود.

بر قرار داشتن مناسباتی از این قبیل با دول همجوار نهایت لزوم را دارد که بیش از این به اسم مناسبات حسنه و حفظ نزاکت سیاسی حقوقی داخلی ما و مصالح اقتصادی ما دستخوش میل آن ها نشود.

آذربایجان - (۵): اسماعیل آقا سیمیتقو

تا وقوع جنگ ساوجبلاغ که تقریباً پس از سیزده ماه زد و خورد با اسماعیل آقا اتفاق افتاد، تهران به این قضیه به هیچ وجه اهمیت نمی داد. خبر شکست های متوالی هیچ یک از جنگ های - ساحل ارومیه - شرف خانه - سلدوز تا آن روز به طوری که لازم بود، در جراید نشر نشده بود. سپاهیان تهران که نقشه های لوید جرج و پوانکاره را در لندن و پاریس از تهران کشف می نمایند، از نقشه ای که برای اعدام قطعه بزرگی از مملکت شان ترسیم شده بود اطلاعی نداشته، در محافل این شهر از همه جا، از جریانات لندن، اختلافات فرانسه و انگلیس، نطق های غرای تروتسکی و لنین، و حتی از عقاید و افکار کارل مارکس صحبت های شیرینی بود غیر از اسارت دختران عصمت پرست ارومیه و سلماس در دست اکراد شقی شکاک. و در نتیجه همین لاقیدی و عدم اعتنای زمام داران و خموشی و فراموشی مردم بود که یک عده چند صد نفری از جوانان شجاع و دلیر ایران در شهر ساوجبلاغ در زیر خنجر و دشنه بی داد چند هزار کرد وحشی خونخوار، نقد حیات را باخته و شربت شهادت نوشیدند.

بعد از وقوع آن واقعه وحشت کرد خونین، تهران تکان سختی خورد و مردم به وسیله مجالس ختمی که برای بعضی از صاحب منصبان جوان اردوی ساوجبلاغ در تهران اقامه شد تازه به قضیه اسماعیل آقا

آشنا شدند. مخبر السلطنه هم در تبریز وضعیت جدی به خود گرفته برای جبران قضایای گذشته مشغول اقدامات گردید. لذا پس از یک سلسله مذاکرات با امیر ارشد (برادر سردار عشایر قراجه داغی) که روابط خوبی با ایالت نداشت، او را برای جنگ با اسماعیل آقا حاضر نمود.

تصور می کنم قارئین محترم اجازه می فرمایند که در خصوص امیر ارشد نیز معلوماتی با رعایت نهایت اختصار به عرض برساند؛ محمد حسین خان معروف به ضرغام، سردار عشایر حالیه (که از طرف آقای مصدق السلطنه والی محترم آذربایجان توقیف شده است)، سام خان معروف به ارشد که عبارت از امیر ارشد است و قهرمان خان، پسران رستم خان حاجی علی لوی قراجه داغی می باشند. چون ایل حاجی علی لو اصلاً یک ایل بزرگ و مهم دارای حشم و خدم در مقابل خوانین و طوایف دیگر نبودند، شهرت چندانی نداشتند.

در دوره ولایت عهد (محمد علی میرزا) ضرغام (سردار عشایر!) با بیست نفر سوار به تبریز آمده در اداره نظام مشغول خدمت شده است. در زمان ایالت نظام السلطنه که جعفر آقای شکاک برادر همین اسماعیل آقا سیمیتقو در نتیجه شرارت به تبریز احضار شده بود، ضرغام در عمارت ایالتی به امر والی او را مقتول نموده است.

در زمان انقلاب آذربایجان و شروع جنگ های شهر تبریز، ضرغام و ارشد جزو قوای استبداد مکرر به شهر حمله آورده و با مجاهدین زد و خورد نموده اند.

رحیم خان چلیپانلو چلیپ اغلو (سردار نصرت) پس از ورود قوای مجاهدین در تحت ریاست بیرم خان و سالار ملی به روسیه فرار

نمود. این برادرها در صدد توسعه دایره نفوذ و اقتدار خودشان برآمده و در حقیقت می خواستند موقع رحیم خان را در قراجه داغ اخذ نمایند. در دوره ثانی ایالت مخبر السلطنه در آذربایجان کار این اشخاص رونق گرفته و این آقایان خودشان را از مشروطه چی های واقعی محسوب می داشتند.

بالاخره ارشد و ضرغام در عرض دوازده سال اخیر به وسائلی حکومت قراجه داغ و مراغه و ریاست امنیه آذربایجان را برای خود درست نموده و به القاب شامخ «امیر ارشد» و «سردار عشایر» مباحی شده بودند.

در اثر نفوذی که هر روزه به این وسیله برای خود تحصیل و ذخیره نموده بودند خوانین قراجه داغ را یا بکلی از بین برده یا مطیع و جزیه ده خودشان نموده بودند.

در موقع تشکیلات «جلوها» در ارومیه اجلال الملک حاکم ارومیه از فرمانفرمای آذربایجان قوه می خواست. امیر ارشد پس از اخذ مبلغ هنگفتی سیصد نفر سوار را در تحت ریاست قهرمان خان برادر خود به ارومیه اعزام نمود، ولی خود این سوارها بیش تر از همه اسباب زحمت شده و در اولین تیری که از طرف جلوها به شهر خالی شد، سوارهای رشید غارت کنان فرار نمودند.

در موقع حمله جلوها به سلماس باز امیر ارشد مبلغی گزاف نقد از والی تقاضا نمود که سوارهای رشید خود را به جنگ اعزام دارد. با این که قحطی و بی پولی در آن موقع حیات اجتماعی ایران را به طرف اضمحلال می کشانید، با زحمات زیاد مقداری از مالیه و مبلغی هم از تجار قرض نموده به امیر ارشد دادند که سلماس را از دست آشوری ها

نجات بخشند. امیر ارشد از تبریز به شرف خانه رفته عوض جنگ با آشوری ها حاجی موسی خان مرقدی را که داوطلبانه بدون اخذ دیناری پول و دانه ای فشنگ با گمان خود برای نجات ناموس اهالی سلماس با دشمن مشغول جنگ بود شخصا با مأموران او و سوارهای زینال خان تکمه داش را که آن ها هم به جنگ رفته بودند خلع اسلحه نموده یک مقدار نیز از توپ و ذخایر دولت را برداشته به قراچه داغ فرار نمود.

بعد از آن در قراچه داغ با اسلحه ای که از دولت اختلاس کرده بود به غارت و یغما مشغول شده، کلیه خوانین قراچه داغ را از بین برد به طوری که عده ای از آن ها یا اعدام شدند و یا به روسیه پناه بردند. (مثل بیوک خان سردار نصرت پسر بزرگ رحیم خان).

در دوره قیام آذربایجان هم مشارالیه به شرارت خود دوام داده و برادرش سردار عشایر با عده سوار هایش در شهر تبریز به دستگیری چند نفری در صدد فتنه و آشوب بوده، به امر مرحوم خیابانی، مشارالیه دستگیر و حبس شده و سوارهای او خلع اسلحه گردیدند و اردوئی نیز مرحوم خیابانی برای تنبیه امیر ارشد به قراچه داغ اعزام نمود. پس از ورود مخبر السلطنه، امیر ارشد به تبریز آمده در نتیجه جاه طلبی بنای ضدیت با او گذارده، ضمناً دو نفر را در تهران موظفاً مامور نموده که مقاصد او را انجام دهند. نظر ایشان بدو به اشغال کرسی ایالت آذربایجان بود، ولی بعد به ریاست قشون و امنیه آذربایجان به انضمام حکومت مراغه و ساوجبلاغ و مکرری قانع شده بود. آقا سید ضیاء الدین در کابینه خود پس از استماع اظهارات فرستاده ارشد او را صریحاً از هر نوع مذاکره با دولت منع نمود. کابینه گذشته آقای قوام السلطنه هم از قبول تقاضای نمایندگان امیر ارشد جداً خودداری نمودند.

بالاخره بنا به پیشنهاد مخبر السلطنه، منصب سرداری و یک قبضه شمشیر به امیر ارشد اعطا شده، مامور جنگ با اسماعیل آقا گردید.

سردار ارشد این دفعه نیز پس از اخذ مبلغ خطیری از والی به اسم سوار و پیاده مامورین غلاظ و شدادی به صفحات قراچه داغ برای جمع آوری سوار اعزام نمود، و بالاخره سه چهار هزار نفر در فرونت [جبهه] شرفخانه حاضر نمود. اشخاصی که امیر ارشد و حاجی علی لو را شناخته و با تقاضاهای قراچه داغ آشنایی داشته هزیمت چند هزار سوار را از جلو اکراد قطع داشتند، زیرا سوارهایی که مشار الیه دور خود جمع کرده بود عبارت از طوایف و عشایری بودند که روسای آن ها را کشته یا فراری کرده و در آن موقع نیز به ضرب شلاق آن ها را به فرونت آورده بود.

سردار ارشد شخصا از تبریز به شرفخانه عزیمت نمود، عباس پاشا خان شجاع الدوله پسر اقبال السلطنه هم با یکی دو هزار نفر سوار ماکویی به خوی وارد شد، قوای مختلف نظامی هم از ژاندارم و سرباز و غیره نیز در فرونت حاضر بودند.

قوای چریک در یکی از جنگ های شکاری با اکراد یک عراده توپ از دست دادند و سردار ارشد این مسأله را بهانه قرار داده پسر کوچک رحیم خان چلیپانلو رئیس سوار های چلیپانلو را که (سابقه عداوت با این طایفه داشت) با یکی دو نفر دیگر اعدام نمود.

بعد از این چند واقعه، وقتی که سردار ارشد در مقابل حملهٔ اکراد به جنگ شروع نمود، از این چند هزار نفر سوار بیش تر از سیصد نفر در اطراف او باقی نمانده بودند، که در حقیقت می توان گفت همان عده از کسان و طایفهٔ خود او بوده اند. سردار ارشد که به مناسبت فرار سوار عصبانی شده و با شهادت مشغول جنگ بود مقتول می گردد. (در همان موقع شایع شد که قتل سردار ارشد از طرف دشمن نبوده بلکه چلیپانلو ها محض انتقام او را مقتول کرده اند.)

پس از خاتمه کار سوار های چریک، اکراد به طرف ژاندارم ها توجه می کردند و ژاندارم ها نیز با عدهٔ کم با نهایت غیرت و شجاعت جنگیده برای آن که محصور واقع نشده و توپ خانه را از دست ندهند، به خوی عقب نشینی می نمایند.

در این جنگ که تقریباً پس از سه ماه از قضیهٔ ساوجبلاغ (شهر ربیع الثانی ۱۳۴۰) در فرونت طسوج و شکر یازی اتفاق افتاد عدهٔ زیادی از عشایر عثمانی از طرف سرای باشی قلعه و سایر نقاط به چهریق آمده و در این جنگ شرکت داشتند.

ورود عشایر عثمانی به کمک اسماعیل آقا در موقع جنگ به واسطه بی مبالاتی بود که در عدم اختفای اسرار نظامی در مرکز آذربایجان وجود داشت.

آقای مخبر السلطنه با این که روابط اکراد را با مامورین یک دولت خارجی کاملاً می دانست، در مخفی داشتن عملیات نظامی حزم و احتیاط را منظور نمی کردند. مثلاً در ادارهٔ ایالتی مذاکره می شد که سردار ارشد این قدر سوار حاضر کرده، سه هزار نفر هم اقبال السلطنه

فرستاده، هزار و دویست نفر ژاندارم فوج مرند و یکان هم حاضرند به عون الله تعالی کار سیمیتقو را این دفعه خاتمه خواهد داد. جاسوس های اسماعیل آقا که اطراف و اکناف ادارات مربوطه را احاطه کرده بودند این اخبار را به اسماعیل آقا می رساندند. او نیز فوراً به طرف عشایر داخل و عثمانی پیغام فرستاده و به کمک خود دعوت می نمود و به این واسطه قادر می شدند نه این که تنها خود را حفظ نمایند، بلکه اردوی چند هزار نفری را در ظرف چند ساعتی از هم متلاشی نماید.

«امضا محفوظ»

«شفق سرخ»

شماره ۴۶

یکشنبه، ۱۸ سرطان [تیر] ۱۳۰۱

۱۳ ذیقعده الحرام ۱۳۴۰

۱۱ ژوئیه ۱۹۲۲

از مقالات وارده:

ملاحظات در طرح قانون استخدام – (۱)

آقای مدیر محترم:

در موقع شور طرح قانون استخدام در مجلس، یکی از اعضاء کمیسیون توجه عموم را برای تکمیل نواقص این طرح قانونی جلب و از مساعدت فکری همه استمداد فرموده بودند.

چون وضع قانون مزبور را برای اصلاح تشکیلات اداری و حصول انتظام و تکامل در مملکت عامل موثری می دانم، نظریات ناقابل خود را به طور خلاصه یادداشت و تقدیم می کنم که مقرر بفرمائید در یکی از صفحات جریده فریده درج کنند.

ماده اول

طرح قانونی: «خدمت رسمی عبارت است از دارا بودن شغل ثابت موظفی در یکی از وزارت خانه ها یا ادارات دولتی.»

مطابق مفهوم این ماده مستخدمین جزء ادارات دولتی از قبیل فراش، پیش خدمت، تلفن چی، مباشرین الصاق تمبر و باندرول، مباشر ارسال مراسلات، و ژلاتین، شیره پز، وزان و غیره که شغل ثابت موظف

دارند دارای خدمت رسمی خواهند بود. و در مقابل اعضاء بلديه ها، مستخدمين دفتری مجلس و انجمن های ولایتي و ایالتي، اعضاء بانک ایران و سایر ادارات مملکتی که در وزارتخانه و اداره دولتي (شعبات وزارت خانه ها در مرکز و ولایات) به خدمت مشغول نیستند، از ردیف صاحبان خدمت رسمی خارج می شوند.

(بعضی عقیده داشتند که مستخدمين جزء ادارات هم جزو دارندگان خدمت رسمی محسوب بشوند و از حمیت همین قانون بهره مند گردند. و اگر مندرجات سایر مواد چنین منظوری می پروراند جای خوشوقتی بود، ولی افسوس که اصل قانون تقلیدی از رسوم کهنه تمدن است!)

ماده پیشنهادی مطابق منظور مقنین:

«خدمت رسمی عبارت از دارا بودن شغل ثابت موظفی است که در یکی از وزارتخانه ها یا ادارات دولتي و یا ادارات عمومی کشوری که مراتب و مقررات آن در این قانون تصریح شده است.»

توضیحاً یادداشت می شود که اولاً مفهوم از کلمه وزارتخانه آن قسمت از ادارات مرکزی دولتي است که مستقیماً در تحت امر وزیر بوده و مراسلات صادره از آن ها به امضای وزیر می رسد، و دواير تابعه وزارتخانه در مرکز ولایات که دارای مسؤولیت و استقلال و رئیس مختاری است به اسم ادارات دولتي موسوم شده اند. بنابراین وزارتخانه و اداره دولتي را نمی توان یک چیز دانست و پیشنهاد یکی از وکلا که کلمه وزارتخانه حذف و فقط ادارات دولتي نوشته شود تا درجه ای قابل تامل است.

ثانیاً، ذکر ادارات عمومی کشوری در ماده پیشنهادی شامل کلیه مؤسسات عمومی مملکت که به طور غیر مستقیم در تحت نظر وزرا است، خواهد شد.

ثالثاً، این عبارت اضافی در ماده پیشنهادی؛ «که مراتب و مقررات آن در این قانون تصریح شده است.» مستخدمین جزء را مطابق عقیده و منظور مقننین از ردیف صاحبان خدمت رسمی خارج می کند و دیگر مفسر ماده اول ماده ۱۵ نخواهد بود.

چون (داشتن تصدیق نامه سال سوم تحصیلات متوسطه یا لااقل معلوماتی مطابق آن) با اشکال خط و زبان ما و سایر علل در هجده سالگی مشکل است، به علاوه عادت بکار و داشتن جوان های نورس مضراتی خواهد داشت که از آن جمله کامل نشدن دوره تحصیلات اطفال و خطر تزییع اخلاق جوان های هجده ساله در محیط کار است، بهتر آن است حد اقل سن مستخدم رسمی بیست سال مقرر بشود.

فقره عدم تجاهر [تظاهر آشکارا و بی پروا] به فسق و فجور با وجود قید (عدم معروفیت به فساد اخلاق ...) از نقطه نظر قانون نویسی زاید است و البته مقصود از وضع قانون عرفی استخدام و امثال آن غیر از پاره ای ملاحظات و دقایق شرعی است که یک خواننده معروف و یک استاد موسیقی و حتی یک ریش تراش و صاحب شارب را از پاره ای حقوق مخصوص ممنوع می کند.

برای آن که موقعیت مستخدمین دارای وظایف محدود عملی از قبیل تلگرافچی، تحصیل داران مالیه، مقومین گمرک و غیره که احتیاج به داشتن معلومات سال سوم تحصیلات متوسطه ندارند پیش بینی شده باشد، تبصره ذیل برای اضافه کردن در آخر فقره پنجم از ماده دوم پیشنهاد می شود:

تبصره - معلومات مستخدمینی که برای وظایف محدود عملی از قبیل مخابره با دستگاه تلگراف و غیره استخدام می شوند به موجب نظامنامه وزارت خانه یا اداره مربوطه معین خواهد شد.

در ماده چهارم علاوه بر هر وزارت خانه باید قید شود (و هر اداره) مکلف است ترتیب مسابقه را مطابق احتیاجات اداری در نظامنامه داخلی خود قید نماید تا تکلیف مسابقه خدمت ادارات مستقل از قبیل بلدیة و غیره صریحاً پیش بینی شده باشد.

به جای ماده درهم و برهم پنجم دو ماده ذیل پیش نهاد می شود:
ماده - مدت خدمت به عنوان عضو مبتدی لااقل شش ماه خواهد بود و مدت خدمت مزبور هر قدر باشد جزء مدت خدمت رسمی محسوب نمی شود.

ماده - ابتدای خدمت رسمی مستخدمین از روزی است که رسماً رتبه و حقوق برای آن ها تعیین می شود و در موقع ترفیع رتبه به اضافه مقرری فقط مدت خدمت رسمی رعایت می شود، اعم از این که در یک وزارتخانه و اداره خدمت کرده باشد یا در وزارتخانه و ادارات

مختلفه کشوری - مشروط بر این که خروج از یک وزارتخانه و اداره در نتیجه محکومیت به انفصال نبوده و دخول در دیگری با اطلاع اداره اولی باشد.

اشتباه عبارتی ماده ششم را که نوشته شده است «باید به مراسم مذهبی قسم یاد کند»، آقای تدین اصلاح نموده متذکر شدند که بایستی «بر طبق مراسم مذهبی» نوشته شود.

به علاوه خوب بود پیشنهاد می شد که به جای «اصول مشروطیت» که مستخدم باید نسبت به وفاداری آن قسم یاد کند، «اصول حکومت ملی» نوشته شود چه در ایتالی [ایتالیا] و سایر ممالک مشروطه هم، صاحبان عقاید افراطی داخل در خدمت ادارات هستند، منتها در ساعات خدمت نسبت به وظایف اداری صمیمی و با وفا می باشند.

شاید وظیفه وکلای سوسیالیست پارلمان ما باشد که در این موضوع اظهار عقیده نموده و بگویند ما نمی گذاریم قانون مردم را قربانی عقاید سیاسی نموده و از دخول در خدمت دولت محروم کند، نه وظیفه بنده!

در ماده هفتم عنوانی از تبلیغات بر ضد مذهب رسمی مملکت شده و مجازات آن انفصال از خدمت معین گردیده است.

به موجب شرع مطهر اسلام مجازات این قبیل اشخاص قتل است نه تنها انفصال از خدمت اداره دولتی؛ حال اگر قانون عرفی استخدام مربوط به این قبیل مسائل عالیه دینی است، چرا در احکام خدا قائل به

تغییر می شویم، و اگر مربوط نیست پس چرا می نویسیم و خود را دچار اشکال می کنیم؟!*

ماده هشتم اعضاء ادارات را از اجرای احکام مقامات مافوق که فقط بر خلاف قوانین موضوعه باشد معاف می کند، در صورتی که هنوز قوانین کاملی برای امور اداری ما وضع نشده و غالب امور بر طبق اصولی که «نظامات جاریه» می نامد، جریان دارد. به همین ملاحظه پیشنهاد می شود که «نظامات جاریه» در ماده مزبور اضافه بشود.

بعضی از آقایان و کلا در موقع شور ماده نهم اظهار داشتند، چنان که متخصصین فنی از اتباع داخله را ادارات می توانند برای مدت معینی اجیر نمایند، متخصصین از اتباع خارجه را هم ممکن است مستقیماً و بدون استحضار مجلس اجیر کنند، و این حرف بسیار صحیحی است، چه در مسأله استخدام مستشار و یا مدیرهای خارجی، به هیچ وجه در ردیف استخدام یک استاد در کارخانه برق بلدیّه، و یا یک شوفر ماهر اتومبیل های وزارت جنگ، یا قالب ساز جبه خانه [اسلحه خانه] نیست. و خیلی مصلحت خواهد بود که برای اجیر کردن یک شوفر و یا یک استاد کار خارجی کنتراتی به مجلس تقدیم شود.

از آن جهت که دولت ما طرف حسن ظن عمومی نیست و ممکن است در انتخاب مستشار خارجی به غلط برود همگی حتی خود

دولت با ماده دهم موافق است و تصویب این نوع مستخدمین با مجلس خواهد بود.

ماده یازدهم نیز ترجمه باوفائی از قوانین خارجه است.

فقط در ماده دوازدهم شاید فراموش شده است که در ضمن شرایط تطبیق تشکیلات جامعه، در حدود بودجه مصوبه مجلس شورای ملی نیز به حدود احتیاجات اداری اضافه شود.

در این جا بی مناسبت نیست متذکر شود که کم و بیش در بعضی از ادارات ما از قبیل گمرک، پست، تلگراف، مالیه، خارجه، معارف، فواید عامه و مرکز وزارت داخله رتبه هائی که در این طرح قانونی پیش بینی شده است در تشکیلات فعلی خود یا از قدیم و یا جدیداً منظور داشته اند. اشخاص هم با دادن امتحان و تدریجاً و یا بدون امتحان و چند پله یکی، خود را به آن مراتب رسانده و امروزه مشغول کار و یا بی کار، ولی منتظر خدمت می باشند.

متاسفانه در هیچ یک از مواد طرح قانونی راجع به حل وضعیت این نوع مستخدمین تصریح و اشعاری دیده نمی شود، و حتی در مواد مخصوص نیز اشاره به آن نشده است.

حال برای آن که اشکالات متصوره یکی از وکلا راجع به زیر و رو شدن ادارات در نتیجه وضع قانون استخدام مرتفع شده باشد، و نیز توهم بسیاری از اعضای ادارات که به قاعده عمومی «قانون عطف به ماسبق نمی شود» متوجه نیستند و از امتحان و یا تطبیق سنوات خدمت خود با رتبه که فعلاً دارند دچار تشویش شده اند بر طرف بشود، و ضمناً

سوء استفاده مصادر امور از قانون میسر نگردد، و بالاخره قانون استخدام به جای منافع منظوره ضرر نرساند، و عمداً غیر عملی معرفی نشود، یک تبصره و ماده ای که تالی ماده دوازدهم می تواند باشد قبلاً پیشنهاد می نماید:

«تبصره - رتبه هائی که اعضاء ادارات کشوری در موقع به شور این قانون (...سرطان [تیر] ۱۳۰۱) داشته اند و مطابق با مراتب مصرحه در ماده یازدهم است، قانونی خواهد بود مگر آن که مدت خدمت آن ها نسبت به رتبه ای که دارا هستند کم تر از نصف مدتی باشد که در این قانون منظور است، در این صورت به مرتبه مادون تنزل خواهند یافت.»

تصویب چنین ماده ای نه فقط برای ممانعت از زیر و رو کردن ادارات و تولید یک بحران و جنجال اداره بازی لازم است بلکه مخصوصاً برای جلوگیری از عجله و فشاری که جهت جا به جا کردن منسوبین و بستگان مصادر امور در ادارات تولید شده و می خواهند از فرصت موقع خود سوء استفاده کنند، مفیدتر و لازم تر خواهد بود.

ممکن است مواد ۱۳ و ۱۴ و ۱۵ با گفت و گوی کمی در مجلس خوانده شود. چه ترتیب نصب روسای ادارات که تصویب وزیر و به موجب فرمان همایونی است، یا تعیین معاونین وزرا و رئیس کابینه آن ها که با اختیار مطلق وزیر موكول است و یا ترفیع رتبه سایر مستخدمین اداری که بعد از شرط ها باید لااقل دو سال در رتبه مادون خدمت کرده باشند، اصولاً با خاطر ما آشنا و مانوس شده اند.

حال اگر بعضی از آقایان و کلا دو سال خدمت در رتبهٔ مادون را برای ارتقاء به رتبهٔ مافوق کافی می دانند، دیگر پناه به خدا خواهد بود و بیچاره مستخدمین آتیه که نخواهند توانست پس از هجده سال خدمت مرتب به سمت مدیر کل و معاونت اداری که می گویند این روزها با هجده روز دوندگی حاصل می شود نائل گردند!

در مادهٔ شانزدهم پیش بینی شده است که اگر محلی برای ارتقای رتبه موجود نبود اضافه حقوقی که عبارت از تفاوت حد اقل و حد اکثر مقرری مقام مستخدم باشد عطا می شود.

این ترتیب شاید ظاهراً با بودجهٔ محدود ادارات و جدول بندی مقامات و مقرری ها که معمول به و موسوم به «اشل» است منافی باشد، ولی چون این رویه همه جا معمول و به علاوه خیلی منصفانه است، باید آن را قبول نمود. منتها در بودجهٔ هر سال این اضافات را علیحده قلمداد و یا پیش بینی خواهند نمود.

و چون همه ساله بودجه قبلاً از تصویب مجلس خواهد گذشت در حقیقت اختیار قبول و یا رد این قبیل اضافات با خود مجلس خواهد بود.

اجازه بدهید مطالعات خود را برای این شماره از جریدهٔ فریده همین جا ختم کرده خوانندگان محترم را با عبارت خشک و مقطع ملاحظات قانونی بیش از این کسل نکنم.

«علی اصغر طالقانی»

مقاله دوم شماره ۴۶:

دخالت در سیاست مملکت

اگر اجازه بدهید داخل مبحثی می شوم که با کمال اهمیتی که در حیات معنوی و اقتصادی ما دارا ست از دیر گاه آلت استفاده جمعی جاه طلب واقع شده و به قدری قیافه ننگین و زشت به خود گرفته است که حتی علاقمند ترین اشخاص نسبت به وطن و مملکت از شنیدن اسم آن متنفر و منزجر می گردد.

سیاست، به اداره کردن امور خارجی و داخلی یک کشور اطلاق می شود و این تنها وظیفه شخص رئیس الوزرا به کمک سایر وزرا یا وظیفه یک پارلمان صالح نمی باشد، بلکه افراد یک جامعه و ملتی که به استقلال و افتخار ابدی خود علاقمند می باشند عموماً بایستی در عملیات هیأت دولت نظر داشته، تمایل قلبی خود را نسبت به زندگانی آتی خود و فرزندان خویش اثبات نمایند. تصدیق می کنم که شاید گاه گاهی مقتضیات مملکت و کشمکش های خارجی سیاست دائمی نبوده و ناچار باید برای یک مدت کوتاهی از خود نمائی صرف نظر نماید.

مثلاً اگر هیأت دولتی به ملت خود خیانت کند!

اگر رئیس الوزرای بی لیاقتی و بی کفایتی روزگاری امور یک مملکت را مختل و پریشان نگاه دارد!

اگر پارلمانی خود را مسؤول استقلال مملکت و اصلاح امور ملت نداند!

اگر مجلس شورایی یافت شود که اختلاس های مهمی که بعضی افراد آن در پیشگاه ملت مسجل شده باشد مسکوت عنه گذارده، البته مفاسد زیادی از این بدبختی های طاقت فرسای و کمر شکن متوجه ملت و بالتیجه شامل حال افراد خواهد شد.

آری! افراد یک جامعه که بایستی آزادی و عظمت افتخارات خود را در مقابل حوادث سهمگین و متغیر گیتی حفظ نمایند اگر بخواهند با اعمال هیأت دولت یا اداره کنندگان مملکت به نظر لاقیدی بنگرند بزرگ ترین آثار وجود ایشان مرگ و زوال ابدی خواهد بود.

از همین نقطه نظر کوچک ترین فرد یک قوم تنها برای بقای شرافت شخصی هم شده باشد موظف است که با کمال تهور اعمال هر هیأت دولتی را مورد مطالعه و تنفید قرار دهد و به عقیده من این حق مشروع ملت است و هیچ قوه یا اقتداری نمی تواند این حق را از وی سلب کند، زیرا احتیاج و لزوم تناسب با محیط هر موجودی را با آگاهی و اطلاع از کیفیات محیط خویش ملزم می نماید.

اکنون با آن که حکومت پارلمانی و قوانین مشروطیت آزادی جراید و مجامع را تصریح می کند، اگر زمام داران ما هر روز بدون هیچ دلیل قانونی جراید را توقیف کرده اجتماعات را منع می کنند، اگر مجریان قانون پیوسته به فسخ قوانین مشروطیت مبادرت می نمایند، اگر دست های خون آلود ارتجاع برای اختناق آزادی گلوی ملت را بیش تر فشار می دهند، اگر جوانان منور الفکر ما (!) اطلاع به احوال وطن خود را ننگ شمرده، کناره گیری خود را از دخالت در سیاست آشکارا اعلام می دارند، و بالاخره اگر متفکرین و دانشمندان قوم علاقمندی

عملی به مرز و بوم ایران نشان نداده و مایوسانه گوشه‌ انزوا اختیار می نمایند، برای آن است که جمعی بی کار که بی کفایتی زمام داران مسبب آنست دخالت در پولتیک مملکت را وسیله اجرای حوائج ضروری زندگانی خود قرار داده ناچار منتقد، کار چاق کن، هوچی و غیره شده اند.

البته بایستی به سیاست مملکت و حیات وطن اظهار تمایل و علاقمندی نمود، اما نه با بی کاری. زیرا بی کاری علاوه بر این که بدبختی های ما را چاره نمی کند و به جراحات دردناک ما مرهم نمی گذارد، متضمن مفساد دیگری است که قومیت ما را با اضمحلال و نیستی تهدید می کند.

عکس این قضیه یعنی منضم [پیوسته] کردن عشق و دوستی وطن به استمرار در کاری معین که موجب سرعت عمل نیز خواهد بود هر ایرانی حساسی را به یک آتیه با سعادت امیدوار می نماید.

اگر چه بدبختانه در مملکت ما همیشه کار برای آدم پیدا می کرده اند نه آدم برای کار، معذالک اگر هیأت دولتی اولین قدم خود را در راه ایجاد کار بردارد و موجبات فقر، آوارگی، و بی کاری را در نظر بگیرد شاید یک قسمت مهم از بیچارگی و فلاکت سرزمین باستانی ما چاره و علاج پذیرد.

«حسن علوی»

اولاً دخالت بر سیاست مملکت حق افراد هست، ولی با یک اصول و پرنسپیی که دنیای متمدن به ما نشان داده است. افراد آلمانی در

سیاست مملکت خود دخالت می کنند، ولی نه مستقیم که به توسط حزبی که جزء آن هستند و از افراد آن در هیأت مقننه اعضاء بسیاری موجود می باشد. یک مرد نمی تواند مظهر افکار ملت باشد، ولی لیدر یک حزب بزرگ می تواند مظهر اراده اکثریت بوده باشد، از این رو دخالت او در سیاست کاملاً مشروع می باشد.

اما در ایران بدبختانه به واسطه فقدان تشکیلات اجتماعی هر فردی خود را مظهر فکر و اراده ملت معرفی کرده آن وقت غالباً برای سیر کردن شکم یا خدمت به عاطفه جاه طلبی در سیاست مملکت مداخله نموده و بالنتیجه مقدرات مملکت مثل کدویی زیر دست و پای یک مشت اطفال به هر سو پرتاب می شود، ملعبه اهداف و مقاصد نامشروع آن ها می گردد، و بالنتیجه همین وضعیتی را مشاهده می کنند که مع الاسف امروز بر مملکت بدبخت ما مستولی است. یعنی هر کسی نغمه ای می زند، هر فردی دستوری می دهد، هر شخصی مداخله در سیاست کرده، و عملیات هر زمامدار پاک دامن و مصلحی هم در مقابل این افکار متشتت و این تقاضای گوناگون فلج می شود.

ثانیاً در خصوص پارلمان لازم است خاطر محترم نویسنده را متذکر سازیم که بدون تشکیلات اجتماعی یعنی بدون داشتن احزابی که کاندیداهای خود را به پارلمان بفرستند پارلمان همینطور خواهد بود، ولو این که ده مرتبه دیگر انتخابات و دوره های تقنینیه تجدید شود. و به هیچ وجه ممکن نیست افراد بدون تکیه داشتن به تشکیلات منظم بتواند جلوگیری از اعمال سوء یک پارلمان یا یک هیأت دولتی بنماید، و یا داشتن احزاب سیاسی پارلمان تشکیل نخواهد شد، مگر از افرادی

نسبتاً صالح و هیأت دولت هم نمی تواند خود سرانه جراید را توقیف کند.

ثالثاً ما تقدیس می کنیم جوان های منور الفکری که کناره گیری از سیاست را اعلام می کنند، زیرا دخالت در سیاست بدون وجود احزاب مفهومی جز استفاده های شخصی ندارد و قسمت اعظم سیاست مآبان تهران فقط به هدایت و راهنمایی منافع خصوصی به منطقه سیاست وارد شده اند و الا - یعنی اگر حقیقتاً آن سیاست مابان دارای پرنسیپ و فکر بوده و روح عقیده و صمیمیت آن ها را به مداخله در سیاست کشانده بود - این همه جمعیت های متعدد با مرامنامه هائی متشابه در تهران تشکیل می شد؟ آیا تصور می کنید این اختلاف فکر و عقیده است که تقریباً این همه جمعیت های مختلف را ایجاد کرده است یا اختلاف نظر شخصی و غرض رانی؟

رابعاً این که نوشته اند افراد باید مداخله به سیاست کنند، ولی نه با بی کاری، اگر غرض کارهای مولد ثروت باشد مانند آهنگری، نجاری، نانوائی، و بقالی کاملاً مورد تصدیق، ولی اگر مراد استخدام در دوائر دولتی است به عقیده ما اعضاء ادارات در سیاست دخالت نکنند خیلی بهتر است.

«شفق سرخ»

«شفق سرخ»

شماره ۴۷

سه شنبه، ۲۰ سرطان [تیر] ۱۳۰۱

۱۵ ذیقعده الحرام ۱۳۴۰

۱۱ ژوئیه ۱۹۲۲

رسیدگی به اعمال مولیتور

اخیرا شنیده ایم سفارت بلژیک [بلژیک] یادداشتی به دولت ایران داده و تقاضای مرخصی مولیتور را نموده است که برای معالجه برود بلژیک، هر وقت حالش خوب شد و دولت او را خواست به ایران مراجعت نماید.

اگر چه هنوز به طور قطع صحت این خبر معلوم نیست، ولی برای انکارش هم موجباتی در کار مشاهده نمی کنیم.

چرا سفارت بلژیک یک همچو تقاضایی ننماید؟ و اگر یک همچو تقاضایی کرد چه می شود؟

آیا از ضعف نفس رجال ما در مقابل تقاضاهای اجانب بی اطلاع است، یا دربار ایران را در احقاق حق ملت ایران خیلی متعصب و مصر می داند؟

بعد از این که مخبر الدوله را به جرم این که بصیرت کافی به عملیات مولیتور دارد، و یا اطلاعات کامل برای مقصر ساختن مولیتور در سوابق اداری اش بذل جدیت کرده است منفصل کنند، و روی هم رفته برای تبرئه مولیتور بیش از خود مولیتور بذل مساعی کرده، سفارت بلژیک با کمال جسارت این تقاضا را از دولت ایران می نماید.

ما نمی دانیم مخبر الدوله آدم خوبی است یا بد؟ پرسنل اداری او بهتر این است که معرف او بوده باشند و شاید هم یک شخص خوبی نباشد، ولی برای رسیدگی به اعمال مولیتور او بهترین و بصیرترین شخصی است که می تواند عملیات مشارالیه را در کمیسیون واضح سازد و از همین جهت معزول گردید.

لذا ما چندان امیدواری به این رجال نداریم و بهتر این است که آقایان نمایندگان مراقبت کامل در این مسائل بنمایند. یعنی حیثیات و شؤون اجتماعی ما را در مقابل تعدیات اجانب حفظ نمایند.

آیا این خجالت آور نیست که مستخدمین خارجی ما در مدت ماموریت خود بدون مسؤولیت و بازپرسی به ادارات ما به طور دلخواه بازی کرده، و پس از سر رفتن کنترات بدون هیچ گونه بازپرسی به اروپا تشریف ببرند؟!

آیا حقیقتاً ما نباید بفهمیم یک مستخدم اروپایی در طی ماموریت خود به درستی رفتار کرده است یا نه؟

آیا بهتر این نیست که مولیتور با پاکدامنی از ایران خارج شده و یا به سایر مامورین اروپایی خود به تمام دنیا بفهمانیم که بر خلاف اظهارات مسیونرها، ایران دارای یک پارلمان و هیأت دولتی است که در احقاق حق ملت خود جدی و فعال هستند، و نمی گذارند هر بی سر و پایی آمد با کرورها اختلاس و دزدی به اروپا مراجعت نماید؟

این وزرایی که امروز در کمال جدیت می خواهند مسأله رسیدگی سوابق مولیتور را به اصطلاح عامیانه «ماست مالی» کنند نمی دانند فردا در محافل بلژیک مورد مسخره و استهزا خواهند شد. مخصوصاً همان اشخاصی که در تنزیه آن ها بذل مساعی کرده اند

بیش تر بر ضعف نفس و کوچکی فکر و ضیق نظر آن ها خواهند خندید.

اعمال مولیتور باید کاملاً در تحت مذاقه [دقت و باریک بینی] و مراقبت در آمده و نتیجه آن در عموم جراید منتشر گردد و تا قبل از انقضاء این تفتیش و رسیدگی اگر به سمت اروپا حرکت کرد ناچاریم به یک سلسله اشتهاارات [ناموری ها] و سوء ظن هائی که در این موضوع می شنویم، اذعان و اعتراف و به روی آن زمینه به ذکر حقایق ناگواری مبادرت بنماییم.

مقاله دوم شماره ۴۷:

از مقالات وارده:

ملاحظات در طرح قانون استخدام - (۲)

(ماده هیجدهم - کسانی که پس از شش سال خدمت در یک مقام استعداد ارتقاء به مقام بالاتری را ندارند حق اضافه مقرری را خواهند داشت و میزان این اضافه از خمس آخرین مقرری مستخدم مذکور تجاوز نکرده و بیش از دو مرتبه داده نخواهد شد.)

اگر صحیح است که قانون برای حفظ حقوق ضعفاست، قدری مشکل است که این ماده را جزو قانون شمرد، چه نهایت بی انصافی است شخص محجوب و ضعیف را که از خود نمائی و چاپلوسی روسای مافوق خودداری می کند، و یا اشخاصی که حقیقتاً از طرف طبیعت مورد حرمان واقع شده و قدری کم تر از دیگران هوش و استعداد برای زیر و رو کردن کارها دارند، همیشه در صفوف آخر بیت المال نگاه

داشته [شده] و توجهی به اعاشه خانواده آن ها نکنند و بگذارند به اسم قانون، روح ضعیف آن ها در فشار حسرت و تاسف و حزن و بیچارگی پژمرده گردد.

به عقیده من اضافه حقوق فوق الذکر می تواند اقلام مبلغ آخرین مقرری مستخدم بوده و هر شش سال یک مرتبه تجدید بشود، و به این تقدیر شاید ممکن باشد از فلاکت بیچارگان قدری جلوگیری شود.

(ماده بیستم - حد اکثر منتظرین خدمت هر وزارت خانه از صدی پنج عدد کلیه مستخدمین آن نباید تجاوز کند.)

در ممالکی که کار زیاد و منابع مختلف برای تحصیل معاش وجود دارد فرض چنین قاعده ای صحیح و عادلانه است، ولی در مملکت بی کار ما که از ماشین های زندگانی، فقط دستگاه دولت آن هم به این بدی و خرابی موجود است، و فعلا هر اداره و وزارتخانه از صدی بیست الی صدی صد منتظر خدمت حاضر دارد، وضع چنین قانونی جز تولید کشمکش و بالاخره هنگامه و غوغای بی کارهای بی نان چه فایده خواهد داشت؟ برای رفع مشکلات دولت و مردم حداکثر منتظرین خدمت را تا موقعی که از طرف حکومت پیشنهادی در تقلیل عده برسد، اقلا باید صدی ده منظور نمود.

راجع به ترتیب حقوق منتظرین خدمت فعلی ادارات هم که در ماده پنجاه و ششم فقط عنوانی از شرایط شناختن آن ها به این سمت شده است، پیشنهادی در آن جا تقدیم خواهم کرد.

ماده بیست و سیم به طریق ذیل اصلاح و پیشنهاد می شود:

ماده ۵ - رئیس اداره که طرف شکایت است و یا متشککی عنه [کسی که از او شکایت شده باشد] جزء اداره او است نمی تواند در هیأت مجلس تحقیق محاکمه اداری حاضر شود، مگر برای دادن توضیحات دعوت شده باشد، و در هر حال حق اظهار رای نخواهد داشت.

مراتب مجازات اداری که در ماده بیست و چهارم هفت فقره پیش بینی شده به قرار قبل اصلاح و پیش نهاد می شود.

- ۱- اخطار کتبی بدون درج در ورقه خدمت.
 - ۲- توبیخ کتبی با درج در ورقه خدمت.
 - ۳- کسر حقوق ماهیانه تا یک ربع از یک ماه تا شش ماه.
 - ۴- کسر ثلث حقوق ماهیانه از سه ماه تا یک سال.
 - ۵- انفصال موقتی از دو ماه تا شش ماه.
 - ۶- یک درجه تنزل مقام و تغییر محل مأموریت به نقاط پست و یا دور دست.
 - ۸- انفصال دائم از خدمت در وزارتخانه و یا اداره مربوطه.
 - ۹- محرومیت از استخدام در دوائر دولتی.
- اشخاصی که از محاکمات اداری سابق اطلاع دارند بهتر می دانند که مراتب تقصیرهای اداری و موارد تکرار آن به حدی

مختلف است که اگر چندین فقره دیگر به مراتب فوق الذکر اضافه بشود زیاد نخواهد بود.

ماده ذیل به جای ماده بیست و پنجم از طرح قانونی پیشنهاد می شود:

ماده - مرجع شکایت از رای هیأت مجلس تحقیق و محکمه اداری شورای دولتی و در غیاب آن دیوان عالی تمیز خواهد بود.

چون غرض ورزی و دسته بندی در ادارات فوق العاده رواج دارد قائل نبودن به مقام استیناف برای احکام محاکم اداری طبعاً صحت و حقانیت این قبیل احکام را مشکوک جلوه می دهد و اظهارات حاکم و محکوم هر دو با بی اعتباری تلقی خواهد شد.

معروف ترین قضیه ای که در این موضوع می توانیم به طور شاهد بگذرانم مسأله محکومیت آقای فهم الدوله و رفقای ایشان است در ایام معاونت وزارت مالیه آقای مصدق السلطنه که بالاخره با آن طرز غریب شروع و خاتمه یافت!

ماده بیست و ششم به شرح ذیل قابل اصلاح و پیشنهاد می شود:

ماده - هر گاه در ضمن رسیدگی به تقصیرات اداری یک نفر از مستخدمین معلوم شد که مستخدم مزبور مرتکب جنحه و جنایتی گردیده، موقتا از خدمت منفصل و رسیدگی آن به محاکم عمومی قانونی احاله خواهد شد و مجلس تحقیق و محاکمه اداری برای صدور رای خود منتظر نتیجه قطعی آخرین حکم محاکم مزبوره می شود.

(ماده بیست و هشتم - عموم مستخدمین دولتی حق دارند با رعایت یکی از دو شرط ذیل تقاعد خود را از خدمت بخواهند:

۱- پس از سی سال خدمت.

۲- در صورت داشتن شصت سال عمر و لااقل ده سال خدمت.

هر گاه تحلیل قوا و ضعف پیری مانع نشود، اگر مایل باشند تا سن هفتاد نیز می توانند مشغول خدمت باشند، ولی در هفتاد سالگی باید حتماً از خدمت معاف بشوند.

این ماده به این صورت یک ترجمه بی موردی از قوانین ممالک اروپا است. و باید از طبیب های خبره که مزاج عناصر شهر نشین ما را شناخته اند پرسید که با این ضعف جسمانی و روحانی شهری های ایران و وضعیات طبیعی و غیر طبیعی انسان پیر کن مملکت، مردمان شصت ساله ما قوا و مشاعری برای کارهای معمولی دارند؟ و آیا فرض اشخاص هفتاد ساله ای که در وظیفه پر مرارت اداری عمری گذرانده هنوز قابل انجام وظیفه باشند، فرض مضحکی نیست؟

به جای فقره دوم ماده فوق پیشنهاد ذیل تقدیم می شود:

۲- در صورت داشتن پنجاه و پنج سال عمر و لااقل دوازده سال

خدمت، اگر تحلیل قوا مانع نبود و مایل به ادامه خدمت باشد تا سن شصت نیز می تواند مشغول خدمت بشود، ولی در شصت سالگی باید حتماً از خدمت اداری معاف گردد.)

به جای دو ماده سی ام و سی یکم که هر دو راجع به تعیین میزان وظیفه تقاعدی است ماده واحده ذیل با مختصر تغییری پیشنهاد می شود:

(ماده - میزان وظیفه تقاعدی مساوی است با حاصل ضرب یک چهارم حد وسط مواجب چهار سال اخیر خدمت در عدد سنوات خدمت مستخدم و در هر صورت میزان آن از سه ربع اصول مواجبی که ماخذ قرار داده شده (حد وسط مواجب چهار سال اخیر) تجاوز نخواهد نمود.)

موافق این ماده اگر مستخدمی سی سال مشغول خدمت باشد، و حد متوسط مواجب چهار سال اخیر او به چهل تومان بالغ شود (چنان که با غالب اعضاء پست، تلگراف و گمرک این معامله می شود) حقوق تقاعدی او پس از سی سال خدمت پر زحمت اداری به همین جهت سی تومان خواهد بود و این مبلغ شاید فقط به اندازه خرج مداوای امراض طاریه [عارض شده] از خدمات سی ساله دفتری باشد.

در ماده سی ام طرح قانونی واحد مضروب را شصت یک حد وسط حقوق سه سال آخر خدمت قرار داده اند و گویا در موقع تسوید [نوشتن] قانون فراموش شده که متقاعدین بیچاره در سن پیری و ناتوانی بیش تر مستحق رعایت هستند و در این سن است که مخارج خانواده و تربیت اولاد و بار سنگینی به دوش پدران می باشد.

ماده سی و دویم - مستخدمینی که به واسطه مرض مزمن علیل و یا به واسطه حادثه ای ناقص شده از کار کردن باز بمانند، بدون رعایت مدت خدمت دو ثلث بلا کسر مواجب آخرین خدمت خود را مادام العمر به طور وظیفه دریافت می دارند. ولی هر گاه حادثه مذکور در نتیجه ایفای وظیفه یا برای نجات شخصی از مهلکه روی دهد نصف بلا کسر مواجب مزبور در حق آن شخص برقرار خواهد شد.

اگر عبارت دو ثلث که در جریده شریفه «ستاره ایران» طبع شده عیناً در اصل مسوده قانونی هم نوشته شده باشد و غلط مطبعه نباشد آن وقت جا خواهد داشت امثال مدرس که مزاح را در مجلس معمول کرده اند بفرمایند که تسوید کنندگان لایحه نصف را به حکم «نصف لی و نصف لک» که ضرب المثل معروفی است از دو ثلث زیادتر می دانند که ضرب المثلی در مورد آن گفته نشده و محمل مشکلی هم دارد!

چه عجیب ترین حرف ها این است که می گویند عجزه که در نتیجه امراض مزمن (از قبیل سفلیس) از کار افتاده اند، حق تقدم به مستخدمینی دارند که در نتیجه ایفای وظیفه و یا خلاص کردن جان ذاکری ناقص و معیوب می شوند.

هر گاه عبارت مغلوط و مقصود تصویبی ثلث حقوق برای اولی و نصف برای دویمی است آن وقت به انصاف نزدیک تر است که نصف حقوق اولی و دو ثلث حقوق دویمی به عنوان وظیفه مقرر و پرداخته شود و چون قانون حد اعلائی حقوق تقاعدی را تا سه ربع از حقوق حد متوسط سه سال اخیر خدمت تصویب می کنند، برای متقاعدین اضطراری نصف و برای جان فشان ها اگر مصداق پیدا کند دو ثلث حقوق به هیچ وجه زیاد نخواهد بود.

در عبارت قسمت اول ماده سی و سوم لف [در هم پیچیدن] و نشر غیر مرتبی دیده می شود که در سیاق قانون نگاری غلط و حتماً باید اصلاح شود.

به جای ماده مبهم سی و ششم ماده ذیل پیشنهاد می شود:

ماده - مستخدمینی که در حین انتظار خدمت به حد تقاعد برسند و یا فوت نمایند اصل حقوق مقام آن ها که در حین انتظار خدمت به موجب ماده ... از قرار ... می گرفته اند ماخذ وظیفه خواهد بود که به خود آن ها و یا به وارثانشان قانوناً تعلق می گیرد.

(ماده چهل و دویم - از حقوق مستخدمین موظف دولتی بدون استثنا وجوه ذیل کسر و به صندوق مخصوص وظایف وارث مستخدمین تحویل می شود.

نظر به این که قانون مزبور مخصوص به مستخدمین رسمی است و هنوز مقرراتی برای حمایت مستخدمین جزء وضع نشده دلیل نخواهد داشت که از حقوق مستخدمین جزء و جوهی کسر و به صندوق مزبور تحویل بشود که فقط وارث مستخدمین رسمی از آن استفاده می کنند. بدیهی است که به جای «مستخدمین موظف دولتی» مناسب تر و صحیح تر آن است که مستخدمین رسمی نوشته شود.

مجلس عجله در قرائت طرح قانونی استخدام نشان نمی دهد. و ضرورتی نیست که بنده با طول مقال خوانندگان را خسته کنم و بقیه را به شماره آتیه می گذارم.

«علی اصغر طالقانی»

«شفق سرخ»

شماره ۴۸

پنجشنبه، ۲۲ سرطان [تیر] ۱۳۰۱

۱۷ ذیقعده الحرام ۱۳۴۰

۱۳ ژوئیه ۱۹۲۲

وداعنامه من

بر حسب تصمیم - شاید - چند روز دیگر از پایتخت وطن خودم تهران، بعد از هشت ماه اقامت، مفارقت جویم. شاید می گویم، زیرا در ایران برای هر کار و تصمیم موانعی بسیار طبیعی موجود است که رفع آن ها به آسانی دست ندهد. چیزی که در این دیار مانعی ندارد همانا بی کاری و بی اختیاری است.

مملکتی که محیط آن مولد عطالت [بیکاری] و سستی و سست عهدی است مردن نیز در آن جا معطلی دارد تا چه ماند به سفر کردن که از هر جهت محتاج اسباب حرکت است و حرکت در این دخمه کسالت و خمود اعلان جنگ است به تمامی قدرت!

مبادا تصور کنید که من در ورود به این جا انتظارات بزرگ داشتم و تهران را رشک جنان می پنداشتم.

حاشا! من خوب می دانستم که به مرکز مملکتی می روم که ایالات، بلاد، قراء و قصبات آن را همواره معرض قتل و غارت دیده بودم.

می دانستم جایی می روم که آن جا مرکز اداری یک کشور بدبخت بی اراده است. می دانستم به شهری می روم که بالطبع مظهر هر گونه مفاسد اخلاق اجتماعی ماست. می دانستم به نقطه ای می روم

که حيله و خيانت، ريا و مرعوبيت، نفاق و شخصيت، عياشي و غفلت، خلاصه آن که نواقص اجتماعي يك ملت در آن جا تمرکز يافته و با زشت ترين هيولائي رخ نموده است.

ولي با اين همه، با اين مراتب، چه پنهان كنم، تهران را بدتر از آن يافتم كه تصور مي كردم! خيابان هاي گشاد و پارک هاي بزرگ هرگز نتوانستند با صفاي ناقص خود در نظر من جلوه نمايند كه تا قسمتي از زشتي ها را رخ بپوشند و موجب تسليت خاطر باشند.

و نه اجتماعات حضرت عبدالعظيم و امامزاده حسن، آتشبازي هاي ايام رسمي دولت، جشن هاي متوالي (!)، مراسم سقاخانه ها و معرکه ها ... الخ نتوانستند مرا خوش دارند. چه كه در نظر من تمامي صفحات اين جلوه هاي اجتماعي را - ببخشيد - يك نوع بطلت [به باطل گذراندن، ولگردی] يا بلکه غبار مرگ تيره نموده بود و من بدبختانه هر سو نگاه مي كردم حالات مختلف يك توده نيم مرده محتضر را مي ديدم! از اشخاصي كه سعادت نيك بيني براي آن ها نصيب است، پوزش مي طلبم، زيرا مي دانم (و عمل مي كنم آن چه مي توانم) كه باز در اميد چيزي هست كه در نوميدي نيست. ولي چه چاره كنم كه از طرف ديگر احساسات نيز حق دارند و هنگامي كه فرصت دست آن ها مي افتد دمار از روزگار من [در] مي آرند. گويي كه گاهي اين ها براي من خياط اجلند كه وقتی به دیده آن ها مي نگرم زيباتر از لباس مرگ بر اندام اين ملت نمي بينم. هر كجا بر مي گردم علائم موت امراض اجتماعي ملل تاريخي عالم در اين پيشاني پير نمودار است و هرچه من مي گويم «زنده باد ايران» او مي گويد:

چون مخبّط [آشفته] شد اعتدال مزاج
نه عزیمت اثر کند نه علاج

روزی که آفتاب در افق تار این دیار نزدیک به غروب بود من در شمیران از یک نقطه مرتفع تماشاگر محیط تیره تهران بودم. کاش من نیز همان نفوذ را در قلمرو معانی و الفاظ داشتم که آن شاعر حساس عثمانی وقتی در مطالعه و تصویر دور نمای پایتخت و وطن خود استانبول بروز داده است!

توفیق فکرت روزی توده استانبول را باز در زیر فشار آن هوای تیره و تار دیده و سقوط معنوی ساکنین آن را نیز درک کرده و شاه قصیده ای به عنوان «سپس» در تصویر آفاق این «دردمند پیامی متزاید [افزون شونده]» به قلم آورده است.

شاعر بلند پایه ترک در این قصیده مخاطب خود استانبول را از در و دیوار تا صدر تالار سنسک لعنت می بارد و حتی معنویات آن محیط مفلوک را نیز از این سنگسار ادبی آزاد نمی گذارد.

فکرت این شعر را بیست و چند سال قبل یعنی در شدت استبداد حمیدی نوشته است و عجب آن که آن چه او از معایب مادی و معنوی در پیکر اجتماع ملت خود مشاهده نموده است، امروز با قامت ناساز ما تماماً سازش می کند!

شاعر محیط آن روزی پایتخت خود را ملوث [پلید و آلوده شده] با لوث ریا، لوث حسد، لوث تنفع [سست و تنگ گشتن دست از کار] می بیند و استانبول را ملعبه یک اداره که اجزای آن مانند زالوها به جان مملکت افتاده و در طریق انتفاع هرگونه شرافت صفات آدمیت را «سیل» [مفت و رایگان] می نمایند، می شمارد.

این تعفن معنوی در احوال عمومی ما به همان اندازه راست آید که تعبیر «معرکه طین و غبار» شاعر در تعریف کوچه‌ها.

من از روز ورود تا کنون هیچ گاه از رنج و تعب [سختی] کوچه‌های تهران آسوده نگذشته‌ام که یا به زحمت طین [گل] اندر شده‌ام و یا به زحمت غبار!

بلی گمان می‌کنم در این جا برزن و بازار از محاوای [مضمون‌های] افکار نمونه‌ای است و این کوچه‌های کج و پیچ به مثابه قالب‌های احساسات عمومی ما می‌باشند. «تو خواه از سخنم پند گیر، خواه ملال!»

در نظر من به همان اندازه که ذرات کثیف و گرد و غبار و حشرات موزی که هر روز عصر سرتاسر فضای تهران را می‌گیرد - بلی به همان اندازه که این توده اوساخ [چرکی‌های] ملوث و در هم و بر هم است به همان درجه نیز محیط افکار آلوده و پریشان است.

این خاک باستانی ری چه آتش‌های بغی [نا فرمان، بد کار] و فساد [معیوب، زبون] در نهاد داشته است که اکنون هر جا می‌نگری به تل خاکستری می‌ماند که خانه سوختگانی چند جغد منش در آن‌ها آشیان جسته‌اند!

نمی‌دانم این روح یاس و اعتراض را از من به چه مدرکی جز حقیقت تحمل خواهید نمود.

بیاید با شما قوای معنوی و مادی و یا در یک جا احوال اجتماعی تهران را عطف نظری کنیم: طبقه عوام یا به اصطلاح شما کارگر و مزدور در چه حالی است؟ این را باید در معرکه‌ها،

قهوه خانه ها، شیره خانه ها، میدان گاه ها، تریاک خانه ها، بالاخره پای دیوارها، اطراف چاله میدان، محله پامنار و نظایر این نقاط سیر کرده اگر مایل باشید چندی نیز به اطراف دهات رفته و در آن جاها حال زارعین ایرانی را که پایه زندگانی عمومی دست آن ها است مشاهده نمائید. این طبقه مسئول تمام بدبختی هاست منتها این مسؤولیت نوعی است که مستوجب عقوبت نمی گردد، چه که گناه بزرگ عوام جهالت است که آن نیز عین بی گناهی است؛ تمامی راهزنان راه آدمیت، خواه آن کسانی که به لباس روحانیت اندرند، خواه آن هایی که رتبه اشرافی دارند بلا استثنا زنده نادانی و پرورده گروش همین طبقه عوام اند. «ولتر» معروف می گوید اهرام مصر نشانه ترقی مصری ها نیستند، بلکه این ها اسارت و سفالت آن ها را آشکار می سازند که هزارها از آن حیوانات دو پا با تحمل شدايد شب ها و روزها کار کرده اند تا در نتیجه دلخواه يك فرعون خودخواه خدانشناس به عمل آمده و مدفنی از سنگ برای او ساخته شود!

عامه محیط تهران از همان ملت نجیب شش هزار ساله است که هر که پالان شد او خر است!

کارش بت تراشی و اشراف پرستی است، عادتش کرنش، گروش و ستایش زور و زر است، همواره بازیچه میل و احتیاص [آزمند شدن] سرمایه دار و ملعبه اشرار است، عمله موت، جلاد، زندان بان، قاتل، واسطه فساد، فراش نظمیه همیشه او است و همواره تابع حکم و آلت دست معدودی کار فرمایان است.

در تمام دوره انقلاب ایران همین طبقه عوام و کارگر است که از سرمایه دار مزد گرفته و در امحاء [از میان بردن] آزادی کوشیده

است، آن سربازها، سوارها، بگير و بزنی چي ها، جمله از افراد همين توده ملت بودند و الان نیز هستند!

اگر شما در ظاهر از لباسی که اینها در بر دارند نپوشید و با خرافات بی اساس با آنها موافقت نکنید، ممکن است با یک تفاهم سوء این رجاله های بی هوش به شما بتازند و مانند منصور حلاج یا شاگرد معروف ناصر خسرو هر تکه بدنشان دست یکی بماند، در صورتی که شاید شما خداپرست تر و پاک تر از کسی باشید که در این محیط تصادف می توان کرد. از طرف دیگر اگر عبائی و قبائی را به یک جیفه [هر چیز پست نا پایدار] ریا پیوسته دارید، دلق پوشیده و تسبیح بردارید، می توانید شماره ای از اینها را دور سرتان گرد آورید و به وجدان نارس آنها تحکم کنید.

اگر زر بخشید که مالک مطلق هستید.

از طبقه متوسط که امروز به اصطلاح تازه طبقه منوره نیز جزو آن است چه بگویم، اینها همان خذله [آنکه از یاری و نصرت خودداری کند] و بی کاره هایی هستند که هنوز بعد از شانزده سال انقلاب نتوانسته اند حکومت را از عده معدودی از اعیان بگیرند. در این موقع مضحک ترین عقیده آن است که تقصیر را باز گردن همین اعیان معدود می نمایم که وزارت و حکومت همواره دست آن هاست، هیئات، تقصیر و قصور هر دو به جانب ما هاست، ما هنوز ندانسته ایم که ما «طبقه متوسط» به واسطه بی کفایتی و نداشتن اخلاق اجتماعی خود را بالطبع محکوم اریستوکراسی نموده ایم.

آن بیچاره «ژنی» یا ژنی پرست، جنون را تا جایی برده است که نمی فهمد هتاکی و فحش بارانی نیست که حکومت را از دست فلان الدوله ها گرفته تحویل فلان آقاها بدهد. لیاقت لازم است، متوسطه اگر یک «دوجین» آدم سر به مهر از آن کارخانه حرف مفت که می گوید و می نویسد در آورده بود، کابینه دست او می افتاد، ما هنوز لیاقت نداریم، بزرگ ترین سلاح ما فحاشی است، و آخرین تشبث ما دسته بازی است، اریستوکراسی ما را زر خرید نموده است. قیمت افراد طبقه متوسط در تهران از هر مال وسط ارزان تر است. مشتری های پول و فروشندگی های وجدان از این طبقه منور به اندازه ای زیادند که اعیان از زحمت رقابت نیز وارسته می گردند و با اندک معارفی فکر ما، قلم ما، و حرارت وحدت ما را آلت دست خود می نمایند! هیچ دیدید فلان السلطنه ای شخصاً به نشر روزنامه و یا دادن کنفرانس اقدام نماید؟ هرگز! زیرا این ها هر چند نفر بخواهند از این مشروطه چی های دونده و «لیدر» به پول می خرند. اگر باور ندارید الان حال تمامی روزنامه نویس ها، ناطقین، شعرا، زعما و حتی وکلای پایتخت را تدقیق [غور رسی] نمائید. خواهید دید یک نفر اعیان درجه دوم نیز در میان این ها یافت نمی شود، بلکه این ها خود میان خود و بر علیه خودشان دسته هائی که با یک اشاره اریستوکراسی هزار بازی در می آورند، ترتیب داده و سخت گرم غلط کاری های خود هستند. مقام وکالت مجلس و روزنامه نویسی در دست این طبقه متوسط که شاعرها، عاقل ها، فاضل ها و بالاخره «ژنی» ها در میان این ها است، خوار و رسوا گردید.

چهار دوره مشافهات [گفتگوهای رویاروی] بهارستان جز هزاران بار الاغ حرف خالی، چه باقی گذاشته است؟! وکلای مجلس

حال يك عده ناخدایان را دارند که سخت مست کرده و در داخل کشتی سرگرم مباحثه و روده درازی ها هستند، در صورتی که در بیرون کشتی خط مشی را از دست داده و بازیچه امواج دریا گردیده اند.

روز گذشته برای استماع بیانات و کیل تازه وارد آذربایجان، آن قطعه بدبخت که دارد جان می کند و «هل من معین» می گوید، در ختم مجلس و آن چه شنیدم مشاجرات در صرف و نحو و باب فعل و تفاعل و باء قسم و نون تاکید قانون استخدام بود! پیش خود گفتم اگر مجلس این است فردا ست که اسماعیل آقا طوق تسلیم به گردن می کند و حتی اگر لوطی غلامحسین بود شاید در این موقع می گفت بر پدر «شکاک» لعنت!

روزنامه نویس های ما از وکلا هرگز عقب نمانده اند، هر وقت در خیابان های تهران کسی را دیدید که تند می رود ولی از دور ملتفت شما است، هرگز این را که شما را می بیند معلوم نمی کند، به اطراف با دیده های مخصوص نگاه می کند، باد در دماغ دارد، از برون هر معركة دروغکی گردنی دراز می کند، از رفتار و گفتارش خوب پیداست که خویشان را از [منجیان] این ملت می خواهد نشان بدهد، گردن شق می گیرد و گاهی لوله کاغذی در دست دارد، اگر عینک بپوشد و سوار درشکه هم بشود نور علی نور، هیچ وقت ملتفت گفته های شما نیست بلکه به حرف شنیدن عادت کرده است، تعبیرات «ما چند ماه قبل پیش گویی کرده بودیم»، «ما این مسأله را جداً تعقیب خواهیم کرد»، «دیروز به رئیس الوزرا می گفتیم»... الخ، از جمله های معمولی آن ها است. این ها بعضی اوقات «تقلید» مجتهد نماهای زمان

سابق هستند که در ظاهر با شما راه می روند و در حقیقت سخت ملتفت اطرافند که آنچه از سلام ها و تعظیم شکسته بسته های ملت شش هزار ساله نثار راه آن ها می گردد جمع نمایند ... بلی هر وقت از این جنس ها دیدید بدانید روزنامه نویس است. سرمایه علمی اغلب این ها گذشته از کلمات معمولی چند ساله، کلمات تازه نهضت، رژی، دماگوژی و - این اواخر - انتقاد، انتقاد ادبی است. در طی این کلمات هر زاده ناخلف حس و شهوت را که سراپا لوث شخصیت است، این آقایان مقاله کرده و به خورد مردم می دهند. مبتذل ترین کلمات را که کوچه گرد ها از استعمال آن ها خود داری می کنند این ها برای تسکین آن شهوت پست، به تحریک آن شکم بی هنر پیچ پیچ، به جاذبه چند تومان پول، ادبی کرده و داخل عالم مطبوعات نمودند و عجیب آن که اغلب این ها بعد از استعمال این عبارات مفتضح باز از ذکر کلمه «ما نمی خواهیم داخل شخصیات بشویم»، خود داری نمی نمایند!

این ها که آواره شکم و بنده دینار و درهم اند در خویشتن حق این را می بینند که «ببخشید» استفراغ تحریری آن ها را هر کسی تماشا نماید.

هر شب یک «نویسنده» مبتلای تهوع ادبی شد مسهل آن را در عرضه کردن آن بر عوام می داند.

کاش این موش های طاعون ادبی تهران، آن چه را به نام حق سکوت می گیرند مالا نیز عمل می کردند، یعنی خاموش می نشستند و تهران از داشتن یک روزنامه محروم می گردید!

چشم بد دور تازه داریم فیلسوف هم می شویم و پیشنهادهای عجیب و غریب می نمائیم، خداوند پدر لنین را بیامرزد که کلمه و فکری چند نیز از وی برای این یوز های سخن به یادگار مانده.

این ها، این روزنامه نویس ها، شعرا، « لیدر » های تهران هستند که افکار گسسته این شتر لنگ شش هزار ساله را در دست دارند! کاش فرصت زیادتر داشتم و باز می گفتم و از انتظارات این لیدر های بازاری که می خواهند در عالم خود پاپوش به لوید جرج بدوزند به تفصیل سخن به میان می آوردم.

اگر می دانستم که خواننده انتظار ندارد از اعیان و اشراف نام ببرم در همین جا سخن به پایان می بردم، چه که ملتی که توده آن، طبقه آزادی خواه آن، منورین آن، حالش آن باشد که ذکر شد، اریستوکراسی آن نیز بالطبع معلوم می گردد. وانگهی این اواخر بد نوشتن به اشراف چنان رایج بازار مطبوعات شده، که در آن موضوع آرزویی باقی نمانده است. اگر بنا بود کار این ملت با فحش پرانی انجام گیرد و اعیان از تاثیر این سخنان نابود گردند، ما از جمهوری سویس نیز گذشته بودیم.

اشراف کارش اشرافی است؛ این ها از پدر و مادر غرور، ناز پروری، تحکم و مفت خوری یاد گرفته اند. زندگانی این ها، خورد و خواب این ها، حتی دیانت این ها از آن عوام سواست. این ها بهشت را نیز با پول می خرند. این ها در صدر تالار می نشینند، روضه خوان پایه منبر، و عوام سینه و سر را می شکنند، و در آخر با صرف یک

شربت ثواب اعمال روز را هدیه «روح پر فتوح شاهزاده» می نمایند و در این تهران شبی نیست که درهای آسمان را به روی آن ها نگشایند!

روزی در بیابان کنار شمیران پیرمرد زارعی دیدم که نود سال داشت و هنوز زیر حرارت آفتاب زمین شخم می کرد و بعد از آن که هشتاد سال تمام شب و روز کار کرده محتاج دو قران مزد یومیّه بود! این پیر اگر سالی روی هم معادل ده خروار گندم کار کرده است لازم بود امروز مالک هشت صد خروار باشد، ولی صاحب یک گاو هم نیست! نتیجه این عمر و هزاران هزار عمرهای دیگر نثار عیش «ارباب» گشته است و می گردد. او هر شب در عالم مستی خون این بدبخت را در پیاله های زرین خورده و داد می زند:

گر از نیستی، دیگری شد هلاک
مرا هست، بط را ز توفان چه باک!

اگر از این ثروت هنگفت که تا دینار آخرین اش از خون فقراست یک صد تومان به سید و چند صد تومان نیز به روضه خوان و خیرات صرف نموده و احياناً سقاخانه نیز بسازد یا مسجدی تعمیر نماید خود و متعلقین و اجدادش در اعلیٰ علیین جای خواهد گرفت. عوام بدبخت، و پیرمرد شمیرانی باز فراش جهنم یا نهایت جارو بکش اعراف است!

پول بی پیر کجا، پیر بی پول کجا! این سکه سحّار [جادوگر]
معلوم می شود در بازار بهشت نیز رایج است!

این توده مردم، این کارگر، این منورین، این ها همه در نظر اعیان به اندازه گاو [یا] خر قیمت ندارند و شاید آن ها دو گاو گاو آهن را بر این ها ترجیح دارند و از دور در تماشای این ملت می گویند:

زیر و زبر دو گاو مشتی خربین

در موقعی که این کارگر و کسبه ضعیف بی چیز تریاکی بدبخت، مثل ملخ می میرد و از نعش های او تل ها می ساختند سگ های شکاری بهتر و ملت دوست تر اعیان تهران از خوراک روزانه شان نکاسته بود. این ها نان فقرا را برای اسبان کار و کردند [اسبی که زرد پر رنگ یا حنائی یا قهوه ای روشن باشد] ارزان خریده و جو اسب را برای فقرا گران فروخته و پول اتومبیل و مخارج فرنگ تهیه می کردند!

الان وقتی که اتومبیل آن ها نعره عزرائیل و صور اسرافیل زده و آقا را در آغوش راحت میان اتاق آینه کاری می برد و هزاران هزار ملت نجیب شش هزار ساله را با قد های خمیده مستغرق [غوطه ور] گرد و غبار یا خاک پای جواهر نثار می نماید، باز موذنی که شاید شبی از ناز و نعمت آقا متلذذ [لذت برنده] بوده است سلامی از میان ذرات گرد که سر و صورت او را تیر باران می کنند می فرستد!

ما شایسته این شور و شریم، ما لایق از این بد تریم، چون که - باز می گویم - «هر که پالان شد ما خریم».

گناه این ها را تماما به حساب جهالت بنویسیم، ولی جهالت را به حساب کی بنویسیم؟ معارف آن دوای درد بی دوای ما در تهران شان و شهرتش نه تنها از نرسیدن حقوق هفت و هشت ماهه معلمین بلکه از تریاک کشیدن بعضی آموزگاران و سیگار مصرف نمودن بعضی مکتبیان دوازده ساله، و ترتیبات یادگار پنجاه ساله قبل کشیش های فرانسه در مدارس، و پروگرام غیر متناسب، و تدریس ناقص، و افلاس

[ورشکستگی] اخلاق، حالش معلوم است! این نیز سرنوشت نسل شباب ما ست که ملت آینده را حاضر می نمایند.

شنیدم یکی از مدیران مدارس در موضوع ورزش گفته است آن رقاصی است، در ایران اصول «مستمری» در مدارس نیز هست. کسی که پنجاه و هفت سال قبل مثلاً به خواهرزاده مرحوم بهادر درس فرانسه داده است امروز باید مدیر یا معلم مدرسه باشد و روزی یک ساعت وقت درس را صرف صحبت از معجزات زمان ناصرالدین شاه نماید تا هر ماه حقوقی به حساب او بنویسند!

درد معارف ایران که در تهران مرکز دارد دردی نیست که در این مختصر گفته آید، بگذاریم و بگذریم و خوشبختانه کفر از راه معارف حق العبوری نیز ندارد این معارف است شمیران نیست!

هان ای محیط تهران! شرحی از حال طبقات مردمان تو را گفتم. کاش زبان داشتم و نگفتمی ها را نیز که از وقوعات [اتفاقات] روزمره تو است می گفتم. آن هایی که می خواهند از کهنه کاری تو خبر دار باشند بروند شهر نو را ببینند که از تازه به کهنه پی توان برد! اخلاق اجتماعی تو بی کم و زیاد گندیده است. اختلاس و اختلال افکار، خود خواهی و اغراض از صفت های بازار اجتماع تو دیده می شود. من تو را ای تهران یک میخانه طرب، یک کاشانه تب و تاب، یک نیم مسلمان نیم فرنگی مآب دیدم.

الان گویی این در و دیوار پوسیده را از مدّ نظر من برچیده اند، و قمار خانه ها، تریاک خانه ها ... خانه ها در پیش انظار من صف کشیده اند: از یک طرف صدای مهیب عصر زنده امروز را می شنوم که

داد می زند «حی علی الفلاح» و از طرفی تو را در خمیازه حشیش، نشئه تریاک، خمار عرق، و خواب شهوت می بینم.

کاش تنها این بود! آخ، ای کشور ریاکار مردم آزار، دمی سقف آن اتاق های تو در تو و خلوتی های پیچ در پیچ را بردار و نقشه های جنایت را که به دست خود ما در محو و نابود کردن هستی یک ملت کشیده می شود بیرون آر!

تهران، ای عجزه فتنان [سخت فتنه جو]! ای جادوی ایران، ساکنین قدیم تو آفتاب طالع می پرستیدند که الان استخوان آن ها در خرابه های تو خاک شده و هر روز بر سر ساکنین امروزه تو می ریزد، چه می شد اگر جایی می رفتی، و حرکتی می کردی. تو نیز آن زوایای مرطوب عیاشی، اشتیاق های شهوت و تعفن اخلاق را چندی در زیر ذرات آفتاب می نهادی، تابوی این عفونت اجتماعی از فضای تو چندی دور گردد؟!!

من تو را، ای پایتخت ایران، یک بازار فروش ناموس دیدم، خواهران و مادران ملت من، مریبان ابنای وطن من، در زیر تاثیر فقر و سفالت [پستی] محیط تو، از هر چیز گذشته اند و بازارها و خیابان ها و گردش گاه های تو را یک بازار «بورس»، «ویل گردی» و «لاس» نموده اند!

هان، تصور نکنی ای فرتوت روزگار که مرا در زیر آن تیرهای طلسم فسادت افسون زده و پر و بال شکسته کردی! بدان که من پای بر روی تخته پوسیده نهاده ام، خنده های استهزا، شعر های پوسیده و گوشه های چشم تو مرا مایوس نخواهد نمود! من امیدها، آرزوها،

نقشه‌ها، و خیال‌ها دارم. می‌روم برای این که برای هجوم به فساد می‌کنم، که تو در آغوش می‌پروری بهتر مسلح گردم. بدان روزی من و یاران من، که جوانان پاک سرشت و پیران نیک نهادند، ماده فساد و شهوت بی‌قید را در تو خواهیم کشت و برای همچو روزی حاضر باش!

شما ای جوانان وطن! ای سربازان حقیقی اردوی نجات ایران! می‌پندارید که من به پاکی اخلاق و حسن نیت و علو طبیعت شما اعتماد ندارم؟ شب‌های کنفرانس ورزش چهره‌های صمیمی شما بر من سخت‌تأثیر کرده است و به شما و امثال شما ایمان دارم. وطن زنده و آینده‌بنده و شما است. شما را سرباز نام دادم، ولی سلاح بزرگ شما باید بیش از هر چیز اخلاق باشد، جهاد اکبر نمائید و بر ضد تنسخ [نادر و بی‌مثل و مانند] معنوی این محیط کوشید.

این محیط نیم‌مرده را از حدت [تیزی و تندگی] پاکی خود جانی و تکانی بدهید. مبدا عالم توالی پاریسی، گردش‌های خیابان، عشوه‌های زنان، شما را از تکالیف مهم حیات باز دارد! دنیا زنده به کار است نه زنده به مردمان بی‌عار. جدیت را قربان تفریح نکنید.

ایران دو چاره اساسی دارد، که یکی فوری است و آن ترتیب اصول اقتصادی است به واسطه جلب سرمایه بی‌طرف که وظیفه زمام‌داران دوره حاضر است، و دیگری دائمی و واقعی است که تصحیح اخلاق شخصی و اجتماعی است آن هم از راه معارف و مدارس.

ما مجبور نیستیم همیشه نشخوار اجنبی بخوریم. و بازی
لا ابالی گری فرنگستان را در این جا نیز برپا داریم. برای ایران کار لازم
است؛ بکشید ای جوانان که سینه های پاک شما تنها سپرهای بلای این
محیط بیچاره است! می روم و تنها امیدی که با خود می برم امید طلوع
نجم باهر [ستاره درخشان] ترقی ایران جوان است که در پیشانی شما
می بینم.

من سال های آخرین دوره جوانی را دارم طی می نمایم و این
بار اگر برگردم، تنها به تاثیر روح تازه شماست که جوانی از سر خواهم
گرفت.

سلام و وداع من به شما باد ای جوانان پاک و دختران تابناک
که نسل آتی زنده شما خواهد بود. درود من بر شما و بر آنان که به حق
گفتند و به حق رفتند!

شمیران، ۱۲ ذیقعده ۱۳۴۰
«ص. رضا زاده شفق تبریزی»

«شفق سرخ»

شماره ۴۹

یکشنبه، ۲۵ سرطان [تیر] ۱۳۰۱

۲۰ ذیقعده الحرام ۱۳۴۰

۱۶ ژوئیه ۱۹۲۲

ملاحظات در طرح قانون استخدام - (۳)

«ماده پنجاه و دویم - هیچ مستخدمی یا صاحب جمعی نقدی یا جنس دولت را عهده دار نخواهد شد مگر این که قبلاً ضامن معتبری به وزارت خانه مربوطه داده باشد.»

گرچه در ماده مزبوره تصریح شده است هر صاحب جمعی به چه نسبت از ابواب جمعی خود باید ضامن بسپارد، از اطلاق عبارت چنین متبادر به ذهن می شود که مقصود در حدود میزان کل ابواب جمعی دور صاحب جمع می باشد.

و چنان که در ادارات مصطلح و معروف است مقصود از صاحب جمع مامورینی هستند که مسؤلیت وصول و ایصال [رساندن] و یا حفظ و نگهداری عواید مختلف دولتی به آن ها تفویض شده باشد، و صاحب جمع های دولتی عبارتند از:

پیشکاران مالیه ایالات، امنای مالیه ولایات، تحصیل داران مالیه بلوکات، دفاتر گمرکی، مدیر ضرابخانه دولتی، روسای تحویل خان های پستخانه، تلگرافخانه، عدلیه، فواید عامه و غیره هم، در درجه دویم تحویل داران تمبر و باندرول، انبار داری غنیمه های دولتی، روسای صندوق مالیات های مستقیم و غیر مستقیم، و در درجه سوم مباشرین جزء وصول عواید نقدی و جنسی از قبیل نوکر های مالیه

و فراش هائی که در زیر نظارت تحصیلدارها گماشته شده اند و غیره.....

تمام مامورین مفصله [نامبرده] در فوق صاحب جمع و مشمول حکم ماده پنجاه و دویم می باشند.

حال اجازه می خواهم میزان تخمینی ابواب جمعی بعضی از صاحب جمعان مالیات مستقیم را به طور مثال یادداشت کنم:

ابواب جمعی پیشکار مالیه خراسان، تنها بابت مالیات مستقیم - پانصد و نود هزار تومان نقد و چهل و هفت هزار خروار غله.

ابواب جمعی پیشکار آذربایجان، پانصد و هفتاد هزار تومان نقد و چهل و شش هزار خروار غله.

ابواب جمعی پیشکار کرمان، سیصد و بیست هزار تومان نقد و یکصد و سی هزار خروار غله.

ابواب جمعی پیشکار فارس، هفتصد و نود هزار تومان نقد و نه هزار خروار غله.

اینک برویم و بر طبق ماده پنجاه و دویم مستخدمین جهت تصدی صاحب جمعی این چهار قلم جست و جو کنیم. میزان مالیات نقد و جنس هر یک از چهار ایالت فوق از یک میلیون تجاوز نمی کند و اشخاص و خانواده هایی که در ایران حدود یک میلیون تمول داشته باشند در تهران منحصر است به خانواده شاهزاده فرمانفرما و سپهسالار اعظم اگر قروض هنگفتش از خزانه غیب پرداخته می شد، و در ولایات پس از شخص سردار اقدس شاید قوام الملک شیرازی، جهانشاه خان خمسه و خانواده حاج سهم الملک در عراق [اراک] باشد.

آیا مقصود از وضع قانون استخدام این است که پیشکاری مالیه ایالات حق مخصوص میلیونر زادگان فوق باشد و عنصر متمول تمام منابع مهم دولت را در قبضه اختیار خود بگیرد؟

مفهوم این ماده نه فقط پیشکاری ایالات را مخصوص متمولین درجه اول می کند، بلکه اجازه نمی دهد هیچ یک از عناصر متوسط حتی به امانت مالیه ملایر که شصت و هشت هزار تومان نقد و پانزده هزار خروار غله ابواب جمعی دارد نایل گردد.

این مسأله صحیح است که در اروپا از یک دسته از مامورین که منحصرآ متصدی جمع آوری نقد و جنس هستند ضامن می گیرند، ولی هیچ وقت از مدیر یک بانک دولتی و یا از رئیس خزانه که مدیر اداره صاحب جمع چندین میلیونی، ضامن نمی خواهند. و فقط از تحویل دارهای نقدی و جنسی و یا تحصیلدار ها آن هم در حدود معینی ضامن می گیرند.

خلاصه برای آنکه ابهام ماده مغلوط برطرف شود، ماده ذیل را به جای آن پیش نهاد می نماید:

ماده پیشنهادی: (هیچ مستخدمی شغل تحصیل داری و یا تحویل داری نقدی و جنسی دولت را عهده دار نخواهد شد، مگر آن که قبلاً ضامن معتبری به میزان یک عشر از ابواب جمعی سالیانه خود، قبلاً به اداره مربوط بسپارد.

تبصره - مستخدمینی که قبل از وضع این قانون چهار سال متصدی امر تحصیل داری و یا تحویل داری بوده و صحت عمل بروز داده اند، از حکم فوق مستثنی هستند.)

(ماده پنجاه و سیم - مستخدمین جزء وزارتخانه ها و ادارات موافق نظامنامه داخلی به درجاتی تقسیم می شوند، و مادام که قانون مخصوصی برای حقوق تقاعد و وظایف آن ها تصویب نشده است، مقررات فصل چهارم در باره آن ها رعایت خواهد شد.)

مقررات فصل چهارم تنها مربوط به تقاعد و وظایف تقاعدی است، و در صورتی که هنوز قانونی برای حمایت مستخدمین جزء وضع نشده و هر ساعت ممکن است از خدمت رانده شوند، و به جای آنان نوکر های وزیر تازه و یا بستگان معاون نورسیده گماشته شود، چگونه معقول است که مقررات تقاعد قانوناً شامل این طبقه شود؟

و به همین نظر بود که در ضمن بحث از ماده چهل و دویم متذکر شدم کسر فعلی از حقوق مستخدمین جزء برای (صندوق مخصوص وظایف وراثت مستخدمین) بیهوده است. و تا وقتی که قانون استخدام شامل آن ها نیست و قانون دیگری هم برای حمایت آن ها وضع نشده تصویب این قبیل مواد به تفنن بیش تر شبیه است تا به قانون گذاری.

مستخدمین جزء ادارات فعلاً به زور اظهار کرنش و عبودیت، و با تحصن در خانه مدیر و دبیر موقعیت اداری خود را حفظ می کنند و زندگانی متزلزل پر مرارت خویش را ادامه می دهند. با این حال آیا مسخره آمیز نخواهد بود که برای بیچارگانی که باید به زور تعظیم و پرستش و از تصدق شفقت روسا در سر کار باشند، قانون تقاعد بنویسند؟

در مقدمه ملاحظات خود یادداشت کردم که انصاف و اصول جدید مدنیت اقتضا می کند که مزایا و حمایت های قانون استخدام شامل تمام طبقات مستخدمین بلا استثنا بشود و مناسب نیست که بار دیگر به تقلید رسوم مدنیت کهنه، قائل به طبقات پست و بلند و آقا و نوکر در مواقع قانونگذاری بشویم.

از مذاکرات در هم و بر هم جلسه گذشته مجلس در موقع قرائت ماده یازدهم استنباط شد که خوشبختانه این روح تا درجه ای میان وکلای حساس وجود دارد، ولی اقلیت عددی این طبقه و ضمناً فقدان تاکتیک، مانع از نتیجه دادن این قبیل افکار و احساسات عالیه شده، و جای بس تاسف می باشد!

به هر حال یا باید مجلس نظریه خود را در تحدید [حد و اندازه قرار دادن] قانون استخدام تغییر داده و مستخدمین جزء را موافق اصول جدید عالم مشمول حمایت قانون مزبور بنماید و یا باید ماده فوق الذکر را که با تطبیق سایر مواد عنوانی جز اشتباه و یا عوام فریبی میان خالی ندارد، حذف کند.

(تبصره - منتظرین خدمت فعلی وزارت خانه کسانی هستند که لااقل پنج سال متوالی یا پنج سال در ضمن ده سال متناوباً بر طبق قوانین یا احکام رسمی وزارتی خدمت کرده باشند.)

علاوه بر آن که مراعات مدلول [دلالت شده] این ماده عملاً غیر ممکن و دولت را دچار محذورات عدیده خواهد کرد، اصولاً نیز با مفهوم سایر مواد منافات و یا تخالف دارد.

وقتی که مدت خدمت عضو مبتدی شش ماه و مدت ارتقاء از رتبه به رتبه دیگری دو سال مقرر می شود، شرط منتظرین خدمت فعلی را پنج سال خدمت منظور داشتن غیر منطقی به نظر می آید.

آیا مسوده [پیش نویس] کنندگان قانون به نظر نیاورده اند که به عضوی که از ده دوازده سال قبل داخل خدمت ادارات شده و به واسطه نبودن محل و یا بی دست و پایی فقط توانسته است در یک ثلث از این مدت کاری به چنگ بیاورد، نمی شود گفت تو منتظر خدمت محسوب نمی شوی و بعد از گذشتن دوازده سال عمر و متار که شدن معلومات باید بیایی از نو امتحان و استاژ [کار آموزی] بدهی. به نظر بنده شاید بتوان حد اکثر مدت را سه سال مقرر کرد، ولی نکته ای که تصریح نشده تکلیف معاش این دسته از منتظرین خدمت می باشد.

در ماده نوزدهم نوشته شده است: «مستخدمنی که به واسطه حذف مشاغل یا علت دیگری بدون تقصیر بی کار شوند منتظر خدمت محسوب و تا زمانی که مجدداً متصدی شغلی نشده اند از مرتبه اول تا مرتبه پنجم «مدیری دایره» به بالا نصف آخرین مقرری خود را دریافت خواهند کرد.

گرچه ظاهراً مدلول این ماده شامل منتظرین خدمت فعلی ادارات می شود، ولی بیم آن است که در موقع عمل دفعتهاً قوه صرف و نحو دانی مصادر امور به جنبش در آید و به حکم آن که کلمه «شوند» مضارع و نافذ در موارد آینده است، منتظرین خدمت فعلی را به جرم نداشتن دست و پای برای خود جا کردن بلا تکلیف بگذارند و حسن انتظامی که از معین شدن خدمت و معاش عموم مستخدمین منظور نظر قانون گذاران است حاصل نگردد.

برای رفع سوء توهم جمله ذیل را برای ضمیمه کردن به تبصره فوق پیشنهاد می نماید:

«و مقررات ماده نوزدهم و سایر مواد که راجع به منتظرین خدمت عنوان شده، شامل آن ها خواهد بود.»

تا این جا ملاحظات ناقابل بنده راجع به مواد خاتمه می یابد و از نقطه نظر کلیات می توانم بگویم که طرح قانون استخدام دارای نواقص قابل توجهی می باشد:

اولاً ماده بندی آن بی ترتیب و بکلی خارج از اصول سادگی است و به همین جهت استخراج مطالب راجع به یک موضوع مشکل و محتاج به مراجعه فصول مختلف می باشد.

چنان که در موقع شور اول مواد فصل اول آن ملاحظه شد که با هوش ترین و کلای مجلس از قبیل آقایان ارباب کیخسرو و دولت آبادی مجبور به استطلاعات جزئی شدند و مخبر کمیسیون ماده های فصول آخر را یادآوری می کرد!

ثانیاً نقص اساسی آن به نظر بنده محروم گذاردن مستخدمین جزء است از حمایت قانون در صورتی که برای این تبعیض هیچ دلیلی جز تقلید اصول سابق ممالک اروپایی که حالیه متروک و مرده است به نظر نمی رسد.

علاوه بر آن که ماخذ این قبیل قوانین کار و خدمت می باشد و نمی توان ادعا کرد که زحمت و خدمت می باشد و نمی توان ادعا کرد که زحمت مستخدمین جزء ادارات از نوع کار و خدمت خارج است.

اساساً حال در تمام دنیا برای موزون کردن طبقات و متحد الشکل نمودن حقوق صنوف کار کن ها مجاهده می کنند و طفره [کوتاهی و تاخیر] ما از قبول جدیدترین و طبیعی ترین و شرعی ترین اصول تمدن، قدری بی مورد خواهد بود.

ثالثاً به عقیده بسیاری از مطلعین معین نشدن حد اکثر ساعات کار اداری و حق مرخصی سالیانه از معایب این طرح قانونی است.

قانون استخدام ادارات دولتی که از حیث منظور با قانون کار در یک کارخانه و یک معدن تفاوتی ندارد، اگر اشعاری [خبری] راجع به اصل موضوع نداشته باشد و حداکثر ساعات کار را پیش بینی نکند، به نظر اهل خبره خیلی عجیب و شاید لغو و بی معنی باشد.

سابقاً لایحه ای در طرح قانون استخدام از طرف آقایان صدیق حضرت، میرزا عبید الله خان گرگانی، مخبر همایون، بقاء الدوله، حاج عز الممالک، و عبید الملک تهیه و به طبع رسیده است که نسخه ای از آن را دو روز قبل به دست آورده مطالعه نمودم. این لایحه از حیث سادگی ماده بندی و پیش بینی از ساعات کار به مراتب بهتر و کامل تر از طرح قانون مبحث عنه [بحث شده] است.

«علی اصغر طالقانی»

مقصر مائیم

بر دیگران بحثی نیست - از فساد اخلاق و جهالت عمومی شکوه کنیم - آخرین علاج بسط معارف است - وزارت معارف از صف وزارت خارج بوده و برای چهار سال انتخاب شود.

عجیب است که به هر روزنامه که نظر می اندازیم مملو از شکایت از انگلیس و روس و به هر مجمعی که داخل می شویم صحبت از تعدی اقدامات استقلال کشی و حیثیت به باد ده این دو دولت همسایه ماست و پایه شکایت بعضی ها از این دو دولت هم جوار به جا های خیلی مضحک رسیده است، به طوری که همیشه نفوذ دول مذکور را در کلیات و جزئیات زندگانی فردی و معاملات ساده و عادی خود نافذ و موثر می دانند!

اشخاصی که این عقیده و عادت عجایز [پیر زن ها] را به این ملت و به این مردم تلقین کرده و می کنند قطعاً به جامعه خود به قصد خدمت، خیانت می ورزند. به یکی گفتند گرگ در پشت خانه شما بچه کرده است، جواب داد از بی مبالاتی سگ ماست. از روباه پرسیدند که چرا به باغ دیوار دار و محفوظ داخل نمی شود؟ گفت خط رجعتم مامون و محروس نیست. حقیقتاً چرا ما علت را گذاشته به معلول می پردازیم. ملتی که اراده ندارد و کوچک ترین مؤسسه اقتصادی و اجتماعی را فاقد است، ملتی که اصلاح مملکت خود را منوط به اراده و میل چند نفر وزیر کهنه پرست و مستحق الوزرا های مومیائی می داند، ملتی که هنوز پا به عالم حیوانی نگذاشته و در عالم نباتی سیر و اقتضای فصول و اثرات جغرافیایی محکوم است، ملتی که بر حسب اسلوب فقر

و درویشی منتظر است که از این حیات عاریه هر چه زودتر خرقة خالی کرده و در غرفات [مراتب و درجات] جنان آشیان گیرد و در این عالم علاقه ای جز به دروغ و حیل و برای انهدام بنیان دشمنان ملی و مملکتی خود، در پرده های دماغی خود آلتی برنده تراز «هو» و در مقام حسن طلب و استقلال از رفقاییش کلمه ای مهنا تراز «جمال دیدیم فقیر» وضع و اختراع نکرده است، چه حق دارد از این و آن شکوه آغازد. فرضاً روس و انگلیس جاهدند [کوشایند] که معادن و ثروت های طبیعی ما زیر خاک مانده و دارای راه آهن و نظام مرتب نباشیم، آیا در صورتی که مالیه [اداره دارایی] ما حکم بکند که میوه فروش ها به واسطه چند ذرع چلوار میوه جات خود را از فضله و میکروب های مگس محفوظ و مردم را از سرایت امراض مصون دارند، انگلیس و روس راضی نخواهند شد؟

آذربایجان که نژاد ایرانی بودنشان را اوضاع کواکب، تحول، فصول، تفاعل از خواجه، جام جن گیر، اسطرلاب رمال، زمین، آسمان، چهره، اندام، ساختمان بدنی، وجود کلمات پهلوی و آثار و عواید معمول گذشتگان در میانشان و بالاخره تاریخ و علم نژاد مدلل و تایید می نماید، اگر جهل متصدیان امور بلدی اجازه بدهد در اوراق احصائیه [سر شماری] در ستون ملیت به عنوان «ترک» ملیت آن ها را موهون نکنند، تصور می کنید از ناحیه روس و انگلیس به ما تعرض و تشددی خواهد شد؟

آیا روس و انگلیس مقصرنند که این آب هائی که از روی توده های نجاست و کثافت گذشته و به آب انبار های ما سرایش شده

و پس از آن که حالت محلول «سولفاد دو غازدرات» را پیدا کرده و امعاع [روده ها] ما را پر کند؟

آیا روس و انگلیس حکم کرده اند که در واگون ها عوض ۲۴ نفر پنجاه نفر شصت نفر روی کله و شانه یکدیگر نشسته و در ظرف سه ربع ساعت از توپ خانه تا دروازه قزوین برسند؟

آیا انگلیس و روس حکم کرده اند که هر کس به عدلیه متظلم بشود در فردای روز قیامت رفع تظلم از او بکشند؟

آیا اجانب فرموده اند به صادرات مملکتی در صورتی که جزو مایحتاج عمومی نباشد مالیات وضع کنند؟

اگر ما بر حسب استعداد و لیاقت و تحصیل مردم به اشخاص کار داده و در صورت حدوث تخلف و اثبات تفصیر مامورین فوراً سیاست آن ها را عوض تنزل ترقی ندهیم، تصور می کنید یا احتمال می دهید بنادر مشهد سر، انزلی، بوشهر و بندر عباس از طرف روس و انگلیس بمباران شود؟

ما چه حق داریم به روس و انگلیس بتازیم؟ کدام تخطی از طرف آن ها به استقلال و حیثیت مملکت ما بدون شرکت و مساعدت افراد دولت و ملت ایران شده است؟ ژنرال سایکس مگر بیش از یک نفر انگلیسی وطن پرست بوده؟ پلیس جنوب عبارت از کی ها بودند؟

شما می خواهید بگوئید انگلیس و روس به وطن، منافع و حیات اقتصادی ملت خود مثل ملت ایران بی علاقه باشد و برای ملت کاردان و کار کن خود در اقصای عالم بازار و کار پیدا نکنند؟ این انتظار واهی است. این تمنای احمقانه است. ملتی که در یک شهر منچستر مثل تمام،

مواد خام حاصله از علیّه ایران ممکن است در ظرف یک ماه مبدل به امتعه [کالاها] و اقمشه [جامهها] شود البته بازار و مشتری می خواهد و برای تهیه بازار زور و دیپلماسی لازم دارد. اینها اراده دارند، درویش مشرب نیستند، حیات موجود و محسوس را علاقمند می باشند، و نمونه بهشت موعود را در این جهان می خواهند مجسم و مجرا کنند. ما چه ایرادی به آنها می توانیم از روی انصاف داشته باشیم؟

ما چرابی علمی و رخوت اعصاب خود را گذاشته، از فعالیت و استقامت و علم جهانگیر این و آن می نالیم؟ هر دولت کوچک عالمی نسبت به ما و حال کنونی ما، روس و انگلیس است. آنها برای سرعت انتقال عساکر [لشکرهای] خود به داخل مملکت ما خط راه شوسه از انزلی تا تهران، از قرتوه تا قزوین کشیدند و مادامی که راههای مزبور در تحت ریاست نظارت مستقیم خود آنها بود اطلاق راه شوسه به آنها می شد، خسارت وارده به ما در این جنگ بین المللی بیش تر از دولت بلژیک شد. فقط دل خوش بودیم که دشمن اگر مملکت را خراب کرد و رفت اقل راهی برای ما ساخت. بسم الله، بفرمایید ببینید راههای مزبور الان در چه حال است؟ آیا انگلیس و روس مقصرند یا وزارت فوائد عامه؟

آیا انگلیس و روس دستور داده اند که تحصیل کرده ها از غصه بمیرند و تهی مغزهای بی سواد و اطفال ریش دار به فرمانفرمایی ولایات منصوب و معین گردند؟ آیا اجانب قرار گذاشته اند در مجلس ملی، قانون اساسی مراعات نشده به قانون انتخابات واقعی نگذارند؟ انگلیس حتی سعی است که از کلیه شرکتها و استخراجات معادن عالم شرکت داشته و یا این که حقیقتاً مالک آنها شود. تو ای ملت ایران با

چه اراده و قوه علم و تصمیم مخالفت او را می کنی؟ آیا در قضیه نفت شمال غیر از حرف زدن، فحش دادن، قیل و قال صرف و ملوث [آلوده] کردن تموجات [موج زنی های] هوائی، چه اقدام برجسته و مطلوبی از نو ظهور و بروز کرده است؟

به عقیده من سر منشا تمام این فلاکت ها، بدبختی ها، مذلت ها، فقدان رشادت اخلاقی و سیاسی، جهل و بی علمی است و نبودن مدارس و کارخانه های آدم سازی است. مرض ما فقط از جهل، و ترقی ما منوط به تعمیم علم است و به این مسأله مهم حیاتی و اجتماعی به اندازه کشیدن افیون و حشیش و رفتن به عباس آباد و تجریش اهمیت داده نشده است، و با ترتیب کنونی و قناعت کردن فقط به اسم وزارت معارف درد ما درمان و سیر ما به پایان نخواهد رسید. این است که طریق ذیل را برای اهمیت مسأله معارف و رفع این دردهای مزمن فردی و اجتماعی پیشنهاد، و از مدیران محترم جراید نیز استرحاماً [رحم خواستن] تقاضای بذل توجه می کنم.

۱- وزیر معارف جزو وزرای مسؤول و محکوم تغییر و تبدیل کابینه های دولت نشده و انتخابی باشد.

۲- در انتخاب وزیر معارف فقط اشخاص با سواد حق رای داشته و اقلأ مدت تصدی او از چهار سال کم تر نباشد.

۳- به کلیه عایدات دولتی اعم از مالیات های مستقیم و غیر مستقیم یک عشر به عنوان مالیات های مصارف معارف در تحت تمبر مخصوص افزوده شود.

۴- عایدات دایر به معارف هر ایالت و ولایت در تحت مسؤولیت رئیس منتخب یا اعزامی محل و نظارت انجمن های ایالتی و ولایتی به مصرف معارف آن محل برسد.

یقین دارم با اتخاذ این رویه اقلاً یک وزارت معارف موافق مهمی ممکن است داشته باشیم. به علاوه ولایات نیز از معارف بی بهره نخواهند ماند و هر آنی که در مملکت ما مدارس و معارف رو به افزونی گذاشت، بلا تردید باب سعادت به روی ما نیز باز و از وسایل دشمنان داخلی و خارجی به سهولت جلوگیری خواهد شد. یگانه طریق اصلاح دوایر و رفع مفسد ترویج معارف و استفاده از وجود محصلین است و *ألا القاب مطمئن [پر طنطنه، پر سر و صدا] کله های کهنه، و مغزهای پریشان درد مرا دوا و مقصود ما را روا نکرده و نخواهند کرد.* ما که معتاد به امتحان اشخاص شده ایم چه ضرر دارد چندی هم اصول و حقایق را امتحان کنیم که شاید به تجربه مان افزوده شود.

«رضا افشار»

در این که فساد اخلاق و نادانی زمینه دسایس خارجی را در داخل تهیه کرده است و در این که غالباً با دست جنایت پرور افراد داخل اوضاع به حالت کنونی رسیده است هیچ جای شبهه نیست، ولی این سیاست خارجی که از ساده لوحی مردم یا فساد اخلاق عناصر مزدور استفاده کرده، نقشه اصلاح اساسی را عقیم گذاشته است. سیاست خارجی وقتی که نتوانسته است با دست عناصر فاسد داخلی کار کند، مستقیماً در ابطال مساعی مصلحانه ما بذل مساعی نموده است. بیرون کردن شوستر و به هم زدن نقشه اصلاح مالیه جنایت هایی است که

سیاست خارجی مستقیماً مرتکب گردیده. تبلیغات سوئی که انگلیس ها در اتازونی نموده و بالتیجه کمپانی استاندارد اویل را مرعوب و به شرکت با خود مجبور ساختند، از دسترس عناصر داخلی ما دور بود. با این که با وجود اذعان به ضرورت کشیدن خط آهن تا کنون اقدامی به عمل نیامده است، منسوب به مظالم دول هم جوار تا دیروز روس و انگلیس [است که] نمی خواستند خطوط راه آهن ایران به غیر از خودشان تعلق داشته باشد و از بعد از انقلاب روسیه، انگلیس ها متفرداً [تنها] این سیاست را تعقیب و شاید فردا باز هم این سیاست منحوس از طرف هر دو همسایه تعقیب گردد.

پس ما نباید منکر شویم که اصلاحات اولیه - اصلاحاتی که خیلی اساسی تر از کشیدن پارچه به روی میوه جات است - در نتیجهٔ دسایس اجانب عقیم مانده است، و ما نمی توانیم به مردم بگوئیم که از دست اجانب شکوه نمایند، همچنانی که نمی توانیم یک پدر فرزند مرده را بگوئیم متاثر نباشد، زیرا فرزند او را خدا کشته است. بلکه برعکس، ما باید سیاست های ظالمانه و رل هائی که در لگد مال کردن مقاصد و حسیّات عالیّه ما کشیده می شود به دنیا نشان داده و مظالمی که در این نقطه از کره خاک به دست دول اروپایی اجرا می شود به عالم - همان عالمی که هم روس و هم انگلیس و هر دولت نیرومند تری به کمک های اخلاقی آن محتاج و به وسیله مخارج گراف سعی می کنند وجههٔ اخلاقی خود را حفظ کنند - معرفی نمائیم.

اما در موضوع نشر معارف، البته هر اقدامی که در توسعهٔ آن به عمل آید ما و تمام مردم با آن موافق خواهیم بود.

آذربایجان - (۶): اسماعیل آقا سیمیتقو

پس از شکست و فرار قوای چریک در شکریازی که ژاندارم ها به خوبی عقب نشینی کرده بودند از آن جا هم به موجب امر واصله از تبریز به مرند عزیمت نمودند و این مسأله اضطراب و وحشت فوق العاده در اهالی خوی و تبریز ایجاد نموده، نمایندگان آذربایجان به تلگراف خانه تبریز آمدند. قبل از بیان هر مطلبی در مخابرات حضوری با دولت و نمایندگان مجلس شورای ملی این طور اظهار داشته:

«کج بنا کردند از اول، قبله این خانه را»

و پس از شکایات زیاد از عدم توجه اولیای امور به احوال آذربایجان و خراب کاری هائی که در نتیجه همین کج سلیقگی در این ایالت مصیبت زده به عمل آمده است، تقاضا نمودند زمام اختیارات نظامی از مراکز غیر صلاحیت دار گرفته شده، عملیات نظامی مستقیماً در تحت نظر وزارت جنگ قرار گرفته، قوای کافی با فرمانده ای لایق از مرکز اعزام گردد.

از این موقع اختیارات اردو کشی و عملیات نظامی از مخبر السلطنه انتزاع شده و از طرف وزارت جنگ قوای نظامی از مرکز و گیلان به آذربایجان اعزام گردیده و آقای امیر موثق فرمانده قوای گیلان به سمت فرماندهی قوای اعزامی آذربایجان انتخاب و از راه

صائین قلعه و میان دو آب به ساوجبلاغ عزیمت نمودند. قسمتی از اردوهای اعزامی از راه زنجان به تبریز رفته و عده معتابهی نیز از طریق تکان تپه به ساوجبلاغ ورود نمودند. این عده که در مواقع سخت زمستان به طرف میدان جنگ رهسپار شده بودند با نهایت سرعت به فرونت [جبهه] وارد شده و آقای امیر موثق سوارهای چریک عدل الدوله و غیره را مرخص نمودند. پیش قراول این اردو تا خاک سلدوز رفته بودند که در این موقع لاهوتی با یک عده ژاندارم فوج ۱۴ از فرونت شرف خانه در ۱۳ دلو [بهمن] سال گذشته وارد تبریز شده و اردو ناچار گردید مواضع خود را تخلیه نموده برای رفع غائله تبریز به طرف شهر عزیمت نمایند. سید طه و اسماعیل آقا از موقع استفاده نموده عده ای از اکراد را به ساوجبلاغ مامور و فوری آقای امیر العشایر را به حکومت آن جا منصوب نمودند.

از ملاحظه مقالات گذشته عملیات کند و جعلی، فقدان دیسپلین، عدم توجه عملیات نظامی در جبهه های متفرقه، بالاخره سستی و لاقیدی عدیم النظیری [بی همتایی] که در قضیه اسماعیل آقا تا جنگ های شکرپازی به عمل آمده است، تا اندازه ای مکشوف قارئین محترم شده است. اینک برای این که به خوبی به جریان غیر طبیعی جنگ و طرز اردو کشی عجیب و غریب و عملیات نظامی حیرت خیز ملتفت و متوجه باشند نکات ذیل را یادداشت می نماید:

اولاً در ابتدای شرارت اسماعیل آقای سیمیتقو، سلماس و ارومیه در دست مامورین دولتی بوده و به واسطه غفلت مامورین ایالتی اسماعیل آقا به سهولت این دو نقطه را در همان اول اقدام خود به شرارت و

سرکشی تصرف نموده است. و اگر در همان موقع با یک نظر مآل اندیش و دوربینی و خامت عاقبت عملیات اکراد را ملاحظه کرده اقدامات جدی به عمل می آمد، قطعاً اسماعیل آقا مانند دفعات گذشته مغلوب و منکوب [دچار نکبت شده] می گردید. ولی بدبختانه اهمیتی به این قضیه داده نشده، عوض اعزام یک قوه کافی با مهمات و توپ خانه، یک دسته ژاندارم «۳۴۳» نفری در تحت ریاست سید آقا خان، بدون توپ خانه به ساحت ارومیه (کلمانخانه) پیاده نمودند و با این که موقع مرتفع محکمی در دست داشتند، به واسطه نرسیدن قوای امدادی و توپ از تبریز در مقابل حمله عمر خان شکاک که با دو عراده توپ بزرگ مواقع ژاندارم ها را بمبارده می نموده شکست خورده، بالاخره ۶۴ نفر از این عده به وسیله «کاظم» خود را نجات دادند.

ثانیاً پس از مغلوبیت ژاندارم ها لازم بود عده ای قشون مکفی نظامی به وسیله کشتی در حیدر آباد پیاده نموده و قوای کافی نیز در دریا در مقابل ارومیه حاضر ساخته و اردوی کاملی هم در مقابل سلماس تجهیز نموده، آن وقت در تحت نظر یک نفر فرمانده کلّ از هر طرف حمله و یورش شروع می گردید، و به آن وسیله سقوط ارومیه محرز و قطعی بود.

ثالثاً هر گونه روابط نقاطی که در تحت اشغال اکراد بوده با شهر تبریز و خوی و شرفخانه و ساوجبلاغ و سایر نقاط را به شدت مقطوع داشته و از مسافرت کلیه اشخاص به هر اسم و رسم که بود جداً جلوگیری کرده و به وسیله اتخاذ تدابیر شدید و اجرای سانسور سخت مرکز و دائره عملیات نظامی را از وجود جاسوس های اسماعیل آقا محفوظ نگه می داشتند.

رابعاً دیسپلین سختی در قشون برقرار نموده از هرگونه اختلافات بین صاحب منصبان محلی و مرکزی و افراد جلوگیری کرده و نمی گذاشتند در این موقع مهم این ترتیبات موجب بدبختی گردد.

خامساً از همه مهم تر اختفای اسرار نظامی و حفظ حریت و عده قشون و غیره بود، که بایستی نهایت دقت و مراقبت به عمل آید. بدبختانه هیچ یک از نکات فوق رعایت نشده سهل است در مدت شانزده ماه که زمام اختیار اردو و تمکین سیمیتقو در دست والی ایالت بود مثل این که امنیت سراسر ایالت را فراگرفته و دستجات نظامی در نقاط مختلفه «شرف خانه، سلدوز و ساوجبلاغ» قوای ساخلوی بوده و مامور استخلاص ارومیه و سلماس نیستند، در نقاط مزبوره شش ماه شش ماه توقف می کردند تا این که اسماعیل آقا و سید طه در این مدت طولانی کاملاً عده توپ خانه، مواقع و احوال روحیه آن دستجات نظامی را کشف نموده، قوای لازم تهیه دیده، و یک مرتبه غفلتاً هجوم می آورد و در ظرف چند ساعتی اردوها را متلاشی می کرد.

واقعاً جای حیرت است که در این مدت حمله و هجوم، دائماً از طرف اشرار بوده و هیچ معلوم نیست علت اتخاذ این رویه از طرف مامورین ایالتی که موجب این همه خسران و صدمه فوق العاده شده، چه بوده است؟

اینک صورت احصائیه جنگ هایی که تقریباً در مدت یک سال و نیم در نقاط مختلفه اتفاق افتاده و به امحاء [محو کردن] اردوهای دولت و از دست رفتن مقدار کثیری متراپوز [تیر بار، مسلسل] توپ بزرگ و قور خانه و غیره منجر شده است ذیلاً درج می گردد:

- ۱- حمله عمر خان شکاک به عده ژاندارم، در ساحل ارومیه و تصرف دره بره کلمانخانه.
- ۲- حمله اکراد به عده قزاق، در فرونت [جبهه] شرفخانه و فرار ظفر الدوله فرمانده آن‌ها.
- ۳- حمله اکراد به سلدوز و فرار عادل الدوله.
- ۴- حمله اسماعیل آقا و سید طه به اردوی ژاندارم در ساوجبلاغ و اسارت ملک زاده.
- ۵- حمله اکراد به قوای چریک و ژاندارم در شکریازی و قتل سردار ارشد قراچه داغی.

از احصائیه فوق به خوبی مشهود می‌گردد در عرض مدت شانزده ماه، از اول سال ۱۳۳۹ [قمری] تا آخر شهر ربیع الثانی چهل پنجاه فقره جنگ با اشرار اکراد واقع شده و آن‌هم همواره حمله و هجوم از طرف اکراد بوده است و از همه مهم‌تر، نکته قابل توجه این است که با این که اکراد مهاجم و اردوها پس از شش ماه توقف در محل‌های خود مدافع بوده‌اند، در ظرف چند ساعت از بین رفته‌اند.

از جنگ‌های شکریازی به این طرف که در ماه ربیع الثانی ۱۳۴۰ اتفاق افتاده و اختیار اردو کشی و عملیات نظامی در دست فرماندهان اعزامی از مرکز بوده است تا اوایل شوال گذشته، جنگی اتفاق نیفتاده بود تا این که در آن موقع دو فقره جنگ در فرونت شرفخانه و ساوجبلاغ واقع گردید، که اولی به مظفریت [پیروزی] اردوی دولتی و شکست اکراد و دومی به شکست قوای خالو قربان

(سرتیپ سالار ظفر) منجر شد. شکست قوا و قتل خالو قربان در «اکربقاش» به طوری که معروف است:

اولاً به واسطه عدم اعتقاد خود خالو به حمله اکراد بوده، که اهمیتی نداده و احتیاطات لازمه جنگی را منظور نداشته است.

ثانیاً روح عدم صمیمیت در بین افراد او حکم فرما بوده و از حدود انتظامات نظامی خارج بوده اند.

ثالثاً قتل خالو از طرف کسان خود و شاید کریم نامی بوده است.

به غیر از جنگ های فوق الذکر جنگ مهمی اتفاق نیفتاده است؛ غیر از زد و خورد های کوچک محلی که اخیراً در اطراف خوی واقع شده و موفقیت با قوای دولت بوده است.

در حقیقت می توان گفت در ظرف مدت تقریباً دو سال اردو کشی و زد و خورد با اکراد و اتلاف متجاوز از سه کرور تومان مخارج و مصارف هشت فقره جنگ، به ترتیبی که فوق شرح داده شد اتفاق افتاده، و برای عدم موفقیت قوای دولت هیچ علتی نبوده است جز عدم توجه دولت های ایران تا هفت هشت ماه قبل به این مسأله از طرفی، و فقدان شخصی فعال، جدی، نافذ الامر و بصیر در آذربایجان از طرف دیگر، که تخم شرارت سیمیتقو را در همان اول نمو، که به هیچ وجه قابل اهمیت نبوده است، محو و پا مال نماید همان طوری که تاکنون در آذربایجان در دوره استبداد و مشروطیت مکرر نظایر این قبیل طغیان ها و شرارت ها از طرف عشایر و متنفذین واقع شده و در ظرف قلیل مدتی در نتیجه جدیت و فعالیت مامورین دولت به دست خود آذربایجانی ها محو و نابود شده اند.

بهترین نشان و شاهد، طغیان شیخ عبید الله معروف در دوره ناصری و شرارت حاجی اسماعیل خان امیر تومان سرابی در پنج سال قبل می باشد که اولی به کمک و اسلحه دولت عثمانی و دویمی به حمایت دولت تزاری روس متکی و مجهز بودند. (حاج اسماعیل خان سرابی از بزرگ ترین روسای سوارهای صمد خان شجاع الدوله مراغه در محاصره تبریز ۱۳۳۴ [قمری] به مناسبت جسارتی که نسبت به والا حضرت اقدس نمود در جنرال قونسولگری روس پناهنده شده و در نتیجه اقدامات دولت، مناصب نظامی ایران و نشان دولت روس از مشار الیه گرفته شده و به روسیه تبعید گردید، بعد از مدتی مراجعت نموده در رمضان ۱۳۳۵ بنای طغیان و تمرد را گذاشت. عنایت السلطنه برادر بزرگ حاج اسماعیل خان در تبریز از طرف آقای شریف الدوله نایب الایاله آذربایجان توقیف و سوارهای او خلع اسلحه شده، ولی سالار رشید برادر دیگر او فرار و به اسماعیل خان ملحق گردید و بالاخره اردوئی در تحت ریاست روتمستر اسلووسکی از طرف ایالت به سرکوبی مشارالیه اعزام گردیده پس از دادن مختصر تلفات، در ذیقعه ۱۳۳۵ قلعه و برج های محکم او را تصرف نموده، اسماعیل خان و برادرش را زنده دستگیر و تیر باران نمودند.)

در تمام این مدتی که اکراد چندین شهر را تصرف نموده و پیشرفت های مهمی نموده اند یک شخص کم نامی ما بین سواحل سلماس و ارومیه با عده قلیلی شب و روز در فعالیت بوده مکرر به اسماعیل آقا و اکراد دستبرد زده، خط ارتباط آن ها را ما بین ارومیه و سلماس به واسطه تصرف کدوک قوشچی قطع نموده است.

این شخص موسوم به «کاظم» و از اهل قریه قوشچی است که در پائین کدوک قوشچی به طرف ارومیه واقع شده است. در زمان استیلای آشوری‌ها (۱۳۳۶ قمری) در ارومیه و سلماس، این شخص اهالی قوشچی و قراباغ را با خود برداشته به مامن خود برد و به این وسیله آن‌ها را از قتل عام جلوها نجات بخشید. کاظم چون مذهباً شیعه و ایرانی است، با اسماعیل آقا عداوت داشته، حتی اسماعیل آقا پس از رفتن عثمانی‌ها مشارالیه را گرفته حبس نمود، ولی کاظم قراول‌ها را کشته و خود را از هلاکت و حبس نجات داد.

مامن و قلعه کاظم که سیمیتقو از دست یافتن به آن عاجز مانده است جزیره سنگی موسوم به «قرفلار» می‌باشد و معروف است که آن‌جا محبس مقصرین هلاکو خان بوده است. این جزیره که دارای خانه‌های سنگی است و نقطه بسیار محکمی می‌باشد با یک پل متحرک چوبی به خشکی متصل می‌شود. کاظم خان اهالی قوشچی و قره باغ را به این نقطه برده در موقع زراعت عده ای قراول در سرگردنه کدوک قوشچی و جاهای دیگر به قراولی گماشته، اهالی مشغول، زراعت می‌کردند. اگر قوای اکراد حمله می‌آورده و کاظم خان قدرت مقاومت نداشت رعایا را با تمام اثاثیه شان به قرفلار برده پل چوبی را بر می‌دارد.

تا کنون چندین مرتبه به قراء و دهات اطراف قوشچی حمله برده دارایی آن‌ها را جمع آوری نموده به قوشچی آورده است.

سیم تلفن اکراد را قطع نموده و به واسطه تصرف قوشچی، اکراد مجبور می‌شوند که از طریق «صومای» و «برادوست» به ارومیه رفت و آمد نمایند.

کلیه اشخاصی که از ارومیه فرار نموده و از مظالم اکراد خلاص شده اند به وسیله این شخص نجات یافته اند، یعنی فراریان خود را به قوشچی یا قرفلار رسانیده و در آن جا توسط کشتی به شرف خانه عزیمت نموده، از مهلکه خلاص شده اند.

«امضا محفوظ»

مقاله دوم شماره ۵۰:

قوام الملک را بشناسید

آقای مدیر!

ممکن است در صفحات جراید، امثال قوام الملک شیرازی یا سایر متنفذین و متمولین و اشرافی که در پول خرج کردن مضایقه ندارند خادم و وطن خواه معرفی شوند، ولی در عین حال جامعه این قدر قوه ممیزه دارد که هویت اشخاص را کاملاً تشخیص داده و این تعریف هائی که بیش تر به مدیحه سرائی آقایان، و هجو کردن یغمای جندقی شباهت دارد مورد توجه قرار می دهند.

هم چنین ممکن است برای تملق یا برای پول در نتیجه ذکر سطور ذیل بنده هم مورد تعرض و حمله واقع شوم، ولی هر فکر آزاد و بی غرضی و هر عنصر صالح و غیر آلوده، به حقایق ذیل که خود بنده شاهد ماجرا بوده ام اعتراف خواهد کرد.

من در فارس بودم همان اوقاتی که ایالت شهامت خیز فارس عرصه حوادث خونینی واقع می شد. غرض بنده خود نمائی نیست و عجالتاً نمی خواهم تاریخچه حوادث انقلابی فارس را به عرض برسانم،

بلکه برای تذکر به بعضی اشخاص که در دفاع از امثال قوام الملک رفته رفته جری شده و بدون خجالت از یک چنین شخصی تعریف می نویسند قضیه چند کشتار را به عرض برسانم.

بعد از اردو کشی لار و انتحار یاور علی قلی خان که از شیراز به دست آقای قوام الملک افتاد، تمام آزادی خواهان و روسای دموکرات و عناصر ملی و کلیه اشخاص که در ضدیت با انگلیس ها میرز بودند گرفتار شدند.

یکی از محبوسین خود بنده بودم که برای تحرز [پرهیز] از خود نمائی عجالاً شرح محبوسیت و بدبختی های خود را نمی گویم، فقط می خواهم یک کلمه از محبوسینی که در زیر زمین منزل شخص قوام الملک حبس بودند بنگارم:

در روی زمین های مرطوب و بدون فرش سرداب خانه قوام الملک یک عده زیادی را مثل گوسفند ریخته زنجیرهای وزین بر گردن همه آن ها نصب و پای آن ها را در گنده [چوبی که بر پای مجرمان می نهادند] گذاشتند هر روز فراش ها، خواجه های آقای قوام الملک، آن ها را چوب می زدند.

پس از آن این بدبختانی که غیر از ضدیت با انگلیس هیچ گناهی نداشتند به خلوت جنب اندرون قوام الملک نقل داده و از آن جا شروع به کشتار نمودند.

اولین قرعه خونین به نام حسین قلی خان و امام قلی خان افتاد. این دو جوان بیست و هشت ساله و بیست و دو ساله که چند روز قبل

در مجلس مقدس شورا، جایی که باید آزادی خواهان تقدیس و تعظیم شوند، به عنوان دزد و غارتگر نام برده شدند، دو نفر از فعال ترین عناصر ملی و در ضدیت با انگلیس ها و همراهی با کمیته نجات ملی پیش قدم ترین اشخاص بودند و به همین مناسبت آن دو جوان بدبخت را در برابر چشم خواهران و مادر پیرشان، بیرون دروازه سعدی، روی سبزه زار های آن جا در مقابل یکدیگر سر بریدند. در صورتی که هر یک از آن جوان های ناکام به میر غضب خود تضرع و التماس می کردند که او را زودتر کشته و پیکر متشنج و آغشته به خون برادر خود را نیند.

این دو جوان را اول طلعه آفتاب در میان ضجه و شیون مادر پیر و خواهر های بدبخت خود اعدام کردند و مادر بد بختش نعش بی سر جوان های خود را در آغوش کشید و آنقدر باز از خون گلو های آن ها مکید و خون را به سر و صورت خود مالید تا دیوانه شد و پس از چند روز آن خاکدان فتنه و بلا را وداع گفت و در همان حال فراش های قوام الملک زن ها را در زیر تازیانه و شلاق خود از قتلگاه جوان ها می راندند.

فراموش کردم بگویم که قبل از کشتن، این دو جوان شهید و ناکام را در نظمیة [شهربانی] توسط عطاء الدوله استنطاق در جزو شکنجه کرده و در زیر شکنجه های طاقت فرسای امضا ها و اسناد زیادی از آن ها گرفته بنده کاملاً اطلاع به چه چیزها بوده است، ندارم.

بعد از این دو جوان نوبت به نایب میرزا و کربلایی اسد خان رسید. گناه نایب میرزا این بود که فراش باشی قوام الملک و اخیراً جزء

دموکرات ها شد و با انگلیس ها ضدیت می نمود و تقصیر کربلائی اسد خان که از گماشته های قوام الملک بود، نظیر تقصیر برادرش بود.

این دو عنصر با شهامت وطن خواه را در بیرون دروازه سعدی در برابر چشم خانواده ها و اطفال بدبختشان به دهانه توپ گذاشتند در صورتی که این دو وطن خواه غیور با جبهه [چهره] گشاده مرگ را استقبال کرده و تا وقتی که اجزاء بدن متلاشی نشده بود کلمات لعن [دشنام] و شتم [ناسزا] نسبت به خائنین پرتاب نموده و در لحظه آخرین فریاد زدند «زنده باد ایران، نیست و نابود انگلیس خواهان و قوام» و جان سپردند.

آیا میل دارید شرح فاجعه میرزا داود خان معاضد السلطان را هم بگویم؟

افسوس که تصمیم به اختصار اجازه نمی دهد واقعه را به طور مشروح ذکر نمایم. معاضد السلطان را که یکی از شجاع ترین و با حرارت ترین صاحب منصب های ژاندارمری بود از سایر محبوسین جدا کردند. روزها ناظم الملک و شب ها قوام الملک به محبس او رفته بنای فحاشی و هتاکی را می گذاشتند. معاضد السلطان هم جواب می داد و در نتیجه این جسارت (!) با چوب دستی و شلاق او را می زدند. حتی در شب اول تعلیمی کوتاه و کوچک قوام الملک بر روی سر معاضد السلطان شکست. غالباً سه روز سه روز به معاضد السلطان غذا نمی دادند و وقتی هم که می خواستند به او غذا بدهند با یک وضع شرم آور و مثل این که به یک حیوان پلیدی می خواهند بدهند غذا می دادند. دو مرتبه معاضد السلطان را مسموم کردند:

مرتبۀ اول زرد آلو را مسموم نموده و به ضرب چوب و شلاق و لگد به خورد او دادند، زیرا از آوردن زرد آلو در ظرف نقره و به طور پاکیزه ظنن شد و از خوردن اباء و امتناع داشت، ولی سم را عمداً کم گذاشته بودند که او را هلاک نکرده و زحمت بدهد در اثر این سم جوان بدبخت مبتلا به اسهال و تشنج امعاء شده بود تا مرتبۀ دوم.

مرتبۀ دوم سم کافی بود و باز معاضد از خوردن امتناع می کرد. به ضرب لگدی که بر سر او زده بودند سرش شکاف برداشته بود به او خورائیدند، لباس او را کنده و کف اتاق را از شیشه خرده - شیشه های نازک ساخت ایران - پر کرده بودند که با دست بسته آخرین تشنجات دورۀ زندگانی را در مدت دو شبانه روز روی آن شیشه خرده به پایان می رسانید و نعره می کشید و فحش می داد و همین که خواجه ها و فراش ها فریاد لعنت و نفرین او را می شنیدند بر سر او تاخته و او را می زدند.

یادم رفت عرض کنم بعد از سم دادن اول در نتیجۀ ناسزا هائی که به قوام الملک می داد چندین دندان او را کشیده و در بدنش فرو کردند و کسانی که پیکر این جوان ناکام را به خاک سپرده بودند نقل می کردند که تمام بدن او اثر داغ داشته و صورتش شناخته نمی شد.

سلطان مسعود خان:

این یکی از جوان های فعال و وطن پرست ژاندارمری بود و مقارن آن احوال ریاست نظمیۀ شیراز را عهده دار بود. این جوان آخرین شهدای قوام الملک بود و سببش نیز این بود که مسعود خان به واسطه وصلتی که بدون رضایت قوام الملک با خانوادۀ قوام نموده بود بیش تر

طرف بغض و نفرت قوام و قوامی ها بود، او را نگاه داشته و بیش تر از همه محبوسین زجر و شکنجه متحمل گردید.

قبل از اعدام او تلگراف سختی از تهران رسید که این قضایا و کشتارها را منع نموده و با لهجه تشدد آمیز قوام را از ارتکاب این فجایع نهی کرده بودند. قوام الملک هم بلافاصله امر کرد مسعود خان را به میدان مشق برده و به دار آویخته، فردای آن روز تلگراف دولت را منتشر و اعلان عفو عمومی را دادند.

مسعود خان را وقتی که می خواستند به دار بزنند خواهش کرد یک ورقه به او بدهند وصیت خود را به تهران بفرستد، ولی فراش باشی نایب محمد خان به جای اجابت این خواهش او را در زیر لگد انداخته و ناسزا های بد و فحش های ناموسی به او داده و او را به دار زدند.

غلامرضا خان:

برادر کلنل محمد تقی که با یاور علی قلی خان انتحار کرده بود کشته نشد و از این رو خود را به جنون زده بود. لذا او را بردند به مریضخانه و مشغول معالجه شدند. پس از مدتی که حالش کاملاً خوب شده و در مریضخانه حرکت می کرد غفلتاً بعضی کلمات که دلیل بر صحت عقل بود از او تراوش کرد، لذا بلافاصله او را مسموم نموده و دیار فانی را وداع گفت.

مضحک تر از همه قضیه آزادی خواهان کرمان است که به واسطه فشار انگلیس ها از کرمان مهاجرت کرده و به خیال این که شیراز

مرکز عناصر آزادی خواه و ضد انگلیس، از راه نیریز به شیراز می آمدند که از آن جمله میرزا غلامحسین هفتاد ساله مدیر روزنامه «کرمان»، میرزا احمد جوان تحصیل کرده مدیر روزنامه «دهقان»، میرزا محمود برادر مجد الاسلام مشهدی، ابوالقاسم قالی باف و جمعی دیگر که شاید چندان مایل نباشند اسم آن ها را ببرم در چند فرسخی شیراز سوارهای عرب قوام آن ها را لخت کرده و بعد به اسم اسارت به شهر آورده و در زیر زمین بیرونی قوام الملک ریخته مدت ها آن ها را زجر و شکنجه می کردند تا پس از یک سال با سایر محبوسین از شیراز بیرون کردند.

آقایان تهرانی، این است هویت قوام الملک که در بعضی از جراید مرکز او را وطن خواه و خادم ذکر می کنند و بعضی از وکلا او را تقدیس و شهدای راه آزادی را غارتگر نام می برند. بنده می خواستم فقط مختصری از کشتارهای قوام الملک را بگویم و آلا شرح ایام محبوسین و کیفیت رفتار و اصول ناهنجاری که برای آزادی خواهان پیش گرفته بودند و مسافرت قوام الملک به لار و سایر اوضاع فارس و سوابق قوام الملک و فامیل ایشان، پدر ایشان و عموی ایشان و جد ایشان به قدری مفصل است که امیدوارم با فراغت بال به طور تفصیل شرح داده و در آینده نزدیکی به سمع تمام ایرانیان برسانم.

البته ممکن است به جای این که جواب این حوادث خونین و فجایع شرم آور را ذکر کند، پرستندگان قوام الملک به جراید پولی دهند که بر ضد شخص بنده حمله و تعرض نمایند و فحاشی کنند، ولی خاطر محترم آن ها را تذکر می دهم که بنده به هیچ وجه جواب آن ها

را نخواهم داد و به جای جواب شخصی تاریخچه قوام الملک را با اسناد و دلایل غیر قابل انکار نشر خواهم داد.

«اسد الله خاکپور»

چون بعد از این که ما بر حسب تقاضای نمایندگان محترم فارس تصمیم گرفتیم ساکت شویم، آقای امین الشریعه برای قوام الملک میانداری فرمودند و قیافه حق به جانب برای قوام الملک خواستند درست نمایند، ما از درج مقاله آقای میرزا اسدالله خان خاکپور که در فارس حبس بوده و دچار مصائبی شده اند مضایقه نکردیم و امیدواریم جراید ملی که به طرفداری از اشراف پوسیده و عناصر مضر معرفی نشده اند فریب الفاظ مجوف [میان تهی] و دعاوی بدون مدرک بعضی مزدوران اشراف را نخورده و صفحات مقدس جریده خود را آلوده نفرمایند.

«شفق سرخ»

«شفق سرخ»

شماره ۵۱

پنجشنبه، ۲۹ سرطان [تیر] ۱۳۰۱

۲۴ ذیقعده الحرام ۱۳۴۰

۲۰ ژوئیه ۱۹۲۲

اطلاعات خصوصی از گلپایگان:

شرح حمله الوار

روز پنجم شوال از دربند کوچری قریب یک هزار نفر الوار مسلح به ریاست علی قلی و علی محمد زلثقی به گلپایگان تهاجم نموده و تمام آب این حدود را به روی اهالی و محصولات در صورتی که فوق العاده محتاج به آب بوده بسته، دربند را متصرف، رعایا و دهاقین که در صحرا مشغول زراعت بوده گرفتار، و با حال یورش و هیاهو و شلیک تفنگ به شهر حمله آورده، محلات رکاب دار و پیر علی و ابولولان علیا و سفلی و درب مسجد و بعضی نقاط دیگر را متصرف شده، اهالی این محله ها با زن و بچه به صحرا و بیابان فراری، سوار و پیاده اشرار آن زن و بچه ها را تعاقب [دنبال کردن] نموده به هر یک رسیدند لباس و زینت آن ها را گرفته و بعضی از ترس چنان ضجه و صیحه می کشیدند که هر قسیّ القلبی ترحم می نمود.

در این موقع سلطان ابو طالب خان با عده قابل قشون رسیده، قسمت باقی مانده شهر را تصرف و از طرفین جنگ شروع شد و یک طرف صدای العطش فراریان، و از طرفی صدای شلیک تفنگ به طوری که تا دو فرسخی شهر صداها شنیده می شد. روز بعد علی قلی به وسیله

مراسلات، اهالی را تهدید به قتل و غارت نموده و مطالبه سی هزار تومان وجه نقد می نمود.

تا دو ساعت به غروب مانده روز بعد این محاصره به طول انجامید. طرف عصر سلطان ابو طالب خان و چند نفر نظامی رشید اهتمام جدی نموده، از دو طرف به مقامات اشرار حمله برده متجاسرین با دادن جزئی تلفات شروع به عقب نشینی کرده، نزدیک غروب روز ششم متجاوز یک کرور ائاثیه و حیوانات اهالی را برداشته از محل های متصرفی خارج شدند، و بعد طرف قلعهٔ ماکوله دو فرسخی شهر رهسپار و آن جا را مرکز قرار داده در موقع فرصت به اطراف شهر حمله نموده تا هشت روز این زحمت محاصره و بی آبی دوام داشت. روز ۱۲ مقارن غروب عزیمت و حرکت نمودند، در صورتی که متجاوز از یک کرور از شهر و شاید بیش از آن ها از قریتین «گوار» و «سفالوزن» که روز هفتم غارت شده بودند و بیش از پانزده هزار گوسفند از شهر و دهات مخصوصاً به خسرو آباد و غیره همراه داشتند. اردوی دولتی هم یکسره رسید و رفتند که جلوگیری نمایند، ولی قلت عدّه نظامی و کثرت عدّه الوار، به علاوه بلدیت محلی، مانع اجرای این مقصود به نظر می آید. به طور خلاصه علی قلی در نتیجهٔ ده روز غارت، دو کرور اموال به غارت برده و بالغ بر پنجاه هزار تومان خسارت به محصولات وارد کرده و غارتی را برده اند. با این شرح، حال بیچاره اهالی ولایات ثلث معلوم خواهد بود. و برای جلوگیری از الوار لزوم تشکیل اردویی را در الیگودرز متذکر شده اند.

مقاله دوم شماره ۵۱:

پیشنهاد خونریزی

می گویند یک وقتی دزدی عیب بوده است و اگر کسی دزدی می کرد دست او را می بریده اند و یا در حق او مجازات سخت دیگر جاری می ساخته اند. به کسی اگر نسبت دزدی می داده اند به او بر می خورده است. کسی اگر به دزدی معروف بوده است در میان مجالس و مجامع عمومی همواره سر شکسته و منفور بوده. غرض آن که یک وقتی دزدی برای دزدها خیلی گران تمام می شده.

خطر مجازات سر شکستگی در مجالس، غیر معتمد شدن، و بسیاری از خطرهای دیگر. مسلم است در یک همچو وقتی دزدی مثل امروز «شوخی» و کار همه کس نبوده. دزدی خیلی پهلوانی لازم داشته.

دزد تمام عمر دچار مصیبت بوده، دزدی با هزاران فداکاری به عمل می آمده و در این صورت شاید در جامعه یک کروری پنج شش تن بیش جرأت و استعداد دزدی را حائز نمی شده اند. در همان وقت همین طوری که دزدی سخت بوده و دزد کمیاب، اغلب اعمال پلید و نادرستی ها مانند دزدی پر ضرر و کم منفعت بوده و کم تر کسی داوطلب انجام آن ها می شده است. مال وقف خوردن، حکم ناحق دادن، مملکت فروختن، جمعیت گول زدن و غیره از اعمال پلید ما.

مال وقف خور، مملکت فروش، جمعیت گول زن، از هر کوچه رهگذر عمومی عبور می نمود اند دچار لعن و نفرین عمومی می گردیده اند، و به هر مجلسی وارد می شده اند، با نهایت تحقیر

پذیرفته می شده اند. جان کلام آن که پلیدی و خیانت کاری ارزان تمام نمی شده است.

اما پاک دامنی و درست کاری

درست کاری و پاک دامنی در آن روزگار بر خلاف جریان امروز بسیار مرغوب، و پاک دامن و درست کار در هر گذر و برزن، در هر جلسه و انجمن، به پاس اعمال خود همواره مورد احترام و تعظیم و تحییب بوده، همه جا سرفراز، همیشه از موجودیت خود خشنود و مفتخر، زیست می نموده است.

اما امروز

گذشته از آن که دزدی عیب و نقصان نیست، امروزه به یک آدم محترمی نمی شود جداً و از روی عقیده گفت دزد نیستی، حتماً به او بر خواهد خورد. او پیش خود خیال خواهد کرد که با این جمله «تو دزد نیستی» با عبارت غیر مستقیم، او را احمق خوانده اند. بگذرید از این که همین امروز هم [به] اغلب محترمین حضوراً گفته می شود تو دزد نیستی و ظاهراً هم مخاطب تصدیق می نماید (و در ضمن یک لبخندی هم زده می شود) ولی معلوم است که این جمله به طور تعارف ادا شده و از روی عقیده نبوده و در تعارف هم همیشه اغراق منظور است مثل این که امروزه همه به هم می نویسند:

فدایت شوم - قربانت شوم. اگر طرف خیلی محترم باشد: تصدق حضور مبارک کردم.

پر واضح است این کلمات جدی و از روی عقیده تحریر نمی شوند. واقعاً انسان به هر کس می نویسد فدایت شوم، یا قربانت

شوم، حاضر نیست فدایش گردد و یا قربانش شود و همچنین حاضر نیست (تصدق حضور مبارک یک دزد بزرگی شده باشد).

این ها تعارفات است و همین طور اگر امروز به کسی گفته شود تو دزد نیستی و او غضبناک نشود می داند که با او تعارف کرده اند و گرنه توی روی یک آدم محترم امروزه خلاف واقع و خلاف ادب است کسی جداً و از روی عقیده بگوید تو دزد نیستی - یعنی تو احمقی - بی شبهه از شنیدن این نسبت شکایت خواهد داشت.

بگذرید از این که یک چند تنی واقعاً دزد نیستند و از روی عقیده می توان به آن ها گفت شما دزد نیستید، ولی آن ها نمی توانند در یک مبحث عمومی و اجتماعی داخل باشند چه که اولاً عده آن ها به قدری در این محیط کمیاب است که شاید انگشتان یک دست کافی برای شمردن آن ها باشد و دوم آن که چون داخل جدول عمومی نیستند بکلی خارج از جریانند. منفورند. رای آن ها باطناً دخالت در هیچ کاری ندارد. همه روزه از صبح تا شام از چپ و راست به آن ها سالوس کار، عوام فریب، و گاهی دیوانه و احمق لایق جلب شدن به دارالمجانین [تیمارستان] گفته می شود.

پس وجود آن چند نفر درست نمی تواند مانع بشود از این که من حکایت چندین کرور دزد را ذکر نمایم. و نیز اگر ایراد کنید که امروز هم برای دزدی مجازات هست و مکرر دیده می شود کسانی که آفتابه دزدیده اند و یا گلیم پاره سرقت کرده اند و یا کما بیش مرتکب اختلاس گردیده اند، فوراً به نظمیّه جلب شده اند.

صحیح است. دزد های آفتابه و گلیم پاره را به مجازات می رسانند ولی دزد های بزرگ، دزد های مملکت، و دزد های جامعه،

دزد های یک ایالت، و دزد هائی که حقوق یک ملتی را دزدی کرده اند، مجازات نمی شوند، محترم می باشند! و اگر گاهی دزد های خورده پا و ضعیف را به مجازات می رسانند برای آن است که دزد های بزرگ دزدی های آن ها را برای خود جلب نمایند و در ضمن یک فانتزی در مقابل عامه نشان داده باشند و شاید یک تفریحی هم کرده باشند. غرض آن که دزد بازار غریب و عجیبی شده است! به طوری دزد بازار شده است که دزد نبودن فحش است!

چه طور شد که این طور شد؟

چه شد که یک وقتی دزدی عیب بود و حالا نیست؟

باید اول فهمید آیا آن دوره که دزدی عیب بود، هیأت اجتماعی بشر حالت طبیعی داشت یا حالا که دزدی عیب نیست؟ البته حالا که دزدی عیب نیست و هیأت اجتماعی در حالت طبیعی است مجبورم این مدعا را با مثال ثابت کنم:

شما اگر یک باغچه داشته باشید که هیچ وقتی مواظبتش نکنید، هیچ سالی در او بیل نزنید، هیچ روزی را صرف تربیت نباتات زیبای آن ننمائید، و هیچ ساعتی برای بیرون آوردن علف های هرزه آن دامن به کمر نزنید، آن باغچه چه صورتی خواهد داشت؟

یک علف زار زشت منظری که پر از نباتات هرزه و علف های گزنده، گیاه های طویل و عریض زشت، سنبله های بد بوی، و اگر گل های خوبی هم به ندرت در اثر رشد گل های قدیم در آن یافت بشود میانه آن همه علف های پلید محو خواهد بود.

همچو باغچه ای طبیعی است، ولی اگر بخواهید که همان باغچه دارای انواع و اقسام از نباتات خوش رنگ و روی و گل های خوش بوی مرتب و زیبا بدون یک علف هرزه و گزنده باشد، باید سالی یک مرتبه آن باغچه را بیل بزنید، تخم علف های نا زیبا را محو کنید. باغچه شما طبیعی نخواهد شد ولی قشنگ و مرغوب خواهد بود.

همین طور است این محیط هر که هر که ما. این روزها نهایت درجه حالت طبیعی دارد. هر کس هر چه برد برد، هر که هر چه کرد کرد، هر که هر که را کشت کشت. چشم بد دور. نه سؤالی، نه حساسی، نه محاکمه ای، نه مجازاتی. ماشاءالله آزادی، آزادی تمام، آزادی مطلق، برای گرگ های بزرگ و برای پلید ها برقرار است! حالا حالت اجتماعی ما با تمام معنی حالت طبیعی است!

اگر بخواهیم این طور نباشد همان طور که باغچه را باید هر سال بیل زد و تخم علف های گزنده و هرزه و بد بو را محو نمود، باید مردمی که عقیده به ظلم و دزدی و آزادی جنایات ندارند، جمع بشوند و خون ریزی کنند. باید جمع بشوند، آن هائی را که از اول سال تا آخر سال می زنند، می برند و می خورند، بگیرند، ریز ریز کنند. که جز با انقلاب و خون ریزی چاره نداریم. اما چه طور؟ خون ریزی مفرط. چه طور خون ریزی؟ چشم هایمان را ببندیم، هر کس آخر اسمش «دوله»، «الممالک» و «السلطنه» دارد ریز ریز کنند. و الا با مقاله، با انتقاد، با عریضه عاजانه و با نصیحت مشفقانه این اوضاع هر که هر که و آزادی جنایت که گرگ های بزرگ امروزی دارند، برطرف نخواهد شد.

و قوام الملک و امثال قوام الملک با پندیات ملت، درندگی و سعیت و غارتگری را که از طفولیت در آن ورزش کرده است عوض نخواهد کرد.

راستی اسم قوام الملک از نوک قلمم جاری شد و یاد مقاله خاکپور افتادم که دیشب خوانده بودم. من از دیشب تا به حال یک رعشه مهیبی تمام اعضايم را فرا گرفته است. از دیشب تا به حال تمام افکار من متشنج شده است.

آیا این قوام الملک بشر است؟

آیا وجود او از چگونه میکروب های پلیدی تشکیل یافته است؟
آیا حقیقتاً ممکن است قلب یک نفر بشر این قدر سفاک و جابر [ستمکار] باشد که بی گناهان را با سخت ترین دستوری بکشد؟

آیا ممکن است قلب یک بشر راضی شود که یک جوان بی گناهی را آنقدر سم بدهند که نمیرد و چهار روز با دست بسته در کف اتاق که پر از خرده شیشه است بغلند و با سخت ترین شکنجه جان بدهد؟

این فجایع در قرون توحش چندان جای تعجب و حیرت نیست. در تاریخ بشر از این آلام [درد ها] و فجایع خیلی زیاد خوانده می شود ولی در قرن بیستم؟

آری تعجب ندارد ملتی که هنوز حقوق خود را نمی شناسد، ملتی که افراد پست آن برای سیر کردن شکم پست این مجسمه جنایت را خادم می خواند، البته باید منتظر بود که امثال قوام الملک در آن مملکت و در آن ملت پیدا شود، همچنانی که شجاع الدوله ها در

آذربایجان و اعظم السلطنه ها در هرسین [بخشی از شهرستان کرمانشاه] پیدا شده اند.

عجالتاً موضوع قوام الملک نیست. در موضوع قوام بعدها خواهم نوشت. قوام الملک یکی از صدها افرادی است که در این مملکت جنایت پرور پیدا می شوند. و برای این که دیگر این وجود های ننگین در یک ملتی پیدا نشوند، باید ستم دیدگان اجتماع دست به دست یکدیگر داده، صفحه خاک را از خون آن ها رنگین کنند. فقط خونریزی است که نمی گذارد این راهزنان کاروان بشریت، دیگر رشد و نمو نموده و ناز شست دزدی بگیرند.

من در عمرم کم تر کسی از معاصرینم را تقدیس کرده ام، ولی شاهزاده سلیمان میرزا را به واسطه نطقی که در تجویز انقلاب در مجلس هفته گذشته ایراد نموده اند، با نهایت خضوع تقدیس می کنم.

رفقا باید به مردم منافع خون ریزی را بفهمانند. عقیده مقدس خون ریزی را طوری تقریظ [ستایش] کرد که جزء آمال و آرزوی هر کسی ریختن خون یک پلیدی باشد. باید به طوری عقیده خون ریزی را ترویج کرد که زن ها اغلب عوض مهریه از شوهر هاشان ریختن خون یک پلیدی را، یک خائنی را بخواهند.

این که یعنی آید از گفتار عشقی بوی خون
از دل خونین این گفتار من آید برون

«میرزاده عشقی»

«شفق سرخ»

شماره ۵۲

یکشنبه، ۳۱ سرطان [تیر] ۱۳۰۱

۲۷ ذیقعده الحرام ۱۳۴۰

۲۰ ژوئیه ۱۹۲۲

دفتر مفت خوری - (۱):

ملاحظات ما در اطراف شهریه و نظریات کمیسیون بودجه

شهریه در ممالک متمدن دنیا غیر از حقوق تقاعدی - حقوقی که دولت برای تامین حیات و معیشت مستخدمین پیر و ناتوان خود معین کرده است - مفهوم دیگری ندارد.

اما در مملکت ما ...؟

حقیقتاً انسان حیران می شود که نام آن را چه بگذارد. این شهریه هائی که دولت ایران به مردم می دهد چه عنوانی دارد و نام آن چیست؟

در ایام استبداد، سلاطین و صدر اعظم ها برای دوام و بقای اقتدار و نفوذ خود به بعضی از روحانیون، شعرا، دعا گوینان، شاهزاده ها، خوانین و سرکرده ها مستمری دیوانی می دادند و رفته رفته در اواخر دوره مظفری و مخصوصاً از ایامی که امین السلطان بر مسند صدارت متکی بود تحصیل حقوق دولتی با یک ولع غیر قابل توصیفی شایع شده و یک صورت زشت و ننگینی به خود گرفته و راه وصول بدان مخفوف [پیچیده شده] به بی شرافتی ها شد و چندان سخت و دشوار نبود.

انقلاب مشروطه يك خط بطلان بر روی این دفتر سیاهی که برای مالیه مملکت حکم يك ورطه نا پیدا کرانه داشت کشید، ولی متاسفانه مثل کلیه عملیات انقلابیون ما فانی و بالطبع فاقد يك نتیجه صحیحی شد. مجلس اول قلم در دست گرفت، ولی جرأت نکرد روی این جدول های مفت خوری بالتمام [بطور کامل] خط باطله بکشد.

بالطبع وقتی که رجال انقلاب با این درجه بطوء [آهستگی] و کندی قدم بردارند و انقلاب با این اعتدال و مسالمت شروع شود زود اوضاع سابق در جامعه ظاهر می گردد.

مع الاسف مشاهده حرکات ارتجاعی در هیأت اجتماعیه ما پس از انقلاب مشروطیت صحت این نظریه را مدلل می کند. چیزی نگذشت که قیافه مشووم [منحوس] مفت خوری و دعا گویی از گریبان مشروطه خواهان (!) و آزادی طلبان (!) سر به در آورده و کابینه جنایتکار و ثوق الدوله رحمت به کفن دزد نخستین فرستاده و مفت خوری زمان مظفر الدین شاه را از خاطر ه ها برد و کابینه های بعد یکی بعد از دیگری رویه کابینه و ثوق الدوله را تعقیب کردند.

اتخاذ این رویه از طرف کابینه های دوره فترت مبنی بر عللی بود که زمامدار ها برای بقای خویش از تشبث بدان ناگزیر بودند. در دوره فترت که پارلمان وجود ندارد، البته باید احزابی باشند که تکیه گاه کابینه های وقت باشند، و اگر احزاب صحیحی وجود نداشته باشد بالطبع افراد معینی بدون قید مسؤولیت دخیل در سقوط یا دوام کابینه ها شده و کابینه ها برای خود مجبورند مقاصد شخصی و اغراض خصوصی این افراد را تامین نمایند، یعنی به آخوند پول بدهند، به سیاست باف پول بدهند، به هوچی پول بدهند، به روسای اصناف پول بدهند، به

متنفذین و منتظر الوزاره ها پول بدهند. از این رو از کیسه مهمان حاتم طائی شدند و تصویب نامه های مسلسل از کابینه های وقت برای ارضای خاطر اشخاصی صادر شد و بالنتیجه ماهی ۳۶ تا ۴۰ هزار تومان از مالیه مملکت هر ماهه صرف تعیش و کامرانی اشخاصی شد که نه تنها جامعه به وجود آن ها احتیاجی ندارد، بلکه غالبا وجود آن ها مخل آسایش یک هیأت اجتماعی محسوب می گردد.

برقراری شهریه به همان درجه که یک عده افراد ناراضی را ساکت می کرد، افکار صلحا [نیکوکاران] و احرار را بر ضد آن به هیجان می آورد، و پس از افتتاح مجلس شورا مردم تصور می کردند این ترتیب ناپسند خاتمه پیدا خواهد کرد و مجلس شورا مثل تمام پارلمان هائی که تازه تشکیل شده و یا بعد از یک فترت فجایع آلود طولانی افتتاح گردیده، با حدت [تیزی و تندی] و حرارت قلم به دست گرفته و به اصول مفت خوری خاتمه می دهد. یعنی به استثنای مستخدمین پیر و بی بضاعت دولت، و بازماندگان عاجز ناتوان، مستخدمین متوفی، و بعضی فامیل های بدبخت و مستأصل، به کسی دیگر اجازه نمی دهد قیمت سیاست بافی از خزانه دولت گرفته و ناز شست از مالیه فقیر دولت بگیرد.

اما افسوس ...!

مدتی بود مسأله شهریه در تحت مطالعه کمیسیون بودجه واقع شده و کمیسیون بودجه مطالعات خود را به اتمام رسانیده و جرح و تمایل های منظوره را (!) در یک دفتر «۶۴» صفحه ای با جداول و ارقام منتشر نمود که و کلا آن را مطالعه کرده و رای خود را در مجلس بیان کنند.

دیروز این دفتر حرص و طمع مفت خوران به دست ما رسیده و از اول تا آخر آن را خواندیم و از رشادت و صمیمیت کمیسیون بودجه مایوس شدیم.

دیروز این دفتر را تا به آخر ورق زدیم و در یکی از صفحات یک سطر که رشادت، شجاعت، صمیمیت و فداکاری و کلا و ملت را نشان بدهد نیافتیم - و کلا و یک ملتی که فشار و فقر و فلاکت آن ها را به حالت اختناق انداخته است.

در این ۶۴ صفحه یک سطر که دلالت بر حس فداکاری و صمیمیت اعضای کمیسیون بودجه نسبت به مصالح حقیقی ملت بوده باشد یافت نمی شد.

در این ۶۴ صفحه یک سطر که از روی منطق و بر زمینه احتیاجات واقعی مملکت بوده باشد مشاهده نمی شد.

در هر یک از این ۶۴ صفحه آثار رفاقت بازی، ملاحظه دوستی، مراعات خویشاوندی، پایمال کردن ضعیف، تقویت اقویا، پرستش اشراف، و محو کردن ضعفا خوانده می شد.

از خواندن این صفحاتی که به عقیده کمیسیون بودجه جرح و تعدیل شده است، هر فکر بی آلاشی نمی تواند از یک لرزش و تکانی مصون بماند، زیرا شهریه ها در این کتاب ابداً دلیل استحقاق نیست.

هر کس نفوذش بیش تر است شهریه او بهتر تامین گردیده است؛ اشخاصی در این دفتر مستحق شهریه معرفی شده اند که برای آن ها مرگ سزاوار تر است.

نظر به تطویل کلام و عدم گنجایش جریده، بسط نظریات را در این موضوع و بیان دلایل آن را نسبت به این تصویب نامه کمیسیون بودجه به شماره آتیه محول می کنیم.

دفتر مفت خوری - (۲):

ملاحظات ما در اطراف شهریه و نظریات کمیسیون بودجه

کمیسیون بودجه چه کرده است؟

هر کسی حق دارد این سؤال را بکند ما هم قبل از این که به مطالعه این دفتر مفت خوری شروع کنیم، از رفقا می پرسیدیم و خیلی میل داشتیم خلاصه عملیات کمیسیون بودجه را در یکی دو جمله جای بدهند. مثلاً بگویند چهل هزار تومان شهریه را کمیسیون بودجه به ده هزار تومان تنزل داده است یا (به استثنای حقوق بیوه زن ها و مستخدمین پیر و متقاعد از خدمت) روی اسم ارباب حقوق خط کشیده است.

ولی بعد از مطالعه دفتر شهریه انسان در هر صفحه آن چیزهای عجیب را مشاهده می کند: اولین اصلاحی که در نتیجه رشادت و غیرت و صمیمیت اعضای کمیسیون بودجه در این جدول های مفت خوری مشاهده می شود قلم زدن روی دینارها است. مثلاً آصف السلطان ۱۳۴۲ قران و ۳۵۰ دینار شهریه داشته است کمیسیون با منتهای قوت قلب قلم به دست گرفته و تمام رقم ۳۵۰ را که در ستون «دینار» ثبت شده است باطل کرده است، یعنی سیصد و پنجاه دینار به خزانه دولت فایده رسانیده است. یعنی از عدد ۱۳۴۲/۳۵۰ فقط ۰/۳۵۰ کسر کرده اند متأسفانه از اعضاء کمیسیون بودجه غیر از آقای حاج نصیر السلطنه

رئیس و شاهزاده نصرت الدوله مخبر آن را نمی شناسیم تا اسم ابدی آن ها را در صفحات جریده ثبت نموده و آن ها را مانند رب النوع شهامت و فداکاری به ملت معرفی کنیم تا آینده بدانند چه طور اشخاصی را برای حفظ حقوق خود انتخاب نمایند!

این یک رشته تعدیاتی [ظلم و ستم هایی] است که کمیسیون بودجه نسبت به تمام شهریه ها معمول داشته: هر جا ۲۰۰ دینار ۶۰۰ دینار، ۹۵۰ دینار دیده است قلم زده و از این راه چند میلیون دینار (!) به خزانه دولت فایده رسانیده اند!

مردم چه انتظاراتی از کمیسیون بودجه داشتند؟

خوب است اول انتظارات مردم را گفت و پس از آن بینیم کمیسیون بودجه مطابق انتظارات مردم رفتار کرده است یا نه؟

مردم انتظار داشتند کمیسیون بودجه قبل از همه چیز بداند این جا مملکت ایران است؛

یعنی همان مملکتی که بحران اقتصادی او را به استقبال هر توفان سیاهی حاضر کرده است؛

یعنی همان مملکتی که معلم در آن از گرسنگی می میرد؛

یعنی همان مملکتی که حقوق آزان ها و حافظین امنیت شهر شش ماه شش ماه عقب می افتد؛

یعنی همان مملکتی که اعضای ادارات آن حتی گلیم زیر پای خود را هم فروخته و فامیل خود را از گرسنگی نجات داده اند؛

یعنی همان مملکتی که صدها اطفال رنگ پریده با زانوهای لرزان روی خاکروبه در جست و جوی یک لقمه نان جان می کنند؛

یعنی همان مملکتی که هزارها نوامیس مقدسه برای حفظ حیات و تسکین آلام جوع [گرسنگی] به باد رفته است.

بعد از آن کمیسیون بودجه بدانند آن ها را برای بذل شفقت و مهربانی (آن هم نسبت به دوستان و اقربای خود) نیاورده اند. آن ها را فقط برای این در یک جا جمع نموده اند که مصالح هیأت اجتماعیه را مقدم بر هر چیز بدانند و صدها امثال مشار السلطنه یا کامران میرزا را فدای مسائل هیأت اجتماعیه نمایند.

ثالثاً کمیسیون بودجه باید این نکته را در نظر بگیرد که شهریه به منزله حقوق تقاعدی است که دولت مجبور است در حق مستخدمین پیر و ناتوان خود یا فامیل بی پرستار آن ها تعیین نماید و یا حیات فامیل های اشخاص بی بضاعت و درمانده را که وسیله معاش ندارند به وسیله جزئی حقوق حفظ نماید.

مردم انتظار داشتند که کمیسیون بودجه فهمیده باشد که این صد تومانی هائی که در حق این و آن برقرار می نماید قیمت رنج و مشقت صدها رعایای بدبختی است که در مدت یک سال در زیر آفتاب سوزان تابستان و سرمای شدید زمستان متحمل شده اند.

یعنی وقتی که صد نفر رعیت کرمان با قد خمیده و صورت سوخته چهل روز یا پنجاه روز در زیر آفتاب گرم تابستان درو می کنند و در طی یک ماه یا چهل روز پشت گاو آهن افتاده در زیر باران و سرما های خزان در صحرا شخم می کنند، صد یا دویست تومان به خزانه دولت وارد می شود.

آیا می دانید این صد تومان و دویست تومان را برای چه می دهند به دولت، آقای اعضاء کمیسیون بودجه؟

این صد تومان را برای این به دولت می دهند که مصرف حاشیه های توری پیراهن های حریر و لباس های چوچونچه [نوعی پارچه زنانه] برسد.

دویست تومان را برای این به دولت می دهند که خرج پودر و اُرسی [کفش چرمی] آمریکائی شود. آن پول ها را برای این به دولت می دهند که صرف عیاشی و تجمل اشراف زاده های نا لایق شده و اصول شوم تجمل را در مملکت ترویج نموده و در نتیجه تولید عاطفه رقابت و تهییج حس منافی حیثیات اخلاقی، یک مملکت را به ورطه فنا بیندازند.

رعایای فارس و کرمان، رنجبران رشت و آذربایجان این پول ها را فقط برای این به دولت می دهند که هیأت اجتماعی معلم داشته باشد و سرباز.

این پول ها را برای ایجاد امنیت و حفظ حقوق کلیه افراد و تهیه وسایل سعادت و نیکبختی جامعه می دهند، نه تامین عیش و کامرانی اشخاص. رعیت هائی که عمر و زندگانی خود را با پر زحمت ترین کارها به پایان می رسانند چه اهمیتی می دهند به این که فلان شاهزاده یا فلان عالم باید به آسودگی زندگی کنند یا به زحمت.

مردم میل داشتند کمیسیون بودجه این نکات را در نظر گرفته و به دفتر مفت خوری نگاه کند و ابداً مسؤول زندگانی افراد یا آبرو و حیثیت اشخاص نباشد. فقط زندگانی زنان بدبخت و بازماندگان بی بضاعت مستخدمین از کار افتاده را در تحت نظر داشته باشند.

مردم منتظر بودند سیاه کاری های دوره فترت و اعمال زمامداران خود سر آن وقت در نظر مجلس شورا قدر و قیمتی نداشته باشد. خیلی حیرت انگیز است. عوض این که مجلس شورا وثوق الدوله ها را پشت میز محاکمه کشیده و این بذل و بخشش هائی که از خزانه دولت نموده اند مورد مؤاخذه قرار دهد، باج هائی که آن ها به سیاست باف های دوره خود داده اند مورد مطالعه قرار داده می شود! مجلس شورا می بایستی بر تمام این شهریه ها و حقوقی که در ایام فترت برقرار کرده اند خط بطلان کشیده و برای عده قلیلی که در این میانه از روی استحقاق شهریه برقرار شده است از نو حقوق معین کند - آن هم متناسب با احتیاجات آن ها.

وقتی که ما این دفتر مفت خوری را در پیش نظر گذاشته و مطالعه می کردیم سطور قابل انتقاد آن را نشان کرده و خیال داشتیم بعد از نگارش آن وارد جزئیات شده و مطابق نظریاتی که در اثنای مرور به این کتابچه پیدا کرده بودیم این مسأله را بنگاریم.

ولی امروز که ثانیاً مراجعه به آن نمودیم دیدیم اغلب این سطور نشان زده شده، یعنی همه کتابچه غلط است. باید آن را در آتش سوزانید. باید به شعله آتش تسلیم نمود دفترچه ای را که برای یک سرباز مقتول راه وطن ۲۵ قران حقوق قرار می دهد و برای شاهزاده عضد السلطان ۶۰۰ تومان.

باید خاکستر شود کتابچه ای که دختر بدبخت میرزا یوسف خان مستشار الدوله با آن همه سوابق فداکارانه که در راه تجدد

و آزادی دارد ۱۲ تومان و در حق افتخار السلطنه با داشتن شوهر و خانواده ۷۵ تومان مقرر دارند.

باید به آتش داد یک دفتری را که برای مردمان متمول، مردمان صاحب کار و شغل، حقوق و مستمری برقرار می کند.

باید به روی خاکروبه ها انداخت کتابچه ای را که در برقراری حقوق و شهریه رفاقت و دوستی ملحوظ داشته و ابداً احتیاجات مملکت را در نظر نگرفته است.

چه طور می شود انتقاد کرد یک کتابی را که همه آن غلط و بر خلاف صحت و صواب است؟

مع ذلك ما عجالتاً وارد شخصیات نشده و اجازه نمی دهیم که کسی نسبت غرض به قلم ما بدهد، ولی از ذکر کلیات مضایقه نمی کنیم:

۱- علما و عالم نما هائی که از دولت شهریه می گیرند.

ما چون به مقام روحانیت و عظمت روحانیت علاقمند هستیم اول شهریه گرفتن آن ها را از دولت با نظر بدبینی نگاه می کنیم. بدیهی است بعد از این که یک نفر عالم از دولت شهریه گرفت نمی تواند به طوری که لازم است از مصالح مسلمین که غالب مصادم با نظریات دولت های وقت است آزادانه دفاع نماید.

این پول هائی که بعضی آقایان علما از دولت می گیرند جزء بیت المال مسلمین است - همان بیت المال که حضرت امیرالمومنین از

این که به قدر چند دقیقه چراغ آن صرف صحبت های شخصی شود امتناع داشت.

ما نمی دانیم این چه وجه شرعی دارد؟ بیت المال مسلمین قبل از هر چیزی باید صرف حدود و ثغور ممالک اسلامی شود. مگر این که آقایان مالیات دولت را جزء بیت المال مسلمین ندانسته و در قسمت مظالم محسوب داشته و خود به عنوان رد مظالم از آن برداشت می کنند! برای یک دولت فقیری که سربازان او در مقابل گلوله های مرگبار گرسنه هستند، خیلی بی انصافی است رد مظالم متوقع باشند.

اگر حیات و زندگانی این آقایان منوط به گرفتن شهریه بود، البته ما حرفی نزده و وجود روسای روحانی را برای جامعه لازم تر از آن می دانیم که منکر دادن شهریه به آن ها باشیم، ولی همه می دانند آقای آقا شیخ مرتضی آشتیانی اگر از دولت شهریه نگیرد از گرسنگی نخواهد مرد و این قدر مرید دارند که حیات و زندگانی ایشان را تامین کنند. همچنان که آقای حاج شیخ جمال الدین بدون این که اظهار احتیاجی به دولت نموده و دست شرافتمند خود را به خزانه مسلمین دراز کند، امرار معاش می نماید.

علاوه بر این غالب این شهریه ها از کابینه و ثوق الدوله در حق آقایان برقرار شده. آیا قبل از کابینه ایشان چه طور زندگانی می کردند، حال هم همان طور زندگانی بنمایند. جامعه به هیچ وجه مسؤول طرز زندگانی و معیشت آن ها نیست.

یک قلم بر حقوق شهریه آقایان روحانی باید کشید و باید راضی نشد مسند نشینان روحانی در ردیف عضد السلطان و عضد السلطان ها در آیند.

۲- شاهزادگان معظم هستند.

این آقایان قیمت نسبت خود را از ملت می گیرند. فقط قیمت نسبت، زیرا غالب این ها دارای املاک، اراضی، دکا کین و خانه هستند و با کمال رفاه می توانند از املاک موروثی خود تعیش نمایند. مگر این که خواسته باشند با خون دل هزار بیوه زن و با عرق جبین هزارها رعیت زندگانی خود را توسعه داده زندگانی لوکس و پرتجمل خود را تامین نمایند.

نمی دانیم در این صورت آیا وجدان نمایندگان اجازه می دهد که نتیجه جان کندن و مشقت صدها رعیت صرف مشتبهات [اشیای مرغوب و آرزو داشته شده] فرومایه و تجملات جنایت زای آن ها گردد؟

آیا نمایندگان ملت اجازه می دهند شاهزاده امیرکبیر به جای محاکمه و رسیدگی به اعمال ایشان از دوره ناصرالدین شاه امروزه ماهی هزار تومان قیمت جرائم دوره حیات خود را بگیرد؟

آیا نمایندگان ملت راضی می شوند شاهزاده های دیگر که به روی یک ایالت بزرگ افتاده و مانند عضد السلطان که فریاد اهالی لرستان را به آسمان رسانیده، ماهی شش صد تومان ناز شست بگیرد؟

آقایان و کلا

آیا می دانید این پول ها صرف چه می شود؟

این پول ها صرف انتریک و دسیسه، صرف عیاشی و هوس رانی، صرف زینت و تجمل و بالاخره صرف ترویج فسق و فجور و انحطاط اخلاق ما می شود.

این شهریه ها را قطع کنید و بگذارید زندگانی وسیع و دامنه دار آن ها محدود شود.

این شهریه ها را قطع کنید و بگذارید نخوت و استبداد این خداوند زاده ها(!) کم تر گردد.

۳- بعضی آقایان که فعلاً هم مشغول کار هستند و حقوق گزاف می گیرند.

شهریه این آقایان باید بکلی قطع شود مشار السلطنه و محتشم السلطنه هم وزیر هستند و حقوق وزارت می گیرند و هم فقیر و بی کار هستند و شهریه می گیرند. می گویند محتشم السلطنه بی بضاعت است، ولی آیا مشار السلطنه هم فقیر و بی چیز است؟ گویا به واسطه فرط بذل و بخشش فقیر شده است.

۴- یک عده اشخاصی هستند که انسان نمی تواند بفهمد از چه نقطه نظر در حق این ها شهریه برقرار شده است.

ما میل نداریم به ذکر همه اسمی مبادرت کنیم، همچنانی که در قسمت های فوق فقط بر سبیل مثل یکی دو فقره را اسم بردیم این جا هم ناچاریم مثال بزنیم:

می گویند محتشم السلطنه کارهای مهم عهده دار بوده و عمر او بر خدمات دولتی سرآمده و بر خلاف سایرین دزدی های بزرگ نکرده و از این رو مستحق است که دولت در باره او شهریه برقرار کند.

ما هم این بیان را با همین منطق نمی توانیم بپذیریم، زیرا اگر محتشم السلطنه را لایق کار می دانند، باید او را بی کار نگذارند و اگر دیگر به کار نمی آید باید حقوق تقاعدی در باره او معین کنند و برود کنج خانه خود بنشیند.

با وجود این در اطراف شهریه آقای حاج محتشم السلطنه دلایل وجود دارد، ولی آقای نصیر السلطنه ...

آقای نصیر السلطنه پیرمرد هستند، شهریه ایشان به منزله حقوق تقاعدی است، بی کار و مفلوک است، ما هر قدر فکر کردیم نتوانستیم بفهمیم که کمیسیون بودجه به چه دلیل ۱۵۰ تومان برای آقای نصیر السلطنه برقرار کرده است - فقط شرم حضور و رودربایستی اعضا نسبت به رئیس کمیسیون؟

آقای شیخ مرتضی آشتیانی به جای خود، ولی آقا میرزا هاشم و - آقا میرزا هاشم با وکالت مجلس شورا و داشتن دوست تومان حقوق و درشکه شخصی (!) با چه منطق ماهی ۷۵ تومان از خزانه دولت دریافت می کند؟

بر فرضی که ایشان بگیرند آقا زاده شان برای چه ماهی بیست تومان دریافت می دارند؟

ای پابرهنه های رشت و کرمان!

ای رعایای فارس و آذربایجان!

ای رنجبران مازنداران و خراسان!

این ها هستند و کلا. این ها هستند کسانی که شما آن ها را برای حفظ حقوق خود به بهارستان فرستاده اید. بزرگ ترین کار این ها تحصیل حقوق دیوانی است.

این ها که ما نوشتیم همه بر سبیل مثل بود. از اول دفتر تا به آخر پر است از این گونه اسامی. در میان صد اسم مفت خور فقط به یک بیوه یا دختر یتیمی مانند دختر صدر المعالی می رسیم که ۲۵ قران حقوق

دارد. در میان صد شاهزاده و فلان الدوله به بازماندهٔ یک سرباز، حسن بیک قزاق تصادف می‌کنید، که ۳ تومان حقوق در بارهٔ وی تجویز نموده‌اند، اما سالار الدوله‌ها خودشان ۸۰۰ تومان و عیالشان دویست تومان، اشراف خودشان دویست تومان پسرها شان صد و پنجاه تومان.

بعضی هم خودشان، هم دختران، هم دامادشان، هم پسرشان، هم پسر عموشان، هم دختر خاله شان، و هم گربه خانه شان حقوق دارند! این است صمیمیت آقایان و کلا. تا بینم مجلس شورا چه رای اتخاذ خواهد کرد.

مضحک تر از همه کیفیت کسر کردن بعضی از شهریه هاست مثلاً شهریه حاج محتشم السلطنه از ۵۰۰ تومان به ۴۰۰ تومان تنزل می‌کند، ولی مال ممتاز الملک از ۴۰۰ تومان به ۱۵۰ تومان، شهریه نصیر السلطنه از ۲۰۰ تومان به ۱۵۰ تومان و مال مستوفی الممالک از ۱۰۰۰ تومان به ۵۰۰ تومان و مال نصرت السلطنه چون ایالت فارس را هم دارد از ۱۰۰۰ تومان به ۶۰۰ تومان تنزل می‌کند.

مثلاً ورثهٔ مرحوم سید جمال الدین واعظ ۱۳ تومان شهریه دارند و ورثهٔ سعد السلطنه ۱۸۰ تومان! فلسفه آن قرابت با آقای وثوق الدوله است.

نقطه‌های قابل اعتراض در این کتاب نیست، ولی از اول تا به آخر آن اعتراض پذیر است. ما فقط توصیه می‌کنیم به خوانندگان که این دفترچه مستمریات را بخوانند و بر منطق اعضای کمیسیون بودجه بخندند و از صمیمیت آن‌ها مایوس شوند.

چون آقایان این کتابچه را منتشر نکرده اند، و شاید هم نگذارند
منتشر گردد، زیرا خیلی فصاحت انگیز است، از آن رو ما عین کتابچه
را - اگر تصویب شد و آن را اصلاح نکردند - به طور پاورقی منتشر
خواهیم کرد.

«شفق سرخ»

شماره ۵۴

پنجشنبه، ۴ اسد [مرداد] ۱۳۰۱

۲ ذیحجه الحرام ۱۳۴۰

۲۵ ژوئیه ۱۹۲۲

دفتر مفت خوری - (۳):

پیشنهاد جدید راجع به شهریه ها

اعانت به اغنیاء - اصلاح معکوس

قابل توجه وکلای صالح

ما دیگر میل نداشتیم در موضوع شهریه سطری بنگاریم، ولی حسن استقبالی که نسبت به سرمقاله گذشته ما کتباً و شفهاً از عناصر صالحه، طبقه تجار و اصناف، جوانان متفکر و احرار به عمل آمد از یک طرف، و مذاکرات مجلس روز سه شنبه از طرف دیگر، ما را ناگزیر نمود که کلمه ای چند در این باب بنگاریم و به قدر قوه از دستبردی که به خزانه دولت می شود، جلوگیری نمائیم.

بعضی از وکلای اشراف پرست - یعنی همان اشخاصی که به واسطه اشراف به صندلی های بهارستان رسیده اند - در مجلس وجود دارند که در تمام مسائل مطروحه در بهارستان جنبه ارتجاعی آن را تقویت کرده و احیاناً بدون علت ظاهری بلکه بالفطره و با یک نزعۀ [تیر انداز] فوق الطبیعه آن طرف مسأله را تقویت می کنند که بر منافع طبقه اشراف و بر ضد مصالح حقیقی توده رنجبر و مابین با افکار اصلاح طلبانه آزادی خواهان می باشد.

شاید زیننده نباشد و حمل بر غرض، اگر بخواهم اسمی از آن‌ها برده، ولی اگر کسی جلسات مرتب پارلمان را مشاهده کرده باشد و مخصوصاً ناظر مجادلاتی بوده باشد که ما بین ارتجاع و آزادی غالباً در صحنه بهارستان به وقوع می‌رسد، می‌تواند [نام] آن وکلا را حدس بزند.

این وکلا هر وقت مسأله توسعه معارف مطرح می‌شود به اسم کسر بودجه بر ضد آن قیام می‌کنند.

هر وقت تفسیر مرتجعانه ماده ۷۹ به پارلمان می‌آید به حمایت آن داد و فریاد می‌کنند.

هر وقت از شهریه برای بازماندگان یک نفر آزادی خواهی که به گناه ضدیت با انگلیس «مانند نایب میرزای شیرازی» که به دهانه توپ گذاشته شده است صحبت به میان می‌آید، با کمال جسارت او را دزد و یاغی قلمداد می‌کنند.

هر وقت مسأله تحصن و اجرای قانون اساسی به میان می‌آید می‌گویند قانون اساسی قابل اجرا نیست و باید آن‌ها را به زور سرنیزه و یا اقلاً به طور بی‌اعتنائی از مجلس بیرون کرد.

هر وقت ارومیه ای‌های گرسنه و غارت زده برای رفع آلام جوع [گرسنگی] و از راه استیصال به کعبه آمال (!) پناهنده می‌شوند، از بی‌احترامی و توهین قزاق و آژان نسبت به آن‌ها خوشنود می‌شوند.

هر وقت هم مسأله شهریه در میان می‌آید از شهریه بزرگان، یعنی از مفت خوران از اول دفاع می‌نمایند.

مثلاً فلان آخوندی که به زور دسیسه یا نفوذ نامشروع اشراف محلی مثلاً از فارس یا خراسان یا شاهرود یا جای دیگر انتخاب شده است، شاید کامران میرزا یا عضد السلطان یا شاهزاده دیگری را نمی شناسد که مرگ و حیات او برای وی هیچ اهمیتی ندارد، ولی مع ذلک از او حمایت می کند.

حیرت انگیز این است که کسانی از حقوق (!) مفت خوران دفاع می کنند که بر ضد بودجه معارف بودند. کسانی شهریه های هزار تومان و دو هزار تومانی و پانصد تومانی را می خواهند بر بیت المال مسلمین تحمیل کنند که ۲۰ تومان برای ورثه یک نفر از شهدای راه آزادی و یکی از قربانی های سیاست انگلیس مضایقه می نمایند.

مثلاً اگر سردار معظم خراسانی [تیمورتاش] در مجلس می بود، قطعاً او هم بر له شهریه های گزاف و حقوق نامشروع عناصر مفت خوار می شد.

عجالتاً موضوع بحث بیان احوال این قسمت از وکلا و نکوهش این ها نیست. خدمت به ملک و ملت یک سعادت است که در سرنوشت هر کسی نیست. ترجیح دادن منافع عامه بر شهوت تجمل مجرمین، یک فضیلتی است که بعضی از نفوس آلوده پست بدان آرایش نیافته اند.

موضوع این مقاله فقط متوجه کردن وکلای صالح و بی طرف است نسبت به وظایف مقدسه.

قسمت اعظم از وکلا - با قطع نظر از جریان اشخاص آن ها - مردمانی هستند که قطع نظر از دائره اغراض خصوصی، حاضر نیستند در تمام مواضع اجتماعی وسایل روزانه قوای خود را بر ضد مصالح عامه

به مصرف برسانند. شاید اغلب از وکلا بدانند یک خدای قهار و منتقمی [عقوبت دهنده ای] ناظر اعمال آن هاست و خوب و بد رفتار آن ها بدون بازپرس باقی نخواهد ماند.

شاید اغلب از وکلا صرف نظر از مقاصد خصوصی، خویشتن را مسؤول وجدان و ضمیر خویش بدانند.

شاید اغلب از وکلا بدانند عرق پیشانی سوخته رعایای یزد و اصفهان نباید قیمت شهوت رانی مستی وجود های عاطل و باطل شود.

شاید در نظر اغلب از نمایندگان قطره های اشک هزارها اطفال یتیم و زنان بیوه گران بها تر از دانه های برلیان اشراف باشد - شاید.

ما تصور نمی کنیم همه وکلا عقل و روح و وجدان خود را در مقابل القاب مفخمه [بزرگ داشته شده] و بارگاه های مزین از دست داده باشند.

از همین لحاظ سطور ذیل را برای مطالعه آن ها می نویسیم:

مطالعات کمیسیون بودجه خیلی افتضاح انگیز شده و کتابچه ای را که چاپ کردند باعث نفرت و نکوهش تمام عناصر صالحه گردید و خوشبختانه چون از حمایت این دفتر مفت خوری خجالت (!) داشته و پیشنهاد جدیدی نموده اند.

پیشنهاد جدید خیلی مضحک تر و بیش تر مضر مصالح عامه است، ولی چیزی که هست آن را در لفافه یک فرمول کلی پیچیده و از انظار مستور نگاه داشته اند.

پیشنهاد کرده اند که شهریه ها تا پنجاه تومان مصون بماند و از مابقی آن سه دهم کسر نمایند، یعنی به جای صد تومان ۸۵ و به جای ۲۰۰ تومان ۱۵۵ تومان بدهند.

یعنی حقوق امیر کبیر (!) که کمیسیون بودجه از ۲۰۰۰ تومان به ۱۰۰۰ تومان تنزل داده بود بر حسب این پیشنهاد جدید ۱۴۱۵ تومان خواهد شد و به همین ترتیب مثلاً آقا میرزا هاشم آشتیانی که ۱۵۰ تومان می گرفت و کمیسیون بودجه آن را به ۷۵ تومان تنزل داده بود مبنی بر این پیشنهاد ۱۲۰ تومان خواهد گرفت! این است معنی اصلاح و تعدیل معکوس.

اساساً ما نمی دانیم این پیشنهاد های مختلف برای چیست؟

آیا برای یک رویه غلطی که حکومت های دوره فترت اتخاذ کرده اند باید ما امروز دچار این اختلاف و کشمکش باشیم؟

آیا برای فسخ احکامی که هوس ریاست و آرزوی صدارت در زمان فترت آن را صادر کرده است، مجلس شورا این قدر احتیاط کار و مردد می شود؟

وثوق الدوله یا دیگری در زمان فترت چه حق داشته اند از بیت المال مسلمین در حق کسی شهریه برقرار نمایند تا امروز و کلاً با انگشت های مرتعش قلم تعدیل به روی آن بکشند؟

حیرت انگیز این است که وکلای ملت به جای این که زمامدارهای دوره فترت را برای این خود سری و خود سری های دیگر پشت میز محاکمه جلب نمایند، هوا و هوس آن ها را و کارهای غلط

آن ها را به منزلهٔ يك وحی آسمانی تصور کرده، و برای تعدیل آن ها گاهی کمیسیون بودجه، آن دفتر عجیب و غریب را نشر و گاهی این پیشنهاد سنگین، یعنی عذر بد تر از گناه را به پارلمان تقدیم می کند.

دخل و تصرف در امور مالی یکی از مهم ترین وظایف پارلمان است. همه می دانند پیدایش حکومت شورا و رژیم مشروطیت فقط برای جلوگیری از خودسری هیأت حاکمه است در امور مالیه. یعنی رعایا بدون تصویب و کلای خود، هیچ گونه مالیاتی را به دولت ندهند، و دولت بدون اجازهٔ مجلس مالیات مزبوره را صرف ننماید.

مبنی بر این نقطهٔ ملاحظات است که به عقیدهٔ ما نه تنها باید بر شهریه هائی که بدون تصویب مجلس برقرار شده است خط بطلان بکشند، بلکه مرتکبین این خلاف قانون را مورد مؤاخذه واقع ساخته و سخت به مجازات رسانند. و علاوه تمام این پول هائی را که بدون تصویب مجلس به اشخاص مستغنی [توانگر] داده اند مسترد دارند.

ما می دانیم و کلای محترم از چه نقطه نظر مسألهٔ شهریه های دورهٔ فترت را مورد مذاقه [دقت و باریک بینی] و مطالعه قرار می دهند، در صورتی که غالب این شهریه ها هم مانند هزارها کارهای لغوی است که رئیس الوزرا ها در زمان فترت مرتکب می شده اند.

يك نکتهٔ دیگر که باید از نظر نمایندگان متنبه [بیدار، آگاه، هوشیار] شود مسألهٔ استحقاق است. غالباً می گویند استحقاق يك امر نسبی و اضافی است، یعنی هر کسی يك طور دیگر مستحق است. شاهزاده عضد السلطان مستحق هزار تومان، ورثهٔ حسن سرباز ۳۵ قران می باشد، برای این که شاهزاده عضد السلطان پسر شاه [چهارمین پسر

مظفرالدین شاه] است (!) باید پارک و اتومبیل داشته باشد (!)، باید علاوه بر املاکی که دارد و علاوه بر حقوقی که در ایالت های خود دریافت می نماید و علاوه بر پول های دیگر که از راه های نامشروع تحصیل می نماید، علاوه بر همه این ها باید هزار تومان هم برای تفنن و خوشگذرانی، برای خرید البسه فاخر، برای ترویج مطبوعات لوکس فرنگستان از بیت المال مسلمین دریافت نماید.

شاهزاده عضد السلطان ضرب المثل بود، سایر شاهزادگان عظام هم در همین ردیف هستند. این است معنی استحقاق در نظر اشخاص کوچک نظری که نسب و تجمل آن ها را فریفته است.

اگر از این ها سؤال کنیم فایده وجود این شاهزادگان و این اشراف برای مملکت چیست و آیا خدمات آن ها به قدر یک سربازی که امروز در سنگرهای ساوجبلاغ مقابل کردهای خائن جان می دهد قدر و قیمت دارد، قطعاً اذعان می کنند که ندارد. مع ذلک ورثه آن سرباز باید سه تومان بگیرد و شاهزادگان عظام با همه تمول و املاک شخصی ماهی هزار تومان و دو هزار تومان!

این آقایان به درجه ای در افکار خود پست و کوچک هستند که نمی توانند تصور کنند این رجال و این شاهزادگان در خصائص بشری با یک حمال امتیازی ندارند، و در ملکات فاضله از اغلب جوانان طبقه دوم پست تر هستند.

این ها تصور می کنند مثلاً شاهزاده میرزا یک جنس ممتاز علیحده است و خداوند او را برای تعیش و کامرانی خلق کرده است. همیشه باید در آغوش خوشی و مسرت به خواب رود. اگر از تجمل آن ها چیزی کاسته شد ظلم فاحشی روی داده است. این ها از همان

اشخاصی هستند که وقتی که گرفتاری خانواده تزار و مصائبی که بر آن ها وارد شد و کیفیت اعدام آن ها را می شنوند گریه می کنند، ولی از مشقات و آلام نامحدود هزارها افراد بشر که دست جنایتکار همین تزار به معادن سیبری سوق داده بود، متاسف نیستند.

این عاطفه اشراف پرستی است - همان عاطفه شومی که قرن ها بشریت را در سلاسل [زنجیر های] عبودیت پیچیده و میلیون ها افراد انسان را در پیشگاه حرص و طمع آن ها قربانی کرده است.

این گونه احساسات در قرن بیستم نا زیبا و قبیح است و هر با وجدانی باید آن را نیست و نابود کند. از همین لحاظ است که ما به وکلای صالح خود پیشنهاد می کنیم، با یک قلب قوی و عزم راسخی که شایسته وکلای ملت و افکار منور قرن بیستم است، قلم به دست گرفته خط باطله بر تمام این شهریه هائی که متجاوز از پنجاه تومان و گیرندگان آن عبارت از پارازیت های اجتماع و میکروب های سفره جامعه می باشند، بکشند.

فقط مستخدمین پیر، ورثه و بازماندگان شهدای راه آزادی، زنان بدبخت بی پرستار را با ملاحظه و دقت تامین نمایند، زیرا ما در پیشگاه خدا و وجدان مسؤول زندگانی و آسایش آن ها هستیم.

آیا سیاست انگلیس تغییر کرده است؟

بر حسب مفاد سرمقاله «ستاره» شماره «۴» - شنبه غره [شب اول ماه] ذیحجه تغییر کرده است و اگر هم کسی معتقد به عدم تغییر آن باشد در سیاست سطحی است. دلیلی که در تایید این مدعا دیده می شود مقایسه بین عملیات مامورین انگلیس است از ۱۹۰۷ تا سال گذشته که وقایع اولتیماتوم ۱۹۱۱، اشغال بوشهر، وارد کردن قوای نظامی به خاک ایران، تشکیل کمیسیون مختلط و بسیاری از حوادث خونین در طی این مدت مندرج است، و بین رفتار آن ها از سال گذشته به این طرف. و حقیقتاً این مسأله باید مورد بحث شود که آیا سیاست انگلیس تغییر کرده است یا خیر؟

و آیا انحلال پلیس جنوب و عدم اشغال بنادر و بیرون بردن قوای نظامی دلیل بر تغییر سیاست انگلیس است یا تغییر وسایل آن؟

آیا این انگلیس ها هستند که رفتار خود (نه سیاست خود) را تغییر داده اند یا آن که حوادث دنیا آن ها را به این تغییر ملزم نموده است؟

این ها مسائلی است که لازم است در تحت بحث و تعقیب در آید تا معلوم شود که آیا وقت آن رسیده است که ملت ایران دست

صمیمانه خود را به طرف انگلستان دراز کند یا نه؟ برای توضیح مقصود لازم است اولاً ببینیم سیاست انگلیس در ایران چه بوده است؟

آیا انگلستان مایل بوده است ایران یک دولت آزاد و مقتدری باشد، و یا بالعکس می خواسته است که ایران را به وسیله قوای نظامی خود اشغال نماید؟

آیا سیاست انگلیس سابقاً بر محو و فنای استقلال و آزادی ایران بوده است و امروز بر بقا و شوکت آن تعلق یافته؟ یا بالعکس سابقاً مایل به استقلال ایران و امروز متمایل به محو و فنای این مملکت می باشد؟

مختصر مطالعه ای در این زمینه بکنیم: سیاست دولت انگلیس در ایران تابع یک سیاست ثابت و عظیمی است که نسبت به کلیه مشرق زمین، افکار رجال انگلستان را اشغال کرده است. بعد از تسخیر بلاد واسعة [وسیع، گسترده] هند فقط یک سیاست محور افکار و اعمال سیاست مداران سواحل تیمس را اشغال کرده و در آستانه همان سیاست مدهش است که آزادی مقدس ملل زیادی قربانی گشته است.

حافظ هندوستان

تقریباً یک قرن و نیم است که تمام جنگ ها، صلح ها و معاهدات دولت انگلیس مستقیماً و یا بالمان [اعانت و یاری شده] برای اجرای مفاد این جمله بوده است:

تمام رل هائی که انگلستان در صحنه سیاست مشرق زمین بازی کرده است فقط برای پیش بردن این نظریه بوده و برای حفظ و صیانت هندوستان است که باب الطارق، ترعه سوئز، کاپ عدن، بنادر مهم بحر عمان، و بالاخره مصر اشغال گردید و افغانستان تحت الحمايه شد.

این زمینه سیاست انگلستان است در مشرق زمین و ایران هم در طی این مدت با همه اختلاف و تفاوت ادوار تاریخی دستخوش همین سیاست بوده است. گاهی که خطر فتوحات ناپلئون اول سیاست انگلستان را در مشرق تهدید می کرد، یا بالطبع سیاست انگلستان روسیه را تقویت می کرد و ایران را به ترک دوستی فرانسه و عقد معاهده با روسیه وادار می نمود و گاهی هم که روسیه قوی می شد در تضعیف آن و وادار کردن دربار ایران به ضدیت آن خودداری نداشت.

انگلستان برای حفظ هندوستان بعضی ممالک را در تحت حمایت و بعضی را (که بی مدعی بودند) اختلال و بعضی را در تحت نفوذ و سیطره خود باید نگاه دارد.

ایران از قسمت اخیر بود که می بایستی همیشه در تحت نفوذ سیاست انگلیس باقی بماند، زیرا سیاست انگلستان ابتدا مقتضی نبود که ایران یک دولت مقتدر و توانائی باشد. چه همان خطراتی که از روسیه برای مستعمرات شرقی او پیش بینی می شد، اگر از ایران به تنهایی تصور نمی رفت، با انضمام به روسیه ناچار پیش بینی می شد.

از طرف دیگر سیاست دولت انگلیس مقتضی نبود ایران در زیر چکمه سالدات روسی جان داده و نابود شود و از نقطه نظر سیاست و اقتصاد هم نمی توانست خودش محو کننده استقلال ایران بوده باشد.

پس باید همیشه یک ایرانی ضعیف و ناتوان، مقروض انگلیس و مرعوب از روسیه در مشرق زمین وجود داشته باشد که روسیه را از رسیدن به دریای آزاد عمان و خلیج فارس مانع شود و لدی الاقتضا [در زمان مقتضی] مقهور دسایس انگلستان هم بشود.

تا ۱۹۰۷ سیاست انگلستان در ایران از این قرار بود و کشمکش‌های دوره ناصری و مظفیری و بالاخره انقلاب مشروطیت نتایج حتمی این سیاست، سیاست خشن تزاری به شمار می‌رود.

انقلاب مشروطیت یک فجر هوشیاری بود که در محیط غفلت زده ایران تایید، و لکن [اگر] مسأله عظمت و بزرگی آلمان و خطر نژاد ژرمن، رجال انگلستان را به مساعدت روسیه محتاج نمی‌کرد و بالطبع معاهده ۱۹۰۷ (راجع به تعیین منطقه نفوذ) منعقد نمی‌شد، ایران می‌توانست در نتیجه رقابت روس و انگلیس قدم‌های مهمی به طرف تجدد و اصلاح شؤون مالی و اجتماعی خود بردارد. از ۱۹۰۷ رویه انگلستان در ایران (آن هم از نقطه نظر پولتیک ژنرال دولت مشار الیها) تغییر کرده یعنی احتیاج شدیدی که انگلستان نسبت به روسیه در مقابل آلمان داشت، او را مجبور کرد که به مشروعیت مداخله نا مشروع روسیه در ایران اذعان نماید و سیاست مدارا و مماشات با روسیه را در ایران اتخاذ کرده و سیاست سابق خود را در این قسمت از شرق فدای مصالح عمومی خود نمود.

در نتیجه این معاهده منحوس بود که تا ۱۹۱۷ یک سلسله جنایات از طرف دولت روس با رضایت انگلیس و یا مستقیماً از طرف دولت انگلیس در ایران به عمل آمد که از آن جمله است: تشکیل کمیسیون نفتیش مالیه، اولتیماتوم ۱۹۱۱، اشغال بنادر جنوب، تاسیس پلیس جنوب و غیره و غیره.

بعد از ۱۹۱۷ که انقلاب روسیه اوضاع مملکت مزبور را زیر و زبر کرد و بالطبع رشته عملیات دولت سابق از هم گسیخته و بکلی نظام اجتماعی آن‌ها منقلب گردیده، ادامه سیاست و عملیات سابق از طرف

روس ها دیگر غیر ممکن به نظر می آمد. لذا دولت انگلیس رل خشن روسیه را خود به تنهایی در ایران بازی کرد و اغلب نقاط تخلیه شده از قشون روس را با سپاهیان خود اشغال نمود.

اگر روسیه دچار همان گونه انقلاب و دستخوش همان بحران های مهیب باقی می ماند، البته سیاست انگلستان با همان رویه ای که از ۱۹۱۷ شروع شده بود ادامه پیدا می کرد.

ما رهین حوادثیم و پیشرفت انقلاب روسیه، نهضت خونین عراق عرب، توفان انقلاب ایرلند، جنبش غیورانه مصر، قوت و قدرت کمالیون [طرفداران کمال آتاتورک]، تبلیغات بلشویزم در شرق، مقاومت شهادت آمیز افغانستان، سیاست انگلستان را در شرق و در اروپا ضعیف، و علامت این بوده که انگلستان نمی تواند این رفتار جابرانه را با این طرز دوام دهد.

از طرف دیگر احساسات خشمگینی که روز به روز بر ضد این رفتار در ایران تهییج می شد، به انگلستان اجازه نداد بیش از این در تعقیب رویه روسیه تزاری اصرار ورزد.

اگر پلیس جنوب الغا گردید و قشون انگلیس از ایران رفت، در نتیجه فشار دولت ایران، ملیون ایران، تمایلات پارلمان ایران، علاوه ترس از پیشرفت سیاست «روسیه سوویتی» و نزدیک شدن ایران به دولت مزبور بود. و از این ها گذشته، راضی نبودن پارلمان انگلستان از مصارف هنگفت قشونی در ایران و بالاخره عدم امکان تعقیب یک سیاستی به این خشونت در مواجهه با قضایای عبوس اجتماع و یا اوضاع آشفته مستعمرات خود، مستلزم الغای پلیس جنوب یا رجعت دادن سپاهیان خود از ایران گردید.

ما خیلی خوشوقتم که در سرمقالهٔ جریدهٔ محترم «ستاره ایران» با ایراد فراز «زیرا در ملت ایران تاب و تحمل آن سیاست باقی نمانده و طبیعتی برای بر هم زدن اساس و واژگون ساختن آن بنیان شوم... الخ»، اعتراف کرده است که این انگلستان نیست که از تعقیب رفتار اخیر خود صرف نظر کرده، بلکه این طبیعت دنیا ست که به دولت مشارالیها اجازه نمی دهد به طرز سابق مداخله ای در مسائل و شؤون اجتماعی ما بنماید. ولی در این صورت آیا باید معتقد شد که سیاست انگلیس در ایران و در شرق تغییر یافته است؟ یعنی انگلستانی که همیشه ضعف و ناتوانی ما را می خواست، انگلستانی که پیوسته میل داشت ایران مقهور سرپنجهٔ سیاست و مطیع نفوذ او بوده باشد، امروز مایل است ایران قوی و توانا و غیر محتاج به اجانب، سعادت‌مند و آزاد بوده باشد؟

آیا انگلستان از این که نفت شمال را به آمریکا بدهند خوشوقت و از این رو شروع به دسیسه و انتریک در ایران و در آمریکا نکرده است؟

آیا انگلستان از این که مستشارهای آمریکائی به ایران آمدند، بدون اعتنایی به نفوذ سیاسی آنها مشغول اصلاح مالیه شوند، خوشوقت خواهند شد و در آینده هیچ گونه دسایس و تشبثاتی نخواهند کرد؟

آیا حقیقتاً امروز انگلیس ها با نظرهای خالی از غرض به مسائل جاری ایران نگاه کرده و ابداء اعمال نظر نمی کند؟

آیا انگلستان اکنون هم تمام مساعی خود را صرف پیشرفت نفوذ اقتصادی خود نمی کند؟

آیا اسماعیل آقا سیمیتقو و این نهضت منحوس که آذربایجان عزیز را خون آلود و فاجعه خیز نموده است بدون تحریک انگلیس صورت گرفته است؟

خوشبختانه در همان نمره که «ستاره ایران» نظریات ما را در سیاست سطحی تعبیر و خودشان بعضی تغییرات ظاهری در رفتار انگلیس را دلیل بر تغییر سیاست آن ها قرار داده است، در صفحه ۳ ستون اول، در تحت عنوان «مخبر مخصوص از بروجرد می نگارد»، فجایع انگلیس ها و دسایسی که در عشایر می کنند و دامن به آتش و هرج و مرج و فساد می زنند و سعی در تضعیف حکومت و ایجاد طغیان، شرح داده بود. همان یک ستون اخبار بروجرد بهترین دلیل بر مدعای ماست که انگلستان سیاست خود را در ایران تغییر نداده است، فقط طرز اجرای نظریات آن ها تغییر یافته است. یک روزی با سرنیزه تزار، روز دیگر با قوای مسلح هندی و امروز با تطمیع و تحریک عشایر نادان و جاهل می خواهند دولت ایران را به مراعات نظریات آن ها در مسائل اقتصادی و سیاسی عبور نمایند.

عجالتاً به دلیل ضیق صفحات در این شماره این مسأله را تعقیب نکرده و تصور نمی کنیم این نکته و این مدعا از نظر کسانی که در سیاست، عمیقانه نظر می کنند، محتاج توضیح بوده باشد. بدیهی است اگر محتاج توضیح زیادتری باشد، البته. ثانیاً این موضوع را به طور وافی موضوع بحث قرار خواهیم داد و گمان می کنم کارکنان جریده شریفه «ستاره ایران» اگر بیش تر تعمق کنند با ما، این حقیقت مسلم را اعتراف می کنند که هنوز انگلستان مایل نیست ایران را آزاد و سعادت مند و در جاده تمدن و تجدد رهسپار ببیند.

«شفق سرخ»

شماره ۵۶

سه شنبه، ۹ اسد [مرداد] ۱۳۰۱

۷ ذیحجه الحرام ۱۳۴۰

۳۰ ژوئیه ۱۹۲۲

با دیانت ترویج مفت خوری می کنند!

دیانت اسلام که جامع ترین دیانات و نزدیک ترین شرایع سماوی است به اصول عمران و تمدن، مخالف مفت خوری است. متاسفانه به واسطه این که از مطالعات کتب احادیث بعید العهد [دانستن و سپس فراموش کردن] شده ایم نص [عین عبارت] احادیثی که در این باب وارد شده است در خاطر نمانده، ولی کتب دینی مشحون است از اخبار و احادیثی که بر ضد مفت خوری است، مخصوصاً ارتزاق از بیت المال.

گویا در «وافی» یک حدیث صحیح به مضمون ذیل خوانده ام:
«العالم ان لم یکن له عقار او حرفه یرترق منهما فهو شرطی لاولئک الظلمه»

مسأله کار کردن علی علیه السلام برای معیشت و قضیه آهن تفته و دست عقیل را هر شیعه ده پانزده ساله می داند، محتاج به تکرار نیست. تاریخ صدر اسلام و احوال صحابه، پر است از قضایایی که به ما می فهماند مفت خوری و ارتزاق از بیت المال مسلمین در نظر متدینین اسلام، بر حسب [وفق] قرون سالفه [گذشته] یکی از گناهان محسوب می شده است.

این ها حقایقی است که هر مسلمان جعفری مذهب می داند، مع ذلک در مجلس شورا به اسم دیانت از مفت خوری و تعدی به

بیت المال حمایت می کنند، ولی برای افکاری که به روحیات و پسیکولوژی بشر و طبیعت اجتماعی و کیفیت نشو و نمای عقاید و افکار مطلع هستند چندان محل تعجب نیست.

چندان تعجیبی ندارد که آقای رفعت الدوله به اسم دیانت از حقوق (!) مفت خوران دفاع نماید.

تعجیبی ندارد وقتی که در دماغ انسان به واسطه توارث و پرورش اولیه و طرز زندگانی از یک سنخ افکار معینی پرورش یافت و به عبارت الاخری وقتی که فکر بشر صبغه ای [ماده ای که چیزی را با آن رنگ کنند] به خود گرفت غیر از پیش بردن آن فکر، دیگر فکری برای وی باقی نمی ماند و برای پیش بردن آن فکر تمام قوانین مقدس را من دون شعور زیر پای گذاشته و کلیه افکار مخالف را هم مطابق میل خود تعبیر می نماید.

این یک مطلب مهمی است که بدون تشریحات زیاد نزدیک به فهم نیست، ولی به طور مثال آن را واضح می کنیم: مرحوم امیر بهادر مسلمان بود؛ علاوه در اسلامیت هم خیلی متعصب و فناتیک بود، ولی چون سلول های دماغ [او] هیچ طرز حکومتی را غیر از حکومت استبدادی نمی پذیرفت، و با وجود این که مخالف ترین حکومت های دنیا با اصول اسلامیت، حکومت استبداد بود، مع ذلک امیر بهادر برای ضدیت با مشروطیت به دیانت اسلامی متشبث می شد.

رفعت الدوله هم برای این که حقوق مفت خوری یک دسته را تامین کرده باشد به دیانت اسلام متشبث می شود، در صورتی که دیانت اسلام در موقعی که سرباز و آژان و معلم گرسنه است اجازه نمی دهد خزانه دولت را صرف این و آن نمایند.

اگر رفعت الدوله یک آدم شارلاتانی بود، البته حمل بر عوام فریبی می کردیم، ولی خیر. ایشان تا چشم گشوده اند آخوند های مفت خور کرمان را دیده اند که به اسم مقدس دیانت صاحب املاک وسیعی شده اند. از این رو تصور می کنند اگر حقوق مفت خوران را قلم بزنند یک گناهی خواهد بود.

سید فاضل حق دارد طرفداری از مفت خوران نماید، برای اینکه اگر روی اصول مفت خوری قلم بزنند، ایشان از گرسنگی خواهند مرد.

سایرین هم حق دارند از حقوق مفت خوران دفاع کنند، برای این که تا چشم باز کرده اند دیده اند شاهزاده امیر کبیر نصف تهران را به اسم منزل شخصی اشغال کرده است. تصور می کنند مملکت زیر و زبر می شود اگر شاهزاده مزبور مانند یک نفر از طبقه دوم با صد تومان حقوق (که آن هم زیادی است) زندگانی کنند، یا گناه خواهد بود که پنجاه شصت هزار تومان املاک فروخته و زندگانی نماید.

باید به پرورش و تربیت اولیه لعنت کرد که به وکلای ما اجازه نمی دهد حقوق ملت را مافوق ملاحظات شخصی و خصوصیات فردی قرار دهند.

همچنان که سابقاً نوشتیم شهریه هائی که در دوره فترت برقرار شده است قابل مطالعه مجلس نیست. این شهریه ها آثار جنایت زمامدار های ادوار فترت است. آیا شایسته است مجلس شورا آن را مورد توجه و مطالعه قرار دهد؟

اگر مجلس بیش از این به مراعات حال مفت خوران اصرار ورزد ما ناچاریم با یک لهجه و اسلوبی که شاید برای نمایندگان مجلس چندان خوش نباشد وارد این مبحث شویم.

حیاتی ترین اقدامات اقتصادی

البته با وضعیات دنیای امروز و ترقیات گوناگون صنایع و کشفیات محیر العقول بنی نوع بشر جای ننگ و سرفکندگی است که برای ایرانیان هنوز وسایل حمل و نقل و مسافرت همان وسائط قرون سابق بوده و در غالب نقاط ایران پست های آن ها با شتر حمل و نقل شود.

ولی باید دانست تهیه وسایل زندگانی هر خانواده یا قوم یا مملکت باید به فراخور استطاعت آن ها بوده باشد، زیرا اگر خانواده فقیری بخواهد خود را مانند یک خانواده عالی تری اداره نماید ناچار است قبلاً مقدمات آن را تهیه و بعد شروع به معمول داشتن آن نماید، و چنان چه این نکته را مراعات ننموده و شروع به یک زندگانی عالی تری شود قطعاً آن خانواده مقروض و در اندک مدتی بکلی رشته زندگانی آنان گسیخته و شاید به خطرات بزرگی از حیث بربادی ناموس و پراکندگی دچار و مواجه شود.

هر مملکتی نیز در صورتی که امور اقتصادی آن پریشان، آحاد و افراد آن دچار فقر و مسکنت، و فاقد وسایل یک زندگانی متناسب با عصر خود باشد، چنان چه بخواهد بدون تهیه منابع ثروت و عایداتی، رقابت از سایر ممالک نماید، ناچار است مختصر سرمایه حاضر خود را

مصرف نموده و بعد شروع به قرض و بالاخره در نتیجه این استقراض همان خطراتی که در یک خانواده پیش بینی می شود، استقلال و شؤون اجتماعی آن جامعه در خطر خواهد افتاد.

این اصل مسلم را چنانچه تصدیق نماییم معترف خواهیم شد که ایران و ایرانی با نداشتن سرمایه بدون این که در صدد منابع عایداتی برای رفع حوائج خود افتد، اگر بخواهد به ظواهر زندگانی ملل متمول مشبث شود، محتاج به قروض خارجی خواهد گردید و برای وثیقه باید بزرگ ترین منابع حیاتی خود را که آخرین مایه امید و سرمایه شرافت و عظمت او ست به گروگان داده و به جای این که وجوه مزبور صرف حوائج ضروری و استخراج منابع ثروت و جلوگیری از ورشکستگی و پراکندگی این مملکت شود، صرف تجملات بی مورد و مخارجی که به واسطه خیانت و عدم لیاقت زمامداران وقت به تحریک اجانب صورت گرفته بود شده، و بالنتیجه کلیه شؤون اجتماعی مملکت در معرض خطر خواهد افتاد. چنانچه به تاریخ مراجعه و استقراض های متوالی از ۱۳۰۹ (ه.ق.) زمان ناصرالدین شاه را الی اکنون با وثیقه و شرایط خانمان سوز آن ها را با دیده حقیقت بنگریم، تصور می رود تصدیق نمائیم که به مملکت فروشی بیش تر شبیه است تا به یک استقراض برای مرمت خرابی های این مملکت و ترقی و تعالی اهالی آن. زیرا کلیه وجوه استقراضی فقط و فقط صرف شهوت رانی و تجملات سلاطین و شاهزادگان، وزرا و درباریان شده و این اشراف نالایق که امروز با جاه و جلال در برابر ما خودنمایی و به تمول خود بالیده، خود را خداوندگار و سایرین را زرخرید خود تصور می نمایند، یا خود آن ها یا از بازماندگان آن ها هستند و این اندوخته ها یک قسمت از همان قروضی است که بر پیکر نحیف ایران تحمیل و این به

قیمت فروش اعتبارات ملی است که پارک های قشنگ آن ها برپا شده است.

این استقراض های متوالی در هر موقع به عنوان کسر خرج یا برای امنیت مملکت گرفته شده در صورتی که با این نا امنی و طغیان را همان دول غمخوار(!) به دست همان عده اشخاص خائن و یا نالایقی که زمام مهام [امور عظیم و دشوار] را در دست داشته اند فراهم، تا بتوانند این وجوه را تفریط [ضایع کردن] و پرداخت آن را برای ایران غیر مقدور ساخته و از این راه کم کم هستی این مملکت را بر باد، و این عائله [خانواده] را اسیر خود نمایند. بدیهی است چون عامل تهیه تمام نا امنی ها و دلال این قروض هر دو از این طبقه بوده اند، قسمت عمده از این وجوه نصیب آن ها شده که سهمی از آن را به مصرف شهوت رانی و تجملات و قسمتی را به پارک و دهات مبدل نمود و هر دقیقه در جلو چشم ما عبور می دهند، تمام این ها بدبختی های گذشته است - آیا باز هم باید بدبختی های جدیدی سر بار گذشته شود؟

اکنون هم با این که عموماً تا اندازه ای از حقایق مستحضر شده ایم باز هر روز مسأله استقراض در میان است. هر روز مذاکره دادن امتیاز است. غافل از این که این قبیل قروض، دادن این قسم امتیازات، عنقریب این عائله را پراکنده خواهد نمود.

البته جای تردید نیست که ما محتاج به استقراض هستیم و بدون وثیقه هم به ما قرض نخواهند داد، ولی فرضاً دیروز معادن نفت جنوب را دادیم و مبلغی گرفتیم، امروز معادن نفت شمال، فردا معادن مس و سرب و آهن و نقره و غیره، پس فردا جنگل ها، روز دیگر امتیاز کلیه طرق و شوارع [راه های وسیع]، و در مقابل هر یک نیز مبلغی متوالیاً

مأخوذ و صرف حوائج یومیة نمودیم، بالاخره چه باید بکنیم؟ باید فکر دیگر کرد - باید در صدد تهیه راه آهن بود. باید دانست که تنها رشته حیات ایرانی و استقلال ایران امتداد خطوط راه آهن است. گرچه عملی نمودن این فکر در بادی امر مشکل به نظر آمده و به طور یقین به موقعی سخت مواجه خواهد شد.

زیرا شاید همسایه غمخوار ما ابدًا راضی به این امر نشود.

زیرا او محتاط است.

برای این که نقشه و وصایای پطر کبیر را در نظر داشته و آنی غفلت نخواهد نمود.

برای این که امتداد راه آهن را در ایران بزرگترین خطر برای خود می داند.

برای این که با داشتن راه آهن اوضاع اقتصادی ما رو به بهبودی نموده و ما محتاج به گدائی از آنان نخواهیم بود.

برای این که در اثر داشتن راه آهن زراعت و تجارت و صادرات این مملکت روز به روز افزوده شده و صنایع و معارف ما ترقی خواهد نمود.

زیرا با داشتن راه آهن کلیه ایالات و ولایات ایران وصل به مرکز بوده و خرج های گزافی را که امروز حکام به عناوین مختلف بر خزانه این مملکت تحمیل می نمایند و اختلاس های حیرت انگیز و این ارقام خجالت آوری که مامورین مالیاتی امروز به واسطه بعد از مرکز حیف و میل می نمایند از میان رفته، و بالاخره ایران با داشتن راه آهن نه بودجه وزارت خانه هایش این قدر سنگین، و نه در طرق و شوارع دزد، و نه

در آذربایجان اسماعیل آقا، و نه در فارس سایرین، و در کاشان امثال نایب حسین، و نه مخارج کمر شکن اردو کشی خواهد داشت، و به طور قطع نه تبلیغات بین اکراد و الوار برای تهیه اغتشاشات فایده، و نه دیگر آن ها خیال ملوک الطوائفی نمودن ایران را خواهند نمود، و نه زمامداران وقت از فلان سردار در فارس و یا فلان ایل بیگی در عربستان [خوزستان] یا فلان خان در لرستان ناچار است که مجبوراً رعایت نماید، و نه آن ها یارای ستیزگی را با دولت خواهند داشت و تمام آحاد و افراد این مملکت متمول و کار دار شده به خیال وطن فروشی و خیانت برای گذران معاش و تهیه شغل نیفتاده و مجبور نخواهیم شد همه ماهه یک کابینه جدیدی در اثر دسایس خارجی و خیانت های داخلی تشکیل دهیم. و یقیناً در اثر داشتن راه آهن و کلای ما این طور رفتار نکرده، اولاد داریوش به اصل خود که صداقت و درستی و امانت و رشادت است رجعت نموده، و در اندک مدتی با دنیای متمدن برابری می نماید. و به همین نظریه است که من به نام رستگاری ایران و ایرانی پیشنهاد می نمایم در همین موقع که زمامداران و مبعوثین ما مشغول مذاکره و تبادل افکار راجع به امتیاز معادن نفت شمال هستند با یکی از کمپانی های بزرگ آمریکا راجع به امتیاز راه آهن خطوط مهم و تجارتي ایران داخل مذاکره شده و به هر قیمتی که شده است حتی این که تا ده سال هم برای این که کمپانی متضرر نشود دولت ایران کلیه سرمایه او را صدی پنج از محل عایدات نفت شمال منفعت بدهد، مشروط به این که از روز دادن امتیاز شروع به عملیات نموده و در ظرف ده سال سرتاسر ایران دارای خطوط آهن باشد.

این است آن چه را که ملت از زمامداران و مبعوثین خود انتظار دارند، نه تصویب شهریه معوقه حضرت حجت الاسلام و شاهزاده نوابه

علیه عالیہ یا خسارات وارده بر حضرت حکمران سابق بلوچستان - ملت
بی راه تا ابد گمراه است.

«سپاسدار - اردشیر بهرام تاج»

ما کشیدن خط آهن را اساسی ترین اصلاحات می دانیم چنان
که سابقاً هم نوشته ایم به هر قیمتی است باید راه آهن کشید، ولو این
که دولت از عایدی نفت شمال به خریداران با سهام راه آهن ایران صدی
۲ و ۳ تا چند سال اولی که خط آهن چندان منفعی نخواهد داشت
منفعت بدهد.

البته در این موقع که مسأله امتیاز نفت شمال مطرح و موضوع
افکار دولت و مجلس شورا می باشد وارد شدن در این مبحث خیلی به
مرحله عمل نزدیک تر است.

نظریات مسطوره فوق عملی باشد یا نباشد در اصل این موضوع
که با کشیدن خط آهن قسمت اعظم فلاکت ها و بدبختی ها خاتمه
خواهد یافت هیچ محل شبهه نیست و ما مخصوصاً از متفکرین فاضل
تقاضا می کنیم که موضوع راه آهن را محل دقت و بحث قرار داده و
نتیجه افکار خود را در جراید منتشر نمایند.

تطهیر گناهکاران

به مناسبت حماسه چهارشنبه ۸ اسد [مرداد] مجلس

جنایتکارها لباس معصومیت پوشیدند، گناهکاران پاک و مطهر شدند، مجرمین به جای مظلوم نشسته، دامن‌های آلوده‌ای که جز با خون نباید شست و شو شود، اینک با آب عفو و اغماض منزه می‌شود. اگر در روز چهارشنبه ۸ برج اسد [مرداد] سال ۱۳۰۰ مدرس به حمایت نصرت الدوله قیام نمی‌کرد، چهارشنبه گذشته (۱۰ اسد ۱۳۰۱) نصرت الدوله در مجلس شورا در صدد تبرئه و ثوق الدوله بر نمی‌آمد. اگر با جمله «توبه کرده است» در آن روز از نصرت الدوله حمایت نمی‌شد و ضعف نفس و کلا یا غرض رانی دست دیگر اجازه نمی‌داد عاقد قرارداد یکی از صندلی‌های بهارستان را اشغال نماید، دهان کف آلود نصرت الدوله قدرت نداشت آن نعره‌های ضخیم را در حمایت از و ثوق الدوله، از پشت تریبون فضای بهارستان منعکس نماید. و ثوق الدوله حامی پیدا می‌کند، در مجلس شورا که می‌بایستی حکم مرگ مجرمین اجتماعی به امضا رسد، و ثوق الدوله مدافع خواهد داشت!

تعجب برای چه!

ملتی که تا اعماق روحش را افکار صوفیانه نفوذ کرده، ملتی که فگار آن جز سیر کردن شکم فرومایه خود هیچ مقصودی ندارند، ملتی که به جای مکافات و مجازات، نا سپاسی و اغماض [چشم پوشی] را پیشه خود ساخته، ملتی که خود را حلیم و با گذشت می داند و اصطلاح علم اجتماع او را فاقد شهامت و غیرت می نامد، البته این سطور سیاه در صفحه تاریخش زیاد دیده می شود.

وثوق الدوله یعنی عاقد قرار داد، یعنی برقرار کننده اصول مفت خوری، یعنی باز کننده درهای محبس به روی آزادی خواهان، یعنی فروشنده وطن، یعنی مؤسس پلیس جنوب، یعنی گوینده جمله «آذربایجان عضو شقاقلوس ایران است» و بالاخره پایمال کننده قانون اساسی در مجلس شورا. همان مجلسی که اعضای آن برای محافظت قانون اساسی شرافت خود را و کتاب مقدس محمد (ص) ضامن داده اند حامی پیدا می کند.

ولی آیا غیر از این انتظاری داشتیم؟

به همان دلیل که امین السلطان با رای مجلس از فرنگستان مراجعت کرده، به همان دلیل که محمد علی میرزا صحیح و سالم از ایران بیرون رفت و پس از نقض عهد باز برای او حقوق معین کردند، به همان دلیل که روسای انقلاب مشروطیت نتوانستند عوامل استبداد را به وسیله چوبه دار در هم شکسته و رجال استبداد را محو و نابود کنند، به همان دلیل که پادشاهان ما شاه شهید و خاقان مغفور می شوند، به همان دلیل که در حضرت عبدالعظیم برای وثوق الدوله متحصن می شوند و پوست تخت آقای مدرس «مهاجر» برای زمامداری یک خائن امتحان داده در آن زاویه مقدسه پهن می شود، به همان دلیلی که

اشراف در حبس افتاده و معدوم نمی شوند، به همان دلیل که قوام الملک ها در صفحات جراید خادم (!) می شوند، به همان دلیل در مجلس شورا از وثوق الدوله حمایت می کنند.

البته در تبرئه و تطهیر وثوق الدوله خودداری نمی کنند، البته زمینه مراجعت او را به ایران فراهم می کنند، البته در فضای مقدس مجلس شورا فریادها بر له وثوق الدوله بلند می شود. مانع آن ها چیست؟

حس انتقام که به منزله روح اجتماع و نگاه دارنده نظام جامعه است از بین رفته و افراد نسبت به مسببین بدبختی خود فراموشکار و اغماض کننده هستند.

در آن روزی که کابینه تباه کار وثوق الدوله ساقط شده و خودش راه فرنگستان را پیش گرفته و رفت و فریاد خشم و غضب او را بدرقه کرد، محیط تهران و بلکه همه ایران پر بود از کلمات لعنت و نفرین.

ولی امروز ... آن فریادهای خشمگین چه شد؟ غیر از این است که خاموش شده و آن احساسات منهج [راه راست] سرد و افسرده گردیده است که دهان های آلوده جرات پیدا کرده اند در مجلس شورا - آری در مجلس شورا - از او دفاع می نمایند.

مضحک این است که سیئات [اعمال زشت] وثوق الدوله محتاج محکمه جنائی شده است، به یک نفر و کیلی که اسم وثوق الدوله را با جنایت ذکر کرده است تعرض کرده و دلیل و برهان می خواهند!

چه دلیلی از قرارداد ۱۹۱۹ روشن تر و قاطع تر؟

چه دلیلی بالاتر از حبس ها و تبعید هائی است که در کابینه و ثوق الدوله، جزء جریان های عادی و روزانه آن بود؟

چه دلیلی بالاتر از مسأله ۱۳۰۰۰۰ لیره است که امروز مدعی شده اند از آن پول برای دولت ملک خریده اند - برای دولتی که نمی تواند از خالصه جات خود استفاده نماید، خالصه درست کرده اند! چه دلیلی بالاتر از آن مواد صریح قانون اساسی است که در کابینه و ثوق الدوله پایمال گردیده است؟

عملیات یک روز زمامداری و ثوق الدوله برای یک ملت با شهادت و حقوق خواهی که راضی نیست آزادی او و حقوق او در معرض خرید و فروش و ملعبه مقاصد جاه طلبانه روسای خود شود، او را مستحق مرگ می نماید.

ایام حبس مردم بدون دلیل و بدون محاکمه، سلب آزادی افراد منور الفکر جامعه، سلب حق اقامت و حق سکنی برای نزدیک کردن یک زمامدار مملکت مشروطه به پای چوبه دار کافی نیست؟

آیا این همه مفت خور تهیه کردن، تهیه پارتی و پشتیبان، عرق پیشانی طبقه رنجبر و خون دل اطفال یتیم و زنان بیوه را به مصرف رسانیدن، برای محکومیت او کافی نیست؟

مضحک تر این است که شاهزاده نصرت الدوله می گوید باید محکمه جنایی حکم جنایت و ثوق الدوله را صادر کند!

مگر کسی گفته بود و ثوق الدوله از نقطه نظر قوانین مدنی جنایتکار است که اثبات آن محتاج به محکمه جنائی بوده است و ادعای آن از عهده یک نفر وکیل ملت خارج باشد!

و ثوق الدوله نسبت به وطن جنایت کرده و نسبت به جامعه خیانت ورزیده است. شرع سیاست و ثوق الدوله را جانی می داند، حقوق هیأت اجتماعیه او را محکوم به مرگ و فنا می داند.

افکار عامه و احساسات عناصر ملی محکمه و ثوق الدوله و امثال او می باشد، محکمه جنائی چیست؟ این مغالطه [دلیل سست و غلط آوردن] و خلط مبحث [کلامی را با سفسطه با کلام دیگری همراه کردن] اگر در پارک فرمانیه مطرح می شد یا بر سر چهار سو کوچک به میان می آمد چندان محل تعجب و مورد ایراد نبود، ولی در مجلس شورا با حضور نمایندگان، خیلی انسان را متحیر می کند و جز این که تصور کنیم حامیان و ثوق الدوله خیال می کنند قوه ممیزه از مردم سلب شده است قضیه راه حل دیگری ندارد.

شاید هم تا یک درجه حق با آن ها باشد. سکوت و کلای ملت در مقابل نعره های شاهزاده نصرت الدوله و مخصوصاً سکوت آقای مدرس که سابقاً هر چه کلمه زشت و جمله های نفرت انگیز در خاطر داشت نسبت به و ثوق الدوله استعمال می کرد و اینک نه تنها ساکت نشسته و بلکه منزل بیلاقی خود را نیز پارک فرمانیه معین نموده است، آن ها را جری و به تطهیر و ثوق الدوله امیدوار نموده است.

عطف توجه مجلس شورا نسبت به شهریه های دوره فترت به آن ها فهمانیده است که خراب کاری های دوره فترت ممکن است با عفو و اغماض پذیرفته شود.

این است حال اسفناک کنونی. ما ابدا از شاهزاده نصرت الدوله یا امثال او یا مزدور های او منتظر غیر از این نیستیم و به آن ها ایرادی نداریم.

ما اگر ایرادی داشته باشیم به وکلای صالح و بی غرض مجلس شورا است، که نباید اجازه بدهند بر باد دهنده قانون اساسی در حضور آن ها مدافعه شود.

ما اگر ایرادی داریم به افراد صالح و به عناصر ملی است، که با سکوت و خاموشی خود و کلا را از مدافعه حقوق آن ها دلسرد نموده است.

ما اگر ایرادی داشته باشیم به رفقای خود ماست، که حس انتقام ندارند در صورتی که فقط با داشتن آن عظمت و بزرگواری یک ملتی ممکن است محفوظ بماند و به همین مناسبت ناچاریم در این زمینه مطالعاتی کرده و بزودی به خوانندگان «شفق سرخ» تقدیم نمائیم.

عفو و اغماض جنایت است

و «فی القصاص حیات»

در میان اخلاق و روحیات بشر یک دسته ملکاتی [کیفیات راسخه نفسانی که از انواع مقوله کیف اند] موجود است که هر چند از نقطه نظر سلوک و معاشرت، یعنی در رفتار افراد نسبت به یکدیگر، مستحسن [پسندیده] و جزء فضائل به شمار می رود، ولی از لحاظ علم اجتماع و خیر جامعه یکی از مهیب ترین رضائل [پستی ها] و عامل نیرومندی است در انحطاط اجتماعی.

عفو و اغماض نسبت به گناهکاران

البته اگر کسی نسبت به انسان بدی کرد، مقتضی انسانیت این است که او را عفو نمود. رحم و شفقت در این موارد بسیار پسندیده و مستحسن است و علمای اخلاق آن را یکی از ملکات فاضله می دانند، ولی در خصوص مسائل اجتماعی این طور نیست. عفو و اغماض نسبت به گناهکاران بر حسب مطالعات اجتماعی یکی از مهیب ترین جرائم شناخته می شود.

اگر کسی با آزادی و حقوق اجتماعی یک ملت بازی کرد، اگر کسی به وطن و به جامعه خود خیانت کرد، اگر کسی قوانین موضوعه

یک مملکتی را در آستانه جاه طلبی و منافع شخصی قربانی کرد، یک چنین شخصی قابل ترحم و شفقت نیست.

شفقت در موضوع این گونه افراد خیانت به هیأت اجتماعی است. حیات و سعادت یک دسته میلیونی مستلزم این است که این گونه اشخاص را با مرگ و اعدام دست به گریبان نمود.

اگر غیر از این ترتیب رفتار شود بزودی رشته انتظام از هم گسیخته دزدان کاروان تمدن به راه زنی مشغول می شوند.

اگر قصاص نسبت به مجرمین اجتماعی معمول نگردد هوش های تند، بازوهای توانا، و مدارک بزرگ به جای خدمت به عمران و آبادانی مملکت، موجبات بدبختی و آشفته‌گی فراهم ساخته و هر روز در هر یک از نواحی مملکت دزد، یاغی، قطاع‌الطریق [راهزن]، خائن، وطن فروش و پایمال کننده حقوق اجتماعی نشو و نما یافته و روز به روز بر عده آن ها افزوده می شود.

ممالکی که اصل قصاص و مجازات در آن جاری نشده و برای خیانتکاران مرگ های مهیب و مدهش تدارک نگردیده است، یک ماشین حیرت انگیزی است در ایجاد خائن، و یک مدرسه فعالی است در پرورش افراد دزد یاغی.

شاید کسی نباشد که برای فداکاری و صحت عمل کنسول های جمهوری روم حسرت نداشته و آرزوی یک جامعه به آن انتظام و به آن قوت و توانائی را برای وطن خود ننماید.

شاید از مقایسه تاریخ ایران و تاریخ بسیاری از ملل راقیه [بالا رونده، بر شونده] نتوانیم خود را از حیرت و تعجب معاف داریم،

زیرا در تاریخ آن‌ها کم‌تر از این آشفتگی‌ها و پریشانی‌ها، حوادث طغیان و یاغی‌گری، دزدی‌ها و راهزنی‌هایی که تاریخ زندگانی ما را، مخصوصاً قسمت اخیر آن را پر کرده است، مشاهده می‌نمائیم.

به عقیده ما این‌ها نتیجه یک خلق ناپسند شومی است که متاسفانه با تعالیم پی‌در پی متصوفین و درویش مسلک‌ها، رفته رفته جزء ملکات راسخه ما گردیده است و آن عفو و اغماض است به گناهکاران.

عفو و اغماض از مجرمین سبب بزرگ‌ترین فلاکت‌ها و بدبختی‌ها گردیده است.

عفو و اغماض، ایران را به یک ویرانه موحش پر از دزد و جانی نموده است.

عفو و اغماض، به روسای ایلات اجازه طغیان و یاغی‌گری داده است.

عفو و اغماض هر کسی را که بتواند مسلح شده و چند نفر مسلح را با خود همراه نماید برای دزدی و راهزنی جری نموده است.

عفو و اغماض به عوامل استبداد و درباریان جنایتکار محمد علی میرزا و مظفرالدین شاه اجازه داده است که در مشروطیت هم زمامدار جامعه، و در بهارستان و کیل، و در عمارت دربار وزیر، و در ایالات و ولایات حاکم و والی، و بالاخره در احزاب لیبر باشند.

عفو و اغماض کپیۀ [نسخه] های ثانی و ثالث و رابع ناصرالملک را در ایران به وجود آورده است.

عفو و اغماض و ثوق الدوله را خائن و جانی نمود و همین عفو و اغماض است که به عناصر حریص و جاه طلب اجازه می دهد زندگانی و ثوق الدوله ها را دستور ارتقاء خود قرار دهند.

اگر حس انتقام بود و مبادی انقلاب حقیقتاً زمامدار ارواح مردم آن دوره بود هیچ وقت محمد علی میرزا به ایران مراجعت نمی کرد و آن همه خسارات را به مردم تحمیل نمی نمود، همچنانی که نیکلا و عبد الحمید بر نگشتند.

اگر ناصر الملک در معرض مؤاخذه و بازخواست در می آمد به طور قطع و ثوق الدوله در پایمال کردن حقوق جامعه این قدر جری نمی شد.

اگر و ثوق الدوله را به کیفر اعمال سیاه خود به پای چوبه دار می بردند امروز کسی جرات نمی کرد در مجلس شورا و یا در صفحات جراید از او مدافعه نماید.

اگر به اعمال قائم مقام در استرآباد رسیدگی می شد، ضجه اهالی کردستان بر ضد او سامعه ما را خسته نمی کرد.

علی مردان و شیخ علی خان بیرانوند که دیروز یک قسمت مهم مملکت را در معرض نهب [چپاول، تاراج] و غارت در آورده و کرور [پانصد هزار] ها اموال و هستی مردم را به باد فنا داده بود، و ناله اهالی کمره، کلیسا، یکان، نهاوند و غیره با یک ظنین ماتمناکی در فضای ایران پیچیده بود، امروز مستظهر [پشت گرم] به مراحم (!) دولت می شوند.

آیا این مراحم دولت سرمشق عملی نیست برای سایر روسای ایلات، و یک دستور تمرّد و طغیان به شمار نمی رود؟

چه بهتر از این که انسان یک مدتی دست تطاول و تعدی به حقوق مردم گشوده، آسایش و سعادت هزارها افراد بشر را صرف شهوات خود نماید، و در نتیجه ناز شست گرفته و به مراحم دولت و به مراحم دولت مستظهر گردد.

سیمیتقوها در نتیجه این سیاست های غلط قوت گرفته و وثوق الدوله بر اثر این عاطفه شوم نشو و نما یافته و اشخاص بد نام اداری به واسطه فقدان اصل مجازات روز افزون می شود و در نتیجه نبودن حس انتقام در جامعه هر روز یکی از جنایت کاران اجتماعی یا در مجلس و یا در صفحات جراید تطهیر می شوند.

«شفق سرخ»

شماره ۶۰

سه شنبه، ۲۴ اسد [مرداد] ۱۳۰۱

۲۱ ذیحجه الحرام ۱۳۴۰

۱۵ اوت ۱۹۲۲

(از اخبار مهمه داخله):

تصرف چهریق

به موجب تلگرافی که رئیس کل قوای آذربایجان به وزارت جنگ شب دوشنبه مخابره کرده است قوای دولتی در روز شنبه ۲ برج اسد [مرداد]، قلعه چهریق - آن لانه شرارت پروری که بنگاه جنایات بود- را تصرف نموده، توپ ها و مترالیوز [شصت تیر] هایی که تا کنون از قوای دولتی به تصرف آن ها در آمده بود مسترد داشتند.

شاید زائد باشد اگر بگوئیم خبر فوق برای همه مردم و مخصوصاً اشخاصی که به عظمت و بزرگی ایران علاقه دارند مسرت بارترین خبرها و فرح بخش ترین شایعات است، زیرا سیمیتقو برای ایران خیلی خطرناک بود و ایام شرارت او طولانی. اخیراً شایعاتی از طرف دشمنان ما در افواه [دهان ها] انداخته بود، که دولت خیال دارد استقلال داخلی به آن ها بدهد. اگر چه تلفظ به این شایعه بی اساس هم به عقیده ما خیانت بود، ولی مع ذلک دشمنان ما در لاینحل ماندن قضیه او را یک زمینه مناسبی برای پروپاگاندا این قضایا دانسته بودند.

به هر حال، سیمیتقو رفت، ولی هنوز زنده است و زمینه اخلاق این مرکز جنایت پرور برای عفو و اغماض خیلی حاضر است.

سیمیتقو را به هر قیمتی هست باید کشت تا به سایر متمرذین
فهمانید که دوره خودسری و طغیان خاتمه یافته است.

سیمیتقو رفت، ولی باید که لکه جنایت او را با خون شست و
شو کرد.

سیمیتقو رفت، ولی باید زمینه معاودت [برگشتن] او را بکلی از
بین برد. باید لانه شرارت او را ویران کرد. باید تکیه گاه او را از هستی
ساقط نمود. صریح تر بگوئیم، باید از طایفه شکاک غیر از زن و اطفال
خردسال کسی باقی نماند که دو روز دیگر اسماعیل آقا مراجعت کرده
و بر اطراف وی جمع شده تجدید مطلع نمایند.

در این جاست که عفو و اغماض جنایت است؛ در این مورد
است که حتی به اسرا هم نباید رحم کرد.

به عقیده ما باید خطه آذربایجان را از خون اکراد رنگین
کرد و از طایفه شکاک غیر از مثنی زن و اطفال چیزی باقی نگذاشت،
و به سیمیتقو های جنوب فهمانید که آلت دست اجانب شدن و وطن
فروشی کردن برای هر کسی گران تمام می شود.

دومین مقاله از شماره ۶۰:

کشتار هولناک در خاک بختیاری

خطر ظهور سیمیتقو ها در قسمت جنوب

صفحه خاک بختیاری از خون فرزندان وطن رنگین شد، دویست و پنجاه نفر را در خاک بختیاری قصابی کردند، نظامیانی را که مامور عربستان [خوزستان] بودند در آن جا قطعه قطعه نمودند.

بالاخره ملاقات سردار اقدس با خوانین بختیاری نتیجه خود را ظاهر ساخت - همان ملاقاتی که ما در شماره ۳۲ «شفق سرخ» نگاشته و نسبت به آن اظهار سوءظن نموده و آقای صمصام السلطنه در طی یک مکتوب و با ارسال سواد تلگراف خوانین بختیاری، آن را یک مسئله عادی و همیشگی گفته بودند.

سیمیتقو این دفعه از میان ایل بختیاری - همان ایلی که در مقابل افکار عامه حائز بلندترین مقام شده بود - سر به در آورده.

سیاست انگلیس این دفعه قیافه مهیب فتودالیته را از مرکز بختیاری ظاهر ساخت، تا کی باشد که از فارس هم به شکل قوام الملک ظاهر گردد.

بالاخره مسافرت معین الاسلام بهبهانی از طرف قوام الملک به بهبهان و ملاقات با روسای بختیاری یکی از نتایج خود را ظاهر ساخت.

نمی دانیم دولت خواب است و این دست قهار و خون آلودی که از سواحل اقیانوس آتلانتیک بیرون آمده و در میان ایلات و عشایر مرگ خیز ترین رل را بازی می کند، مشاهده نمی کند؟

به قدری که سیاست دولت مشارالیه‌ها در دنیا ضعیف و نفوذ اخلاقی آن در ایران کم تر می شود، بازی های خطرناک تری را با مقدرات ما شروع می نماید.

شاید همه آن اشخاصی که در جریان های داخلی عمیق و از اوضاع جاریه به خوبی مستحضرند می دانند وقتی که وزارت جنگ تصمیم گرفت یک عده سیصد نفری نظامی به عربستان [خوزستان] اعزام دارد از طرف انگلیس ها چه اشکالاتی برای دولت پیدا شد.

سفارت انگلیس با رئیس الوزرای وقت و وزارت جنگ برای منصرف ساختن دولت از اعزام قشون به صفحه خوزستان وارد مذاکره شده و بالاخره منجر به تشدد و تعرض گردید، ولی خوشبختانه این دفعه بر خلاف سابق خشونت و تشدد آقایان نتوانست تصمیم دولت را متزلزل کند و عربه سفارت نتوانست از اعزام قشون ممانعت نماید.

اما سیاست دولت مشارالیه‌ها هیچ وقت با این گونه نا موفقیت ها از بین نمی رود؛ دولت را نتوانسته از اعزام قشون منصرف نماید، ولی به سهولت توانستند این عده را در خاک بختیاری قصابی کنند.

معدوم شدن سیصد نفر اهمیتی ندارد. در آستانه عظمت و اقتدار ایران ما باید قربانی های سنگین تر و خونین تری بدهیم، ولی آیا دولت برای جلوگیری از نظایر این فاجعه فکری اندیشیده است؟

کشتار برادران نظامی ما دیباچه یک کتاب مفصلی است که سیاست انگلیس عهده دار است تمام فصول آن را برای ما بخواند.

این رشته از اقداماتی است که برای اجرای آن نقشه خطرناکی که از بعد از سقوط کابینه و ثوق الدوله و مردن قرارداد و مخصوصاً از یک سال و نیم به این طرف در مخیله سیاستمداران انگلیس پرورش یافته است.

تجزیه و قطعه قطعه کردن ایران

روی این زمینه مدتی است مشغول کار هستند. در صفحه کردستان، آذربایجان، حدود غرب، و خطه جنوب مزدوران آن‌ها مدتی است مشغول تکاپو هستند.

بعد از این که آقای و ثوق الدوله از این مملکت رخت بر بست و به اروپا رفت و بالطبع سیاست او - سیاستی که با خفه کردن افکار عمومی، محدود کردن مطبوعات، تبعید، و حبس احرار به وجود آمده بود از بین رفت، و عکس العمل سیاست سابق در محیط اجتماعی ظاهر گردید. یعنی افکار عمومی یک جریان شدیدی را بر ضد دیپلماسی انگلیس پیدا کرد - افکار دوربین و دماغ‌های مآل اندیش حدس می‌زدند که انگلیس نمی‌تواند به طور عادی محو سیاست و نفوذ خود را مشاهده نماید و البته تشبثات [دست آویختن‌های] مهیبی خواهد نمود.

بعد از سقوط حکومت آقای آقا سید ضیاء الدین و خاتمه یافتن انتظارات و توقعاتی که ممکن بود از کابینه مزبوره داشته باشند و مخصوصاً بعد از این که افکار عمومی برای بقای آرمیتاژ اسمیت، کلنل اسمایس و پلیس جنوب هیچ گونه زمینه مساعدی باقی نگذاشت، این حدس قوی‌تر شد.

در همان اثنائی که افکار عمومی با یک حرارت و هیجان شدید در ایران اظهار تنفر از سیاست انگلیس می کرد، و در همان حینی که مسأله انحلال پلیس جنوب و کوتاه کردن دست آرمیتاژ اسمیت و اسمایس از مالیه و نظام صورت می گرفت، یک سکوت و آرامشی بر سفارت انگلیس و عناصر مزدور آن ها مستولی شده بود که پیش از هر چیزی افکار مآل اندیش را به وحشت می انداخت. زیرا می دانستند این آرامش مقدمه یک جنبش مدهشی خواهد بود و عقب افتادن سیاست دولت مشارالیه در تهران و در دربار، همیشه مستلزم عملیات شدیدی در سایر نواحی ایران می باشد.

این پیش گوئی پس از دادن امتیاز نفت شمال به استاندارد اوپل و عقیم ماندن نوت [یادداشت] دولت انگلیس و اصرار مجلس و دولت و احزاب و جراید و مخصوصاً احرار و ملیون در عدم شرکت انگلیسی ها در نفت شمال رفته رفته واقعیت پیدا کرد.

اخبار متوالی فارس و کردستان و آذربایجان و کرمانشاه قیافه این سیاست خطرناک را روز به روز واضح تر ساخت.

مسافرت های مستر جیک به ایالات، ضدیت های قوام الملک با سردار عشایر، ملاقات سردار اقدس با خوانین بختیاری، قاطر خریدن «نول» در لرستان (!)، جریده نگاری مستر سون در کردستان، مسافرت «کربن هوس» در حدود غرب، گرفتاری بعضی از جاسوس های سیمیتقو به دست نظامیان ایران در آذربایجان و استنطاق آن ها، مسافرت آقای معین الاسلام بهبهانی از جانب قوام الملک به بهبهان و ملاقات با بعضی خوانین بختیاری که عکس مکتوب مشارالیه که به تهران هم رسیده است، پرده از روی کار برداشته و جریان پولتیک دولت انگلیس

را واضح ساخت و دیروز هم در خاک بختیاری یکی از آثار آن سیاست به معرض نمایش گذاشته شد.

ما در ظهور هر یک از مقدمات از ابراز سوء ظن خود داری نکرده و در اطراف این موضوع به طور تلمیح [اشاره کردن به سوی چیزی] یا تصریح کلماتی نگاشتیم، ولی سیاست تهاون [سستی و سهل انگاری] و مسامحه کاری و عدم مآل اندیشی که پرنسیپ همیشگی رجال ما محسوب می شود ترتیب اثری به آن نداده است.

وظیفه یک قلمی که برای خیر و صلاح عمومی به دست گرفته می شود این است که از نوشتن مضایقه نکند.

سیمیتقو خواهد مرد. مطابق انتظارات ما قوای دولتی شروع به پیشرفت گذاشت و باید در یک آینده نزدیکی این لوای سیاهی که در زیر سایه آن فجایع و جنایات پرورش می یابد سرنگون شود، ولی برای سیمیتقو های جنوب باید فکری اندیشید.

همه می دانند سیمیتقو یکی از پست ترین و ناتوان ترین روسای آذربایجان بوده و بدو امر شاید با هزار نفر با دو هزار نفر نظامی ممکن بوده آن ریشه فساد را بکلی قلع و قمع نمود، ولی منافع انگلیس در کابینه و ثوق الدوله نگذاشت او محو شود و برای یک همچو روزهایی او را ذخیره نموده و لدی الاقتضا [زمان مناسب] او را به درجه ای تقویت نموده که اینک محتاجیم ده هزار نفر قشون برای سرکوبی او به آذربایجان بفرستیم و پاک کردن این لکه سیاه از دامن قومیت ما محتاج مجاهدات عظیم و مخارج گزاف شده است.

آیا سیاست انگلیس از تجدید این بازی در جنوب خود داری
خواهد کرد؟

آیا دولت مطمئن است در قسمت جنوب به جای یک سیمیتقو
سه سیمیتقو ایجاد نخواهد شد؟

خیلی ساده لوحی لازم دارد که یک نفر سیاست مدار نسبت به
اوضاع حاضر جنوب این اندازه نیک بین باشد.

در صفحه جنوب اخگر های سوزانی موجود است که اگر یک
روز دست سیاست انگلیس به آن دامن زد شعله های سوزان آن کم تر
از آتشی که سیمیتقو افروخته است نخواهد بود.

اخیراً مکاتیب [نوشته های] زیاد از فارس رسیده است که ما
لازم می دانیم بعضی از آن ها را نشر و در موضوع جنوب مفصلاً وارد
بحث شویم.

پیشنهادهای سینکدر و استاندارد اویل

قریب دو ماه است که میان ارباب قلم، سیاست مآبان تهران، دلالان کار و سیاست، و نمایندگان محترم ملت یک مشاجره شدیدی راجع به امتیاز نفت شمال در جریان است، که در طول این مدت ما ساکت بوده و این کشمکش فکری را با یک دیده بی طرفانه نگاه کرده ایم.

هر چند این رویه موجب اعتراض بعضی از رفقا شده و انتقادهای زیادی را متوجه ما نموده، ولی ما در پیشگاه وجدان خود خجل نبودیم، زیرا در عین حالی که میل داشتیم در یک محیط تهمت پروری قلم خود را از آلودگی ها منزله نگه داریم، از ذکر کلیات و حقایقی که شاید کسی منکر آن نبود و حتی دهان های غرض آلوده هم نتوانست بر ضد آن کلمه ای بگوید، خودداری نکرده ایم.

آری ما عقاید بی طرفانه خود را گفتیم و خوشبختانه در تاریخی بود که نمایندگان «سینکدر» یا هنوز به تهران نرسیده بودند و یا این که ما اسم آن ها را نشنیده بودیم و برای استاندارد اویل هم هنوز حامیان و مدافعین سختی پیدا نشده بودند.

دیگر لزومی نداشت وارد قضایای جزئی شده و مثل سایرین با اصول هو کردن جنبه های حقیر و غرض خیز قضیه را دنبال نمائیم.

با قضایایی که سعادت و شقاوت [بدبختی] یک جامعه به آن مربوط است نمی شود شوخی کرد. با پیش آمد هائی که حیات اقتصادی و سیاسی یک مملکت تا اندازه ای بدان مربوط است نمی توان بازی کرد. خیلی تهور و بی مبالاتی لازم دارد که دست یک نویسنده در اظهار عقیده نسبت به این گونه مسائل مهم حیاتی مرتعش نشود. مبنی بر همین ملاحظات بود که تا چهارشنبه گذشته که دو پیشنهاد سینکلو و استاندارد اوایل به مجلس آمد ما ساکت بوده و در شماره روز پنجشنبه از دولت و مجلس شورا تقاضا کردیم که دو پیشنهاد مزبور را به افکار عمومی عرضه بدارند.

متأسفانه تا کنون دولت و مجلس ترتیب اثری به آن تقاضای مشروع که ابداً مانعی برای آن تصور نمی کنیم نداده اند.

آیا استنکاف آنان از مطرح کردن آن ها در پیشگاه افکار متفکرین مبتنی بر چه نظریات یا احتیاط کاری هائی بوده است، عجلتاً از موضوع بحث خارج است، ولی چون ما اولین کسی بودیم که تقاضا کردیم پیشنهاد های دو کمپانی به معرض افکار متنورین درآید، ناچاریم مجلس شورا و هیأت دولت را در این غفلت یا تغفل ملامت نمائیم.

پیشنهاد های راجع به این گونه مسائل مهم و مسأله امتیاز دادن به اجانب همیشه دارای دو جنبه است: سیاسی و اقتصادی. و بدیهی است در ممالکی که افراد ملت نسبت به استقلال و شرافت ملی خود علاقمند هستند ملاحظه جنبه سیاسی قضایا مقدم بر ملاحظات اقتصادی نیست، و جنبه اقتصادی آن قضایا محتاج مطالعات فنی و اظهارات ارباب خبره و

اطلاع است. همچنان که در ملاحظات سیاسی احساسات ذی قدر و ذی قیمت است، به همان نکات اقتصادی و ترجیح شرایط هر یک از دو کمپانی (از این نقطه نظر) با احساس خشک و خالی صورت پذیر نمی شود.

اگر کمیسیون دوازده نفری مرکب بود از برجسته ترین عناصر ملی و در عین حال مطلع و بصیر نسبت به اوضاع نفت و تشخیص دقیق مسأله از لحاظ اقتصادی و صرفه ایران، ما دولت را ذی حق می دانستیم که از تقدیم پیشنهاد های مزبوره به افکار عمومی استنکاف [امتناع، سرپیچی] ورزد، ولی متأسفانه با این که نظریات سوئی نسبت به اغلب از اعضای کمیسیون نداریم، نمی توانیم نظریات کمیسیون را یگانه راه حل قضیه بدانیم.

در خارج از مجلس و از کمیسیون نفت اطلاع و بصیرت [بینایی] فکر و عقیده و معلومات فنی خیلی بیش تر موجود است، و شاید صحیح باشد اگر بگوئیم در میان اعضاء کمیسیون، اشخاصی که کم ترین بصیرتی نسبت به اوضاع معادن نفت دنیا، شرایط استخراج آن ها، و این که آیا حد وسط مخارج استخراج نفت در معادن مختلف چیست، و آیا نفت شمال ممکن است نظیر کدام یک از معادن باشد، داشته باشند.

و همچنین استنباطات و مطالعات و تدقیقات [باریک بینی ها] به وسیله متفکرین و نویسندگان خارج از پارلمان بهتر می تواند مطالب را واضح بنماید و به واسطه بحث و تنقیب [بررسی راه ها] و انتقاد نکات دقیق پیشنهاد ها نواقص و معایب هر یک از آن ها بهتر آشکار می شود. از این رو بر دولت و مجلس لازم است به فوریت هر دو پیشنهاد های مزبوره را چاپ و به افکار عمومی عرضه بدارند. و خاطر معترضین

محترم خود را متذکر می شویم که قبل از مطالعه در پیشنهادهای مزبور اگر سطری در ترجیح هر یک از این دو کمپانی بنگاریم جز آن که حمل بر غرض شود هیچ نتیجه ندارد.

«شفق سرخ»

شماره ۶۲

یکشنبه، ۲۹ اسد [مرداد] ۱۳۰۱

۲۶ ذیحجه الحرام ۱۳۴۰

۲۰ اوت ۱۹۲۲

از اخبار مهمه داخله:

تحصن در بهارستان

معلمین روز پنجشنبه به دار الشورای ملی متحصن شده اند، یعنی از گرسنگی به مجلس شورا پناهنده شده اند.

بالاخره فرط فلاکت و استیصال، کار عالی ترین طبقات و محترم ترین اصناف را به این جا کشانیده است که به دار الشورا متحصن شده و تقاضای حقوق هفت ماه گذشته خود را بنمایند.

خوب است آقایانی که طرفدار شهریه اعیان و بزرگان و شاهزادگان اند عبرت بگیرند.

شنیده می شود آقای رئیس الوزرا وعده داده اند که ده هزار تومان به آن ها بدهند، ولی آیا ده هزار تومان برای رفع پریشانی و بدبختی این همه معلم که کمر آن ها در زیر بار قروض سنگین خم شده است کافی است؟

بدیهی است نه. از این رو معلمین قبول نکرده و هنوز بر حال تحصن باقی هستند.

ما چون امیدواریم هیأت محترم دولت و مجلس شورا به عظمت مقام تعلیم کاملاً پی برده و بزودی وسیله ترضیه [رضایت] خاطر و تامین

حیات و زندگانی آن‌ها را فراهم و نظر به ضیق صفحات در این شماره از تعقیب این مسأله صرف نظر کرده اگر تا روز دوشنبه این مشکل را حل نکردند وظیفه وجدانی ما را هم با آن‌ها هم آهنگ خواهد کرد.

دومین مقاله از شماره ۶۲:

در آستانه عظمت و اقتدار – (۱)

خونریزی مقدس است و این لکه‌های سیاهی که دامن قومیت ما را ننگین کرده است جز با خون شست و شو نمی‌شود.

در هر محیطی که خون ناپاک ریخته نشود بالاخره خون جامعه فاسد شده و محیط با خطرهایی مواجه می‌شود که بدبختانه ما امروز مواجه شده‌ایم. باید خون ریخت و بر آستانه عظمت و شوکت ایران باید قربانی‌های زیادی تقدیم نمود.

باید خون ریخت

هر دستی که به اسم اصلاح از آستین بیرون می‌آید باید تا مرفق [آرنج] به خون گناهکاران آلوده شود.

هر نهضتی که بخواهد غبار مذلت را از دامان این جامعه تکان داده و خاک خمول [بی‌نام و نشان شدن] و خیانت را از فرق جامعه پاک کند، باید جمله فوق را سر لوحه مرام خود قرار دهد.

از امروز باید نوشت و به نهضت کنندگان آتیه دستور العمل داد، اگر امروز با نظر موهون و لبخند استهزا این جمله را بخوانند قیمت آن در نظر تاریخ و در پیشگاه حقایق گیتی از دست نخواهد رفت.

این را ما پیشنهاد نمی کنیم، تاریخ خون آلود گیتی، فلسفه های اجتماعی، تجربیات تلخ و ناگواری که بر صفحات عمر بشر ثبت شده است، به ما دستور العمل داده است.

نویسندگان فقط مترجم حوادث، شارح حقایق، بیان کننده گفته های پر از تجربه و امتحان گذشتگان هستند. صفحات تاریخ را ورق بزنید سطور درخشان و متأللاً [تابان] آن را آلوده به خون خواهید یافت.

به تاریخ عظمت و اقتدار مراجعه کنید، بنیان آن را روی خون مشاهده خواهید نمود. دور تمامی افتخارات و شرافت های ملی را فقط در میان دریای موج خون مشاهده خواهید کرد.

آزادی، محبوب ترین رب النوع های بشر و دلنواز ترین معشوقه های جامعه انسانی زائیده خون و از مشیمه [پرده ای که کودک در شکم مادر در آن قرار دارد] جامعه خونریزی به وجود آمده است.

خونریزی خیلی بد است، مخالف عواطف رقیق و احساسات عالیه است، ولی چاره چیست؟ جز با خونریزی، دزدان اجتماع دست از شرارت بر نمی دارند. جز با خون ریزی حیات و آسایش یک جامعه تامین نمی شود. جز با خون لکه شرارت و خیانت از دامن جامعه محو نمی شود.

جنگ و کشتار بد است، تجهیز قوا، نگاه داشتن هزارها افراد مسلح، مخالف اخلاق و اقتصاد است، ولی چاره چیست؟ جنون مستعمرات داری و نبرد اقتصادی دنیا را به شکل میدان جنگ و عرصه مرگ خیز نبرد شبیه کرده، و ملل ناچارند با آتش و آهن از موجودیت خود دفاع کنند.

می گویند ابو مسلم خراسانی ۶۰۰،۰۰۰ نفر آدم کشت. آیا برای سرنگون کردن رایت [درفش، پرچم] سلطنت بنی امیه و تأسیس دولت با عظمت عباسی جز خون ریختن چاره ای بود؟

اخلاق مآب ها از «روبسپیر» یا «مارا» یا «سن ژوست» انتقاد می کنند، وقایع خونین انقلاب فرانسه را با نظر نفرت نگاه می نمایند، رجال مومن و با عقیده دوره انقلاب را ملامت می کنند، ولی آیا دربار جنایتکار لوئی شانزده و حرص و آژ اشراف و روحانیون فرانسه، غیر از این که در میان امواج خون آخرین تشنجات دوره حیات را زده بمیرند، چاره دیگری داشت و آیا بعد از کشته شدن بزرگ ترین عوامل خونریزی (روبسپیر)، ارتجاع و استبداد آزادی و مساوات را تهدید نکرد و فرانسه دوره خونریزی، بزرگ تر و با حشمت تر فرانسه عصر هیأت مدیره به شمار نمی رود؟!

مرگ نیکلای دوم و فامیلش را افکار کهنه که تا اعماقش از ستایش و پرستش این خدایان زمینی سیراب شده است با فصاحت و بلاغت زیادی یکی از فجایع حزن انگیز جلوه داده و با بیانات گریه انگیزی برای ما شرح می دهند.

ولی آیا بر اشخاصی که در هر نفسی مرتکب جنایت می شدند و سعادت صد میلیون نفوس بشری را فدای هوای نفس خود می کنند مرگ زیاد است؟ و آیا زمامداران انقلاب سوسیالیستی جز افراط در خون ریزی می توانستند قصر عظمت و تفرعن درباریان و اشراف و بورژوازها را منهدم نموده و بر روی خرابه های آن بنائی که سعادت طبقه رنجبر نسبتاً در آن بهتر تامین می شود، بنا نمایند؟

همچنانی که عظمت و شرافت ملل دنیا با خون در صفحات تاریخ ثبت شده، فنا و زوال آن ها نیز با خمود [خاموش شدن]، خمول [بی نام و نشان شدن]، تصوف، عفو و اغماض مقارن می باشد.

ما اگر بخواهیم رخت از این ورطه [گرداب] هولناک بیرون کشیم، این اختلاف و پریشانی خاتمه یابد، اجنبی در مملکت ما مزدور پیدا نکند، برای مبلغ های جزئی و بی قابلیت هر روز وطن در معرض بیع و فروش در نیاید، و این همه عناصر اجنبی پرست در آن جا ظاهر نشوند، باید اصل اعدام را با نهایت شمول در مملکت خود مجری داریم - آن هم نه تنها نسبت به جنایت کاران آتی، بلکه خیانت کاران گذشته را نیز تحت محاکمه در آورده یکی بعد از دیگری با کمال قساوت و بی اعتنائی اعدام کنند.

اگر یک روزی دو نفر به جرم خارجه پرستی در تهران اعدام شدند، اگر یک روزی دو نفر رئیس ایل به جرم عدم اطاعت از دولت به دیار نیستی رفتند، شما می توانید مطمئن شوید که داوطلبان شغل و ریاست برای تامین مقاصد شوم خود به سفارت خانه ها تکیه نمی کنند، و هر قونسول بی کفایت اجنبی نمی تواند روسای ایلات را بر علیه دولت تحریک نماید.

کثرت مندرجات و طول نگارش آقای نفیسی اجازه نمی دهد که در همین شماره مقاله را ختم نمائیم. لذا، مابقی را در شماره آتیه بخوانید.

«شفق سرخ»

شماره: ۶۳

سه شنبه، ۳۰ اسد [مرداد] ۱۳۰۱

۲۸ ذیحجه الحرام ۱۳۴۰

۲۲ اوت ۱۹۲۲

در آستانه عظمت و اقتدار - (۲)

خیلی تاسف انگیز است که یکی از بدیهیات موضوع بحث انسان واقع شود و برای اثبات نظریه خود تاریخ روم یا انقلاب فرانسه را دلیل بیاورد.

بعد از آن که سرمقاله شماره گذشته از تحت طبع بیرون آمد و بر خلاف معمول آن را خواندم خیلی تعجب کردم که مسأله قصاص، اعدام خائنین، ریختن خون گناهکاران محتاج دلیل و برهان نیست.

آیا زندگانی بدون خونریزی متصور است، آن هم در یک دنیائی که دست تطاول و تعدی ملل نسبت به یکدیگر و افراد نسبت به افراد از آستین بیرون آمده است؟

مسأله قصاص و مجازات افراد متعدی، یکی از نوامیس طبیعی است که حتی وحشی های استرالیا و کنگو نیز بدان عمل می کنند. آیا این مسأله بدیهی و این حقیقت انکار ناپذیر، محتاج نگارش سرمقاله بود؟

آری محتاج نوشتن بود و خیلی هم شایسته شرح و بسط و سزاوار تتبع. عرفان، پاکی، تصوف، گذشت (!)، فراموشکاری، عاطفه، رحم و شفقت (!)، بی اعتنائی نسبت به حقوق انس و الفت، به ظلم و تعدی، و بالاخره مردن حس انتقام و کرخ شدن اعصاب فشار دیده،

جنایت کاران را جری کرده و دست بی رحم آن ها را بر نوامیس و شئون اجتماعی ما مسلط ساخته است.

حکام در ولایات مطلق العنان، ضجه و شکایت ستم دیدگان سامعه ما را به ستوه آورده، روسای نظمیه، امنای مالیه، قاضیان عدلیه، و بالاخره تمام آن کسانی که موظف به اجرای عدالت و حفظ حقوق مردم هستند، غیر از ازدیاد بدبختی، غیر از ازدیاد ظلم، غیر از به فریاد آوردن مردم، غیر از فرو نشاندن آتش حرص و شهوت خود، غیر از تامین معاش آتیه و تهیه وسایل تجمل خود، کاری نکردند.

بعضی روسای ایلات رفته رفته شهامت و غیرت و وطن پرستی را فراموش کرده و در خدمت به سیاست بیگانگان بر یکدیگر سبقت می جویند. آن هائی که هنوز حاضر نشده اند پیشانی شرافتمند خود را بر استان اجانب فرود آورده و بزرگواری ملت خود را با مستی لیره معاوضه کنند در نظر وزرای تهران چندان وزنی نداشته و موجودیت آن ها از طرف دسایس بیگانگان در معرض تهدید است.

خائنین تهران به قیمت جنایت های خود پارک های فخریه و قصور عالیه بنا کرده و در آغوش این عمارت های مزین باشکوه مشغول خوش گذرانی و تهیه وسایل جنایت های جدید هستند.

جنایت کاران اجتماعی نه تنها به مجازات نرسیدند بلکه هر روز به آب رشوه، غسل تعمید یافته تطهیر می شوند؛ وثوق الدوله تطهیر می شود، قوام الملک و وطن پرست. شاید فردا هم در یکی از جراید مرکز، عکس سردار اقدس را با عبارت «قلم ما از شرح خدمات این یگانه سردار ملی پاک زاد عاجز است»، در یکی از صفحات جراید مرکز بخوانید.

یک ملتی که تا این درجه فاقد حس انتقام باشد، یک ملتی که هادیان افکار او تا این درجه بی عقیده و گدا و متملق و شاعر و کاسب و پول پرست باشد، یک ملتی که تا این درجه فاقد قضاوت و حکمیت نسبت به افراد متعددی [ستمگر] خود بوده باشد، یک ملتی که نمایندگان آن با قلب لرزان و دست مرتعش قلم روی حقوق مفت خوری بکشد، یک ملتی که رئیس مجلس آن بر خلاف جراید پاکدامن ملی، به قوام الملک تسلیت بنویسد و مندرجات جراید را بی اهمیت بگوید، البته هر روز یک وثوق الدوله بر راس آن ها قرار گرفته، قرار داد می بندد.

البته باید منتظر باشد هر روز یک سیمیتقو پیدا شده و سه هزار زن ایرانی را در یک محوطه جمع نموده و از میان آن ها سیصد نفر دوشیزه و زن جوان انتخاب کرده همراه خود ببرد.

البته باید منتظر اکراد و الوار باشد که هر روز بلاد بی صاحب ایران را در معرض نهب [تاراج] و غارت در آورده بالاخره برای آن ها خلعت تقاضا شود.

البته باید منتظر باشد که حکام نواحی دور دست و پایمال با هستی مردم بازی کنند.

البته باید منتظر باشد در شانزده سال دوره مشروطیت شانزده هزار نفر اشراف از راه ماموریت دولتی بر عده اشراف سابق افزوده شود.

البته باید منتظر باشد چهار برابر دوره استبداد مالیات بدهد و بالاخره خزانه تهی تر، سرباز و معلم گرسنه تر باشد.

بالاخره یک همچو ملتی مستحق مرگ است و فقط چیزی که او را زنده می تواند کرد خونریزی و مجازات گناهکاران است.

یکی از رفقا، بعد از انتشار مقاله آقای عشقی در تحت عنوان «پیشنهاد خونریزی» به ما می نویسد: این خونریزی را چه کسی بکند، ملتی که هنوز سواد ندارد و حقوق خودش را نمی داند، قابل پذیرفتن یک همچو دستورالعملی نیست ... الخ.

چه کسی خونریزی کند؟

هر کسی خون گناهکاران را بریزد شایسته تقدیس است، هر کسی برای خائنین در این مرز و بوم ویران یک میز محاکمه نصب کند، احیا کننده ملت است.

ما می دانیم این زمامداران، این وزرا، و این رجال دوره مشروطیت، کوچک تر از آن هستند که حتی اسم محاکمه را به زبان آورند. این ها محاکمه را تلفظ می کنند، ولی در مقابل یک جریده نگاری که قلم او برای نوشتن خیانت ها جسور و شجاع باشد.

این ها اعدام می کنند، ولی آن هایی را که متهم به عضویت کمیته مجازات بودند - همان کمیته ای که اگر در میان یک ملت با تقوی و با قضائی ظاهر می شد مجسمه اعضای آن را برای نمونه غیرت و فداکاری در موزه ها نصب می کردند.

آری ما متوقع نیستیم که رجال این دوره این لوای مقدس را بر دست گرفته و سر خائنین را پای آن نثار کنند. زیرا غالباً خود آنها آلوده و مجرم هستند. ما اگر چیزی می نویسیم برای رفقای پابرهنه، برادران رنجبر، افراد طبقه دوم، کسبه بازار و سایر اصناف است که از رنج و مشقت آنها عیش و تنعم طبقه عالیه تهیه شده است.

این وظیفه نویسندگان جوان است که افکار را برای یک نهضت خونین حاضر سازند.

وظیفه جراید ملی و افکار تند این است که توده را به حقوق خود آشنا نموده و به آنها بفهماند که دست های گناهکار با مقدرات آنها بازی می کنند.

چه کسی خونریزی می کند؟

همان کسی که تاج و تخت با عظمت بوربون ها را در میان امواج خون انداخت.

همان کسی که رمانوف ها را به موحش ترین و تاریک ترین لحد مذلت سپرد.

همان کسی که عظمت و جلال سلاطین مقتدری مثل اسادر و گیوم در مقابل اداره او یک بازیچه بیش نیست.

دولت های وقت به هیچ وجه مستحق ملامت نیستند. مستحق ملامت ما هستیم که از وظایف خود چشم پوشیده، به مداحی خائنین قلم فرسایی می کنیم.

مستحق ملامت جوان های منورالفکر طبقه دوم هستند که غیر از بستگی به اشراف نالایق برای خود راه معاشی تصور نمی کنند. در صورتی که اگر روی منافع طبقاتی دست اتحاد به یکدیگر بدهند می توانند به جای این اکتور های دوره مشروطیت نشسته و یک رل درخشانی در تاریخ تجدد ایران بازی کنند.

اگر در این ۱۶ سال نویسندگان، افکار عمومی را برای کینه جویی باز کرده حس انتقام را در نفوس مردم بیدار کرده بودند،

زامداران وقت نمی توانستند نسبت به خائنین این قدر مسامحه کار شوند.

اگر امروز افکار عمومی برای مجازات خائنین متهیج شود. خائنین به محاکمه و چوبه دار جذب خواهند شد.

از موضوع دور افتادیم و متأسفانه زندگی مانند زنگ رئیس مجلس برای متوجه ساختن ما صدا نکرد.

موضوع این بود که فقط با خونریزی ممکن است این لکه های ننگ را از پیشانی جامعه پاک نماییم.

عجالتاً موضوع نشر افکار انقلابی نیست، بلکه می خواستیم به هیأت محترم دولت تذکر بدهیم که برای رفع شرارت دادن خلعت مفید نیست. خون ریختن خیلی مفیدتر است.

صادق خان رئیس ایل سکوند که دستخط قونسول خانه را شفیع ریاست خود قرار می دهد باید کشته شود نه اینکه به شاهزاده سالار لشکر پناهنده شده و شاهزاده مذبور هم از دولت تقاضای مساعدت نسبت به وی بنماید.

یعنی نباید خون ۲۰۰ نفر از برادران نظامی ما پایمال شود. آن هم در صورتی که بزرگترین خوانین بختیاری در تهران نشسته و اظهار می کند حاضر است در این کینه جویی با ما شرکت نماید.

اگر دولت می خواهد سیمیتقو کمتر تولید شود باید از طایفه شکاک فقط یک تپه از اجساد بی روح باقی بماند.

اگر حقیقتاً دولت نمی خواهد مامورین جاسوس و خبر چین سفارتخانه ها بشوند به مجلس پیشنهاد کند که هر ایرانی که یک سفارت اجنبی از او حمایت کرد و او را برای کاری نامزد کرد مستحق اعدام باشد، یا اقلأ از حمایت قانون دولت ایران خارج گردد.

اگر راستی مجلس شورای ملی می خواهد به این جامعه افسرده روحی بدهد و اولین خشت عظمت ایران را بگذارد، برای رسیدگی به اعمال خائنین و دزدان اداری یک محکمه تشکیل و یک چوبه داری بر پا نماید. زیرا شالوده عظمت هر قومی فقط و فقط پیکرهای بی روح خائنین خواهد بود و هر ملتی در آستانه تاریخ قدرت و عظمت خود باید قربانی های خونینی تقدیم دارد.

ولی افسوس که نه از هیأت دولت و نه از مجلس یک همچه نسیم امیدی می وزد.

مجلسی که اعمال کابینه و ثوق الدوله را قابل مطالعه می داند و در مجلسی که از امثال و ثوق الدوله حمایت می شود یک همچه امیدی داشتن غلط است.

از هیأت دولتی که با گفتن جمله «به قایم مقام دستور می دهم که در کرمانشاه خوش رفتاری کند» تصور می کند قلب ماهیت خواهد شد، نمی توان امیدوار شد.

پس ای جوان های طبقه دوم افق آرزوی خود را وسیع نموده و خویشان را برای یک آینده نزدیکی حاضر کنید.

دومین مقاله از شماره ۶۳:

نطق وزیر جنگ - (۱)

صاحب منصبان رشید من، بی پیرایه از من بشنوید و در ضمیر خود بسپارید که ظهور این شب جشن و ترانه هائی که از اثر این محفل انس در آسمان ایران طنین انداز است، یک فصل جدیدی است که در دیباچه افتخارات شما دارد شروع می شود. من در مقابل لطف کردگار و قدرت خداوند توانا زانو زده در همان حینی که ذرات وجودم عظمت تاریخ وطن و افتخارات ابدی شما را استقبال می کند، در همان حال یک قدم فراتر گذاشته، انعقاد این مجلس جشن را به فرد فرد شماها تبریک می گویم.

انعقاد این جشن مقدس را به امرا و افسران، صاحب منصبان رشید، و نفرات دلیر خود، که در لشکرهای ایالات و ولایات مشغول جان بازی هستند، مخصوصاً به سلحشوران با تعصبی که در زوایا و اطراف آذربایجان، پرده دشمن را از هم دریده و بیرق مقدس وطن را بر اجساد خائنین مملکت افراشته اند، تهنیت می گویم.

فرزندان من، قبه و بارگاه سیروس و کنگره های عظمت و کبریای وطن، نور فروغ خود را در گذرگاه شما تجدید نموده. پای بکوبید و از دل و جان نعره نشاط و شادی برآرید که جان بازی های شما در راه وطن افتخار آیندگان شماست. بکوشید که گذشتگان وطن به ابراز لیاقت و اهلیت خود دلشاد و آیندگان وطن را به ظهور تجلیات خود سربلند و مفتخر سازید.

من جمال مقدس وطن را به اقامت گاه شهامت و شجاعت شماها مراجعه و تجلی داده، از خلال همین انوار مقدس است که شما

را به قعر باشگاه افتخار و سعادت دعوت کرده و فتوحات دلیرانه شما را به فرد فرد شما تبریک می گویم.

آری برای من بسی جای خوشوقتی است که با اطمینان خاطر و قلب مملو از امید به ذکر تبریکات مفتخرانه خود مبادرت می ورزم، زیرا می بینم که تهییجات [برانگیختن های] وطن پرستی پیشانی شما را روشن و با تمام معنی در سیمای شما عرض وجود کرده است.

من در پایان همین تبریک و در ضمن آن که از خدمات شما قدرشناسی می کنم، خود داری از این ندارم که لشکرهای ما در تمام ولایات صمیمی ترین درجات فداکاری و لیاقت خود را به معرض افکار عمومی گذارده و در پیشگاه با عظمت و جلال وطن موجبات سرافرازی و افتخار خود را فراهم ساخته اند. من رضایت خاطر خود را نسبت به خدمات تمام آن ها اظهار و فداکاری های آن ها را در راه وطن و در حراست و نگاهبانی مملکت تمجید می گویم.

من به آن صاحب منصبان رشید و افراد فداکاری که چهره های ملالت خیز برادران آذربایجانی خود را به تبسم های امید و نشاط تبدیل کرده و تمام علائم مردی و مردانگی صفوف سنگین دشمن را از هم دریده، و سلاسل [زنجیر های] اقتدار آن ها را در هم شکسته اند تحسین می فرستم.

من به آن دستجات شجاعی که از آتش توپ و اسلحه مکمل دشمن نهرا سیده، تار و پود آن ها را از هم گسسته، و قلعه های مستحکم و لانه و آشیانه آن ها را با خاک یکسان کرده اند، تهنیت می گویم. و بالاخره به آن دست و بازو هایی که می توانند در وطن خود به نام

استقلال و عظمت مملکت خود انعقاد جلسات جشن و شادمانی را آئین سازند از صمیم قلب تبریک و تمجید می گویم.

صاحب منصبان و فرزندان رشید من، اکنون با آن که تمام رفتار و اعمال شما در مرکز و ولایات حاکی از احساسات وطن پرستانه شما است، و ستایش این جشن کنونی نیز بر اثر جان بازی های شما متکی است، معهدا ساعی و جاهد بوده از من بشنوید و به علم القین بدانید، که افتخار شما فقط و فقط در وطن پرستی شما است، زیرا آن ملتی که بر خلاف جهات وطن پرستی طی طریق نماید، نه تنها از مراحل سعادت و افتخار ابدی محروم بلکه در دنیای حیات و زندگی حق زندگی و حیات را از آن مسلوب [ربوده شده] خواهند نمود، و در عالم استقلال و انسانیت اسم او را با پستی و دون همتی و عدم رشد و لیاقت ذکر خواهند کرد. به عزم خود جازم و به عقیده خود راسخ بمانید، که حس وطن پرستی بر طبق تشکیلات امروزه عالم طبیعی اولاد بشر است و محرومین از این احساس محرومین عالم حیات شمرده خواهند شد.

اینک در مراحل قطعی نشو و ارتقاء، تا زمانی افتخارات و سعادت و نیک نامی شما باقی است که از همین شاهراه مستقیم وارد شوید. و اگر به فلسفه تاریخ ملل و دول عالم مراجعه کنید، قطعاً خواهید دید که بقاء هر ملتی منوط به بقاء اخلاق آن ها و اخلاق هیچ ملتی نیز ثبات و دوام نخواهد گرفت تا زمانی که مشحون [مملو] و مفتخر به مقامات وطن پرستی نباشد.

پس از این جا و از همین مرحله است که من به حکم تاریخ و فلسفه تاریخ با تمام قلب، شما را دعوت به وطن پرستی می نمایم و به طور قطع و یقین گوشزد می کنم که زندگانی جاودانه شما با توسل به

دامان وطن پرستی توام، و این لباس زیننده را با هر قیمتی که هست باید
به اندام رسای خود استوار و بر قرار سازید.

«بقیه دارد»

«شفق سرخ»

شماره ۶۴

پنجشنبه، ۱ سنبله [شهریور] ۱۳۰۱

۳۰ ذیحجه الحرام ۱۳۴۰

۲۵ اوت ۱۹۲۲

چگونه می خواهیم انقلاب کنیم - (۱)

آیا مائیم مردان انقلاب و مائیم زنان انقلابی که از توده ها و تل های نعش بالا رفته و ندای انقلاب را به گوش ساکنین دنیا رسانیدند؟ آیا مائیم آن ملت بی پروا که سینه های پر آرزو را با گلوله های آتشین انباشته و خندق های عمیق باستیل را از نعش های خود مملو ساخته و مائیم آن مردم خون سردی که حسن و زیبایی شاهزاده خانم درباری را به بازی و مسخره گرفته و سر او را در بالای سر نیزه به جلوه و نمایش در آوردند؟

آیا مائیم آن عناصر جسوری که پنجه پولادین به سینه قشون پروس و اطیش گذارده آن ها را تا خارج مملکت فرانسه رانده و عقد صلح را در آن جا برقرار نمودند؟

ما آن ها نیستیم؛ شاید بهتر از آن ها باشیم.

ما مردمی غیر از آن هائیم؛ انقلاب ما هم غیر از آن انقلاب خواهد بود. در بین روسای انقلاب فرانسه یک نفر طرار [تردست] و شیاد و هوچی وجود نداشت.

در میان روزنامه های انقلابی، یک روزنامه نویس گدای استفاده چی که پنج تومان از یک نفر گرفته و ناموس و شرافت دیگری را مورد حمله قرار بدهد یافت نمی شد. یکی از روسای انقلاب

«روبسیر» بود که مانند مجسمه مرگ، کشته شدن نزدیک ترین دوستان خود را با نهایت خونسردی تماشا می نمود و مردم او را روبسیر فساد ناپذیر می نامیدند.

یک روزنامه نویس «مارا» بود که در دخمه های تاریک روزنامه خود را طبع کرده و می نوشت روزی هزار سر می خواهم. او برای ارتزاق روزنامه طبع نمی کرد. او می خواست مردم را به انقلاب و خون ریزی تحریص [راغب] نماید. وقتی هم که رئیس انقلاب شد هزارها سر به زیر تیغ گیوتین فرستاد.

دیگر یک «مونسیپال» بود که برای همراهی و مراقبت لوئی شانزدهم تا پایین ماشین گیوتین هم آمد، همین که لوئی شانزدهم به او گفت «این وصیت نامه را به خانواده من برسان»، گفت من برای رسانیدن وصیت نامه نیامده ام، من آمده ام که سر تو را به آغوش گیوتین بسپارم. آن انقلاب - آن انقلاب خونین پر حرارت، از قالب سرد افکار مردم مملکت ما بیرون نخواهد آمد.

شما یک نفر را پیدا کنید که از دیدن سرخی خون رنگ او مهتابی نشده و بتواند برای انقلاب ده نفر را بکشد. هر وقت چنین کسی را پیدا کردید آن وقت ندا به انقلاب و خونریزی بلند کنید.

ما هم باید انقلاب کنیم، ولی نه آن طور. انقلاب ما شکل دیگری خواهد داشت.

اگر به تاریخ دنیا مراجعه کرده و در ممالک مختلف نوع حکومت ها و تشکیلات اجتماعی را با یک دیگر بسنجیم، خواهیم دید

که در هر مملکت طرز حکومت اعم از این که استبداد، مشروطیت یا جمهوری باشد، بکلی با سایر ممالک فرق داشته.

در تاریخ هر یک از ممالک می بینیم که یک زمانی آن مملکت در تحت حکومت استبدادی اداره می شده است، ولی همین حکومت استبدادی به عدهٔ اختلاف ملل و جوامع و عادات و اخلاق آن ها با یکدیگر متفاوت بوده است.

در کلیات استبدادها یک شکل بودند. در هر یک از ممالک شخص سلطان: (فرعون - قیصر - کسری - خاقان) با ارادهٔ مطلق خود بر مردم حکم فرمائی می کرده و مردم هم از او اطاعت داشتند، ولی در جزئیات یعنی طرز اجرای اوامر سلطان و درجهٔ شدت و ضعف اطاعت و انقیاد مردم نسبت به او، تفاوت های کلی بوده است.

در یک مملکت پادشاه با نهایت آسودگی به مختصر اشاره ای مردم را به اطاعت اوامر خود به هر سوی می رانده است، در صورتی که در مملکت دیگر تشنج انقلاب های گوناگون لحظه ای مجال فراغت برای او باقی نمی گذاشته.

یک جا مردم پادشاه را چون خدا می پرستیدند، جای دیگر او را جابر و ظالم می خواندند.

یک ملت اطاعت اوامر پادشاه را بر خود فرض می دانستند، جای دیگر با انضجار آن را می پذیرفتند.

استبدادها، مشروطیت ها، جمهوری ها، حتی انقلاب ها بکلی با یکدیگر فرق دارند.

همان طور که استبداد مملکت ایران را در فرانسه یا در انگلستان نمی توان به موقع اجرا گذارد، به همان طور مشروطیت و جمهوری آن دو مملکت را عیناً نمی توان در ایران مجری داشت. ایران یک مشروطیت دیگر، یک جمهوری دیگر، یک انقلاب دیگر می خواهد. ما نمی توانیم مشروطیت انگلیس، جمهوری آلمان، یا انقلاب فرانسه را داشته باشیم. ما نمی توانیم قوانین آن ها را در مملکت خود اجرا کنیم. حتی ما نمی توانیم آزادی آن ها را تحصیل نمائیم.

انقلاب فرانسه مانند نقطه ای در مرکز پیدا شده بعد وسعت پیدا کرده و تمام مملکت را فرا گرفت.

انقلاب ایران باید از خارج، از بین دهقان و زارع و از میان مردم ایل صحرا نشین شروع شده، مانند دایره ای مرکز را احاطه کند و تدریجاً اندازه ای تنگ شده گلوی مردم تهران را بفشارد و آن ها را خفه و معدوم کند. انقلاب ایران به دست هوچی های تهران شروع نخواهد شد.

تهران مرکز فجایع و فساد اخلاق است. تهران فساد آلوده که پر است از شیاد ها و طرّار ها و هوچی ها، از مردم سست عنصر، عیاش، متملق و ضعیف النفس نمی تواند به تصفیة ایران قیام و اقدام کند.

مدرسه انقلاب را در خارج یعنی در بین زارع و دهقان باید تشکیل داد. آن ها را باید بیدار کرده و به حقوق خود آگاه نمود. آن ها وقتی عالم شدند و به حقوق خود پی بردند، طبعاً انقلاب ایجاد خواهد شد. قهرآ طرّارهای اجتماعی از بین رفته و مفت خور ها از گرسنگی خواهند مرد. پس به جای تمام این حرف ها، این فریاد های بیهوده

انقلاب، بهتر آن است که به تعمیم [عمومیت دادن] معارف بکوشیم و اَلّا به فرض آن که یک دسته پیدا شده و انقلاب برپا نمودند و تمام اشراف، اعیان، آخوند، روزنامه نویس و هوچی را کشتند و بعد خود آن ها هم به حکم قاموس انقلاب کشته شدند، چه کسی باقی خواهد ماند؟ چه کسی مملکت را اداره خواهد کرد؟ مردم عوام - ملت. آن هم آن وقت که مملکت از حال بدی به حال بدتری خواهد افتاد، بلکه بکلی از بین خواهد رفت، زیرا تشخصات بقیه این مردم باز تا اندازه ای بسته به وجود چند نفر از پیشوایان و قائدين نسبتاً صالحی است که در صورت انقلاب آن ها هم محو و نابود خواهند شد.

مردم ایران مانند آب، هر رنگی را فوراً به خود می پذیرند.

از اقامت چندین ساله قشون روس در قزوین، طبایع [سجایا، سرشت ها] مردم آن جا بکلی به عادات آن ها خو گرفته بود. بعد هم از رفتن روس ها فوق العاده متاسف بودند. یک دو ایالت ایران شاید از این قاعده مستثنی باشند، ولی مردم اگر دست خارجی به کار آید در ظرف مدت کمی ملیت خود را بکلی فراموش خواهند نمود.

ما اگر استعداد انقلاب و خونریزی داریم بهتر آن است که عجالاً صد یک آن را بکار برده و از دزدی ها و خراب کاری ها تا اندازه ای جلوگیری کنیم. این اولین نشانه و نمونه بیداری و پی بردن ما به حقوق ملی خواهد بود.

«مجتبی طباطبایی»

ما خیلی متأسفیم از این که یک جوان فاضلی که قلم متفکر او مقالاتی از قبیل سطور فوق می نویسد مورد تعرض و تهمت و نسبت های خارج از نزاکت بعضی از جراید مرکزی واقع شود.

«شفق سرخ»

دومین مقاله از شماره ۶۴:

بقیه نطق وزیر جنگ - (۲)

من خدای متعال و قادر ذوالجلال را شاهد گرفته و بعضی شما ها را نیز که اختصاراً به عقاید درونی من واقف بوده اید به شهادت طلبیده و بالاخره شما را به مدلول [مفاد و معنی] بیانیۀ اولیه خود مراجعه می دهم که من از روز اول و در پایان، سالیان دراز به همین عقاید وطن پرستانه معتقد و متکی بوده کمتر شب و روزی بر می گذشت که زهر تلخی نفوذ خارجیان از یک طرف، و بی لیاقتی زمامداران امور از طرف دیگر، قلب من و قلب هر صاحب دلی را مجروح و مکدر نسازد و بالاخره از همین جراحی قلب یاد عظمت از دست رفته و جلوگیری از ایران کشی خارجیان بود که رازهای نهفته خود را آشکار و به تقیدات [پابندی های] الهی و عزم راسخ خود تکیه داده مکنونات قلبی را علنی و اظهار کردم. و برای تعقیب همین عقیده مقدس بود که اهتزازات [جنبش های] لوای شیر و خورشید را نصب العین [مقابل چشم] خود قرار داده قوای نظامی را در دست گرفتم و از هیچ اندیشه ای نهراسیدم. من تمام مشکلات و سد های سدیدی [محکم و استواری] که در جلوی من به انواع و اقسام کشیده می شد در هم شکسته، خدای ایران را در همه جا ناظر و به عقاید قلبی خود تکیه دادم، فقط به این

نیت که اقتدارات از دست داده را به کف آرم و حق حیات ایران را در جامعه بشریت تثبیت نمایم.

اینک روح حقیقی کائنات را شاکر و سپاسگزارم که به اصول عقاید مقدسه خود نائل گشته و بیش تر الطاف غیبیه را شاکرم که در نیات و احساسات چندین ساله خود به قدر خردلی رخنه های تغییر و تبدیل را راه نداده بر عزم خود راسخ و هیچ رادع و مانعی هم نتوانست مرا از انجام مقاصد عاری از آلائش خود منحرف سازد.

جمال وطن در هر آن و هر دقیقه جلوی چشم من مجسم و مرتمس [نقش بسته] و افتخارات آن سر لوحه سعادت ماست. آری من در عزم و نیت خود ثابت و هیچ عایقی [بازدارنده ای] قادر نتواند بود که مرا از حب وطن و استقلال مملکت مانع گردد، زیرا ایران خانه ما است و ما به ایران عزیز خود دعوی علاقمندی می نمائیم. ما وطن خود را دوست می داریم و به این عقیده مفتخریم. ما در همان حین و در پایان تمام این عقاید که با دنیا در دوستی و صدق و صفا را کوبیده و میل داریم خود را یک ملت صلح جو و صلح طلب معرفی کنیم، در همان حال به هیچ دست نامحرمی هر که باشد اجازه نخواهیم داد که نوامیس ملی و مملکتی ما را به هیچ شمردن و تجاوزات به مصالح اجتماعی ما را وسیله استفاده های نامشروع خود قرار دهند.

ما همان اندازه که درهای مملکت خود را برای قبول آثار تمدن و مدنیت باز گذارده ایم، به همان اندازه سوء استعمال هائی که از این کلمه مقدس در نظر هر کس متصور باشد منفور می شماریم و جلوگیری آن را از آثار مشنوم مقدس ترین وظیفه ملت و ایرانیت خود می دانیم. چون در خط مشی و طریق و روش من از سنوات قبل به این طرف ابداء

تغییری نکرده و در هر حال و هر مقام مراد ما منحصر به فرد و حفظ حیثیت و استقلال وطن یگانه قائمه ماست. اینک همان طور که در راه استقلال وطن شمشیر کشیده بر آن شدیم که افتخارات از دست رفته خود را به چنگ آریم، امروز هم باید به پای خود بایستیم و به شمشیر توانای خود تکیه کنیم.

صاحب منصبان من، ما باید وطن خود را مقدس شمردن در نفوذ اجانب و طریق سوء استعمال آن با هر لباسی هست جلوگیری نمائیم.

ما باید عالی ترین وظیفه و صمیمی ترین حراست خود را نسبت به عظمت سلطنت، و حفظ تاج و تخت سلطنت، و خدمت نسبت به موقعیت رفیع سلطنت، ابراز و اظهار بداریم. این وظیفه سربازی ماست. این مرامی است که حقیقت سپاهی گری در جبین منقوش ساخته است.

ما باید حفظ اساس قانون و احترام قوانین اساسی وطن را سر سلسله مکنونات قلبی خود قرار داده، اجرای تمام مواد آن را از دل و جان تصدیق و تقدیس کنیم.

ما باید اساس مقدس مشروطیت و حریت و آزادی ملی را مقدس ترین دیباچه مرام درخشنده ترین دفتر آرزو و آمال خود بدانیم، در مقابل شورای حقیقی ملت پیوسته با نظر احترام نگریسته، اجرائیات احکام حقیقی ملت را به چشم تقدیس و تکریم تلقی نمائیم، و خاطر خود را به همین انتظار مشعوف و مسرور سازیم که انتخابات جدید عنقریب شروع و امیدوار باشیم که انتخابات مزبور انشاء الله با نظر حقیقی ملت، و بر منفعت ملت، و بر خیر و صلاح ملت، صورت ختام [پایان] خواهد یافت. و از حالا مستعد آن باشیم که خدمات مهم تری را از خود

آشکار ساخته و مفاد آن را نیاز راه ملیت و وطن مقدس و برادران اسلامی خود نمائیم.

بالاخره صاحب منصبان رشید من، آن عواطف و احساس و ملکات فاضله که از چندین سال به این طرف در ضمیر ما منور بود و شما را به تعقیب دستور و مقررات من وادار کرد کماکان به حال خود باقی و ابد تغییر لون [رنگ، نوع] و صورتی به خود نداده و نخواهد داد. ما از عواطف و احساسات وطن پرستانه خود سوء استفاده نکرده و اقتدارات نظامی خود را وسیله منفعت طلبی و استفاده های شخصی قرار ندادیم.

ما با تمام قیافه و معنی خدمت سربازی را خدمت به مملکت و وطن تشخیص داده امیدواریم که ایران خود را در عرصه بها در مدنیت و استقلال یک ایران مصفا و مستقلى معرفی نمائیم. اشعه پرچم شیر و خورشید نور چشم ما ست و لوای مقدس ملی ما پیش آهنگ نجات ما ست. این احساسات مقدس و این عقاید بی آلاش همان قسم که دیروز سرنوشت ما را معین و به دست ما سپرد و ما هم خوشبختانه همان را که حقیقت وطن پرستی برای ما مقدور کرده بود تعقیب نمودیم، امروز هم ما را مجبور می سازد که اساس مقدس مشروطیت را مواد قانون اساسی و عظمت مقام سلطنت و جلوگیری از نفوذ خارجیان را نقش ضمیر خود ساخته از دل و جان بکوشیم و حفظ این آثار را ثبت دفاتر ابدی خود نمائیم.

اینک بشنوید و به هوش باشید که آسمان ایران اقدامات یک ساله شما را تا به ابد منعکس خواهد داشت. اشک چشم دختران ارومیه و سلماس، ناله حسرت خیز گیلان و گیلانیان، غم های

جان فرسای خراسان و مازندران، ضجه های دلخراش خطه غرب و کردستان و لرستان و عراق و اصفهان، آه های سوزناک کشور [در] جنوب و شمال و شرق و غرب، پیش آهنگ افتخارات شماست.

دیروز اگر این ناله های حسرت خیز چشم شما را گریان و قلوب با شهامت شما را مجروح می ساخت، امروز بر اثر تبسم های جان بخش و نعمات دلفریب آن ها و رب النوع عظمت و استقلال ایران با شماست. پیش بروید و مطمئن باشید آن دست های خائن که در اثر اقدامات خائنانه خود بر ضد شما بلند می شود منقطع و مقطوع خواهند شد. آثار شهامت و رشادت شما در همه جا باقی است و دنیای افتخار و سعادت به استقلال شما قدم برداشته است. پیش بروید.

آفتاب عظمت کشور باستان طلوع خود را به شما مژده و نوید می دهد. جای تردید و تفکر نیست. روح شهدای شما و نظامیان عزیزم که در میدان های جنگ به خون غلطیده اند افتخارات اعقاب شما را منتظرند. من از بحبوحه همین مجلس جشن، به ارواح شهدا و خون های پاک شجاعت فنا ناپذیر آن ها سلام می فرستم. آن ها زنده جاویدند. از شما نیز انتظار دارم که با من هم صدا شده به آن خون های عزیزی که در راه عظمت وطن و استقلال وطن جاری شد سلام کنید.

عواطف قلبی من پیوسته متوجه شماست. خدمات هیچ یک از شماها در مرکز و ولایات از نظر من مستور نیست. جبران خدمات و فداکاری و زحمات هر یک از شماها را به قدر شناسی خود و روح شهدای وطن واگذار می کنم، و اقتدارات نظام را از یزدان پاک آرزو دارم.

وزیر جنگ و فرمانده کل قواء - رضا

«عصر انقلاب» بجای «شفق سرخ»

شماره ۶۵

یکشنبه، ۴ سنبله [شهریور] ۱۳۰۱

۳ محرم الحرام ۱۳۴۱

۲۸ اوت ۱۹۲۲

به مناسبت قطع مذاکرات تجارتي:

تجارت ایران و روسیه - (۱)

بدبختانه از غرور و نخوت ملی که یگانه اثر حیاتی یک ملت محسوب می شود اثری باقی نمانده به همان دلیل که رجال و زمامداران ما در مقابل اداره سفارت خانه های اجانب سر تعظیم فرود می آورند، به همان دلیل که اشراف و اعیان ما پیشانی به آستان اجانب می ساینند، به همان دلیل هم نویسندگان ایران، ملت خود را، منافع ملی خود را، تجارت خود را، مقاصد سیاسی خود را، و نمایندگان صحیح خود را با دیده تحقیر نگریسته و مجذوب الفاظ مجوف با جلال و شکوه اجانب می شوند.

از چندی به این طرف که انقلاب روسیه روابط تجاری ما را مقطوع کرده و بالطبع اوضاع اقتصادی ما از نقطه نظر واردات در مضیقه افتاد و برای پروپاگاندا ضد انگلیس نویسندگان ما اهمیت تجارت روسیه را برای ایران شرح دادند بدون این که طرف دیگر قضیه را هم متذکر شوند.

تجارت روسیه برای ایران خیلی مهم است، ولی آیا تجارت ایران برای روسیه مهم نیست؟

این قسمت دوم قضیه بود که از طرف نویسندگان چندان مورد دقت و توجه واقع نشده و به همین مناسبت به روس ها اجازه دادیم که ما را بیش از خود محتاج تجارت ایران و روسیه تصور کرده و بالنتیجه در مقام اظهار مناعت و تحقیر تجارت ما برآیند.

مندرجات یکی از جراید مرکزی اخیرا خیلی باعث حیرت می شد: تقی زاده را برای این که منافع ایران را فدای کاپیتالیزم بلشویک ها (!) نکرده مورد انتقاد قرار داده و می نویسد: رژیم می که در نتیجه فداکاری چهار میلیون کارگر مستقر شده و کنفرانس ژنو و لاهه موفق به تغییر آن نشده است، نماینده ایران تغییر آن را خواستار شده است!

ما تصور نمی کنیم تقی زاده تغییر رژیم یا تغییر قانون اساسی حکومت سوویتی را خواسته است و حمایت از کارگران و دهاقین ایران مستلزم ضدیت با کارگران و رنجبران روسیه باشد و طرف داری از منافع ملت خود، تقی زاده را مستحق ملامت و نکوهش نماید.

بلشویک ها، بلشویزم و نظام سوویتی را برای نفع روسیه و عظمت روسیه و جلب ثروت به روسیه می خواهند و ما از اصول بلشویزم این را فهمیده ایم که سنگ کارگران روسیه را به سینه زده و برای کارگران روسیه و جلب ثروت به روسیه راضی شوند تجارت ایران مونوپول روسیه شده و عرق پیشانی زارعین گیلان و مازندران نثار قدوم تجارت خانه «ونشترک» شود، تجارت ایران فلج گردد، ونشترک به طور دلخواه با رشته حیات و زندگانی ایران بازی کند، مال التجاره داخلی را به هر قیمتی که میل دارد بخرد، مال التجاره روسیه را به هر قیمت که میل دارد بفروشد، حق ترانزیت را هم از ما سلب نموده، اتبعه

آلمان و اروپای مرکزی را با بخش‌ترین ثمن خریداری نموده و به گران‌ترین قیمت به ایران تحمیل نماید!

آیا این است اصول بلشویزم که می‌خواهد دنیا را از چنگال حریص و بی‌رحم کاپیتالیزم نجات دهد؟

آیا کاپیتالیزمی که بشر در زیر سلاسل آن ناله می‌کند غیر از این معنائی دارد؟

اگر مفهوم بلشویزم این است، ما به شما بشارت می‌دهیم که دنیا آغوش خود را برای جنایت‌های کاپیتالیزم خواهد گشود.

ما ابدان باید موضوع ژنو و لاهه را با موضوع کنونی که تقی زاده عهده دار انجام آن گردیده است مخلوط نمائیم.

در آن جا مسأله برقراری اصول مالکیت مطرح بود و در این جا فقط حفظ منافع یک مشت رعیتی که در زیر آفتاب سوزان جان می‌کنند.

در آن جا مسأله قروض قبل از جنگ روسیه و مساعدت‌هائی که روسیه از اروپا متوقع بود موضوع گفت و گو بود، و این جا نجات دادن ساکنین دو مملکت بزرگی که «مونوپول» تجارت هر دوی آن‌ها را به مضیقه انداخته است.

آن جا اروپا حاضر نشد روی مساعدت به روسیه نشان دهد، و این جا روسیه است که نسبت به ایران - فقط به ایران - قیافه تزاری نشان می‌دهد.

ایتالیا یا دیگری محتاج ترانزیت روسیه نبود، از این رو توافق نظر بین آن‌ها بزودی صورت گرفت، ولی در این موضوع روسیه ایران را محتاج ترانزیت می‌بیند، لذا قیافه جبروتی به خود گرفته است.

آزادی تجارت بر خلاف قانون اساسی سوویتی است، ولی آیا اجازه ورود امتعه (کالا‌های) اروپای مرکزی به ایران هم مخالف قانون اساسی حکومت سوویتی است؟

نویسندگان ما بدون انقطاع از مساعدت‌های روسیه نسبت به ایران گفت و گو می‌کنند و مساعدت‌های گران بها تری را که ایران نسبت به روسیه بلشویکی کرده است، فراموش کرده اند.

در آن وقتی که محاصره بحری، روسیه را به یک قبرستان مدهشی می‌خواست مبدل کند فقط مساعدت ما و بعضی ممالک شرق بود که پرتو امید بر آن منظره فجیع مرگ نما انداخت.

در آن وقتی که سیاست دول اتفاق، مخصوصاً انگلستان و فرانسه بلشویزم را مجسمه جنایت و فجایع به دنیا نشان می‌داد، پروپاگاندا و تبلیغات ما در بعضی از ملل مشرق زمین بود که فقط برای ضدیت با سیاست جنایت آلود انگلیس تبلیغات آن‌ها را خنثی می‌کرد.

در آن وقتی که هنوز هیچ یک از دول دنیا روسیه سوویتی را به رسمیت نشناخته بودند، ما این پرده محافظه کاری را از هم دریده و دست صمیمانه به طرف روسیه دراز کردیم.

این‌ها برای این نبود که فقط بانک بی سرمایه و یکی دو خط شوسه را به ما بدهند. ما چندان احتیاجی به این گونه مساعدت‌ها نداشتیم.

ملت ایران و سایر ملل شرق میل داشتند با تقویت ها و مساعدت های سیاسی روسیه این زنجیر شومی که آزادی دو قرن مشرق را به هم پیچیده است پاره نمایند.

ملل مشرق زمین منتظر بودند این رایت [پرچم] سیاهی که سیاست مستعمراتی و پولتیک اقتصادی انگلیس بر خطه آسیا کشیده است به نیروی مرام مقدس سوسیالیسم سرنگون شود.

تجّار ایرانی تجارت روسیه را برای این می خواستند که تحمیلات طاقت فرسای اقتصادی انگلیس خاتمه یابد نه آن که ونشترک با یک قیافه خشن تری جانشین آن شود.

اگر یک روزی نویسندگان پراحساس ما از فرط سادگی خواستند کاسه از آش گرم تر شوند و منافع وطن خود را قربان کاپیتالیزم سوویتی نمایند ما مجبوریم قلم به دست گرفته و جوانان فاضل و متفکر تهران را به نوشتن حقایقی که شاید برای سیاست سوویت روسیه چندان خوشایند نباشد دعوت کنیم و با کمال وضوح بنویسیم که مساعدت های معنوی ما خیلی بیش از آن مساعدت هائی است که روسیه به ما مبذول داشته است.

یک قلم ایرانی حق ندارد از منافع وطن خود چشم پوشیده و قانون اساسی سوویت روسیه را مبدا فلسفه بافی خود قرار دهد. هر وقت روس ها منافع خود را بین المللی کردند ما حق داریم از منافع خصوصی خود اسمی نبریم.

هر وقت بلشویک های سواحل ولگا از حدود سیاسی مملکت خود صرف نظر کردند، ما هم می توانیم مسأله حدود را یکی از موهومات اجداد خود نام ببریم.

هر وقت روسیه سوسیالیست و نوع خواه شد - نه دیپلمات و کاپیتالیست - آن وقت نویسندگان ما حق دارند تقی زاده را ملامت نمایند.

چون روسیه فعلاً از تنگنای اقتصادی فی الجمله نجات یافته است، البته مطابق منافع خود با ما مساعدت نمی کند و مسأله ازدیاد تجارت را شاید حاضر نباشد برای ایران قائل شوند. لذا به عقیده ما آخرین راه حل مسأله معامله بالمثل است. یعنی ما هم اجازه ندهیم ونشترک از ضعف نفس تجار و رقابت آن ها استفاده کند، تجارت ایران با روسیه به دست یک کمپانی و در تحت نظر دولت انجام بگیرد. یعنی در مقابل ونشترک روس ها ونشترک و در مقابل سانتر سایوز آن ها یک سانتر سایوزی ایجاد نمائیم.

و اما [در] مسأله ترانزیت واردات، ما تصور می کنیم روس ها حق نداشته باشند این استبداد اقتصادی را در ایران معمول بدارند.

و باید پارلمان ساده لوح خود را ملامت کنیم که به مراسله سفیر روسیه اعتماد کرده و وکلا تصور کرده اند تقوی و فضیلت سوسیالیسم به روسیه اجازه نخواهد داد که وعده صریح نماینده سیاسی خود را با نظر بی اعتنائی نگاه کند. بیچاره وکلا خیال می کردند اصول دیپلماسی دنیای قدیم در روسیه دیگر وجود ندارد، ولی در هر حال ما در مقابل این سخت گیری های دولت روسیه فاقد وثائق و وسائل نخواهیم بود که لدی الاقتضا به ذکر آن ها مبادرت می نمائیم.

چگونه می خواهیم انقلاب کنیم - (۲)

بی استعدادی محیط تهران برای انقلاب و خونریزی فقط به واسطه بی علمی و نادانی مردم آن نیست، زیرا مردم خارج، از این حیث فرسنگ ها از اهالی تهران عقب و به همین جهت بایستی از استعداد آن ها برای انقلاب کم تر باشد، ولی این طور نیست.

مردم جاهل از حیث استعداد انقلاب هزار مرتبه بر متمدنین این مکتب فساد و پستی و این مرکز کید و شیادی برتری دارند. مردم جاهل مانند اراضی بکری هستند که مواد نفیس در آن ها مدفون و مستور باشد اگر چه بالفعل قابل استفاده نیستند، ولی قیمت خود را دارا و بالمآل حقیقت آن ها ظاهر و روشن خواهد شد.

جوهره استعداد در کمون آن ها به نحو اکمل وجود دارد آن استعداد او را با معارف، با باز کردن مکتب و مدرسه باید به سرحد استفاده رسانید.

پس نقص اهالی تهران تنها جهالت نیست - جهالت مانع انقلاب یعنی بیدار شدن مردم، فشار تحمیلات خارج از طبیعت را حس کردن، و برای خلاصی خود به حرکت و جنبش در آمدن نخواهد بود.

نفس بی استعدادی مردم تهران، برای بی عفتی آن ها است. عفت اجتماعی در این مردم، این هوچی های بی مسلک و این

سیاست مآب های عقیده فروش، وجود ندارد. فاقد شهامت و به رذالت و پستی خو گرفته اند. هیچ چیز آن ها را متاثر نمی کند. هیچ تحمیل و فشاری نمی تواند حس انتقام را در آن ها بیدار کند. قوه ارتجاع روح از آن ها سلب شده، هر طور که آن ها را بگردانی به همان شکل قرار می گیرند. هر چه بگوئی می پذیرند. پس چنین مردمی استعداد انقلاب ندارند.

یک هوچی شیاد طرّار، یک روزنامه نویس گدای بی مسلک فحّاش که تمام حیثیات و اعتبارات خود را برای یک قران به گرو می گذارد، از چه چیز می خواهید متاثر شود؟

یک کاسب یا یک تاجر که کفر و ایمان را به یک قیمت خریداری کرده و برای آن که متاع خود را صد دینار گران تر بفروشد، هزار قسم دروغ به خدا و پیغمبر، به ناموس و وجدان یاد می کند، چه چیز می خواهید روح او را آزرده کرده و حس انتقام را در او بیدار نمایید؟

این مردم بی عفت، این مردمی که نوامیس اخلاقی را فدای شهوت و طمع کرده اند، این مردمی که به مسخرگی و هرزگی عادت نموده اند، چگونه می خواهید با انقلاب و خونریزی قیام کنند؟

انقلاب یک عامل قوی و توانائی است که در تحت تاثیر آن، طرز زندگانی و امور اجتماعی بشر همواره با اصول اولیه طبیعت نزدیک می شود. هر وقت انسان از جاده طبیعت منحرف شده و به حد اقصای انحراف رسید، آن عامل قوی تکان سختی به او داده و او را به جهت مقابل و مخالف می فرستد، او را از یک استبداد غیر قابل تحمل، دچار

یک آزادی غیر قابل تحمل «هرج و مرج انقلاب» می نماید، تا آن که تدریجاً به حال طبیعی قرار گیرد.

در ابتدای زندگانی بشر، یعنی آن روزی که تشکیلات اجتماعی و طبقه بندی ها وجود نداشت و مردم با نهایت آزادی و آسودگی زندگی می کردند، جنگ و نزاعی در بین نبود، ولی بعد به مرور زمان یک عده اشخاص طرّار شیاد که می خواستند منافع خود را از طریق سهل، یعنی از حاصل دسترنج دیگران تحصیل نمایند، پیدا شده با کید و مکر، اسارت را در نظر مردم ساده لوح یک دستور و قانون آسمانی جلوه داده، قید عبودیت را به گردن آن ها گذاردند و تدریجاً تحمل آن را به مردم عادت دادند. مردم ساده لوح هم حکومت را به جای آزادی اختیار کردند، و میل اراده حاکم، آن غدار خدعه کار به صورت قانون دستور زندگی آن ها شد.

مدت ها مردم بدین طرز زندگانی نموده، و هرگونه تحمیل فوق العاده را می پذیرفتند. فکر ساده آن ها هم نمی توانست به حقیقت امر پی برده و منافع شخصی حاکم را در زیر پرده قانون مشاهده کنند.

به مرور ایام بر خود حکام هم امر مشتبه گشته و حاکمیت را یک حق مشروع طبیعی برای خود تصور کردند. از آن به بعد مردم به دو طبقه منقسم شدند آقا و نوکر - رئیس و مرئوس - مطیع و مطاع.

منافع هر چه بود به روسا و آقاها تعلق می گرفت. برای رعیت، برای مردم کارگر، جز زحمت و مشقت، جز رنج و سختی نبود و مردم اسیر هوا و هوس حکام شدند. این ترتیب معلوم است تا یک حدی می توانست دوام پیدا کند. مردم تا اندازه ای فشار و سختی را بر خود می پذیرفتند. وقتی که ظلم و جور از اندازه بیرون رفت، مردم به تنگ

آمدند، تحمیلات حکام برای آن‌ها طاقت فرسا شد. بعد هم که معارف ترقی نموده دامنه اطلاعات مردم متدرجاً وسیع گشت، بر علیه ظلم و جور، از طرف عده ای که فکر آن‌ها طبیعتاً از دیگران روشن تر بود، زمزمه‌ها بلند، فکر آن‌ها به سایر مردم سرایت کرده و آن‌ها را به بدبختی و بیچارگی خود متوجه ساخت، مردم فهمیدند که حاکم هم یک نفر مثل آن‌هاست و حکومت یک حق طبیعی مشروعی نیست.

وقتی این افکار در مردم عمومیت پیدا کرد به واسطه اشتراک منفعت، یعنی میل و حس خلاصی از زیر بار ظلم و جور، به یک دیگر نزدیک شده، مجامع بر ضد حکام و روسا تشکیل دادند و به انقلاب قیام کرده، اساس حکمرانی و خداوندگار آن‌ها را سرنگون ساختند. بعد هم مدتی دچار تشنج انقلاب شده، زندگانی آن‌ها مختل و گرفتار هرج و مرج بود، ولی پس از چندی آن حرارت انقلاب فرو نشسته، اداره امور اجتماعی انتظام نسبتاً معتدلی به خود گرفت.

این ترتیب، یعنی فشار استبداد و بعد از آن رآکسیون، یعنی عکس العمل، مکرر در ادوار زندگانی بشر اتفاق افتاده، و طرز زندگی او را هر وقت که زیاد از جاده طبیعت انحراف جسته، به حالت معتدلی برگردانیده است و البته خواهد رسید آن روز که یک انقلاب عمومی بزرگی در دنیا پیدا شده، آثار این تمدن دروغین را بکلی محو و نابود کند، و به جای آن اصول طبیعی معمول و مجرا گردد. ولی چنان که قبلاً بدان اشاره شد، یکی از عوامل بزرگ انقلاب، عفت اجتماعی و حس تأثر است در مردم. مردمی که حس تأثر و انتقام نداشته باشند در زیر فشار استبداد خواهند مرد.

«مجتبی طباطبایی»

«شفق سرخ»، «عصر انقلاب»، «عهد انقلاب»

شماره ۶۷

یکشنبه، ۲۵ سنبله [شهریور] ۱۳۰۰

۲۴ محرم الحرام ۱۳۴۱

۱۷ سپتامبر ۱۹۲۲

مردم منتظرند

در موضوع توقیف «شفق سرخ» سطری بنگاریم:

مردم منتظرند علت توقیف «شفق سرخ» را نوشته، در اطراف یادداشت غلط و نامشروع سفارت انگلیس، بگوئیم:

مردم منتظرند هیأت دولت را برای اذعان به مضامین مراسله سفارت انگلیس و توقیف «شفق سرخ» توضیح و ملامت نمائیم.

مردم منتظرند در موضوع توقیف «عصر انقلاب» از هیأت دولت مؤاخذه نموده و به او بفهمانیم که توقیف این جریده که به جای «شفق سرخ» منتشر می گردید، هیچ گونه بهانه ای برای توقیف آن در دست نبود.

مردم منتظرند از توقیف «عهد انقلاب» که ابدا دلیلی برای توقیف آن، از همان دلایل غیر منطقی و مخالف قانون و نامشروعی که برای توقیف «شفق سرخ» در دست داشتند نداشته، سخن رانیم.

مردم منتظرند از کودتای مطبوعات و توقیف هفت جریده که جز حمایت از «شفق سرخ»، با انتقاد از اعمال دولت یا حمایت از قانون اساسی گناهی نداشتند، مقاله بنویسیم.

مردم منتظرند به این فحش نامه هائی که در طی این چند روزه خلط مبحث [کلامی را به جای کلام دیگری گذاشتن] نموده و به اصطلاح ما را می خواستند «هو» کنند، جوابی بگوئیم.

مردم منتظرند که ما از مندرجات سابق خود دفاع کرده مسأله خون ریزی را که هوچی های تهران مانند پیراهن خونین عثمان قرار داده بودند مطرح کرده و از این سیاست مآبان سؤال کنیم آیا شما با مجازات خائنین مخالف هستید و آیا به عقیده شما باید تاج افتخار بر سرهای جنایتکار نصب نمایند؟

مردم منتظرند ما تاریخچه ایام توقیف را از نظر خوانندگان گذرانیده دناث ها، پستی ها، رذالت ها، حقارت ها، غرض رانی ها، شارلاتانی ها، قانون شکنی ها، تطاول ها، و بالاخره جنایت های اخلاقی و اجتماعی که در خلال این مدت از عناصر مختلف روی داده است، نمایش دهیم.

مردم منتظرند مواد پایمال شده قوانین موضوعه را ذکر نموده بر مرگ آزادی قلم نوحه سرائی کنیم.

مردم منتظرند که از سرمقاله شماره ۶۰ که موضوع اعتراض سفارت انگلیس شده دفاع نموده به سیاست مداران بریتانی بفهمانیم که وظیفه یک قلم بی آرایش است که از سیاست بی هموار آن ها یا پولتیک نا مرغوب روسیه هر دو انتقاد نماید و اگر حقیقتاً آن ها از محو شدن نفوذ و سیاست خود بیمناک هستند خط مشی خویش را تغییر دهند و بر پولتیک مستعمراتی خود لعنت نمایند که بالاخره ملل شرق را بیدار و بر ضد آن ها برانگیخته است.

مردم منتظرند ما هویت آن دسته از وکلای که با چهره گشاده و قیافه متبسم مرگ آزادی را استقبال کردند، شرح دهیم.

مردم منتظرند ما از اقلیت و بعضی از اعضای فراکسیون بی طرف و منفرد تشکر نمائیم.

مردم منتظرند یک غوغائی خیلی سخت تر و خشن تر از هیاهوی این چند روزه بلند کنیم؟

ولی برای چه؟

آیا جامعه این قدر فاقد قوه تمیز و ملکه تشخیص است که ما به توضیح حقایق بدیهی مبادرت نمائیم؟

آیا مردم نمی دانند سیاست انگلیس چه رل های خطرناکی را در ایران بازی می کند، و آیا به قدر کفایت نفوذ سیاسی و وجهه اخلاقی انگلیس ها در ایران رو به تأخر [واپس ماندن] و امحاء [محو شدن] نرفته، و به درجه پولتیک آن همه عقب نیفتاده است که مردم برای دماغوژی و عوام فریبی هم که شده است، اظهار تیرگی و مخالفت نسبت به آن ها می نمایند، و حتی هر جریده نگاری هم که مزدوری آن ها را قبول کرده و احیاناً می خواهد بر له آن ها قلم فرسائی کند از ترس افکار عامه مجبور می شود که برای حفظ حیثیت خود لفظاً هم که شده است از سیاست انگلیس و تمایل به آن ها احتراز کند؟

آیا مردم ضعف نفس رجال خود را در مقابل تقاضای اجانب تشخیص نداده اند؟

آیا مردم «فحش نامه» و «روزنامه» را از یکدیگر فرق نداده و نمی دانند در تحت تاثیر چه عواملی ارباب جراید از خائنین، از متمولین

و از اشراف نالایق دفاع کرده و یا از عمال [کارگزاران] دولت که صریحاً بر خلاف قانون اساسی و قانون مطبوعات است حمایت می کنند؟

آیا مردم نمی دانند موقعیت این اوراق که به امضاء «جمعی از مسلمانان»، «جوانان متجدد»!، «هیأت وطن خواهان»!، «کلوپ آزادی خواهان»، و سایر جمله های بی مصداق خاتمه یافته است چه می باشد، و چه قلم هائی، برای چه مقاصد پستی، آن ها را رقم نموده است؟

آیا مردم و کلای خود را نشناخته اند و به واسطه وجود بعضی از همان و کلای اشراف پرست منفعت خواه نیست که مجلس مقدس شورای ملی آن حیثیت و نقاد [آن که خوب را از بد تشخیص می دهد] سابق را فاقد شده و عناصر ملی روز به روز از تثبیت اصول مشروطیت و استحکام مبانی آزادی مایوس تر می شوند؟

آیا مردم نمی دانند اگر دعوت به خون ریزی کرده ایم برای خیر جامعه و صلاح اجتماع بوده و هر فکر بی آلایشی تصدیق می کند که در آستانه عظمت و اقتدار ملت باید خون گناهکاران ریخته شود و به نام حفظ امنیت و محو هرج و مرج این پیشنهاد به روی کاغذ آمده است و کسی نمی تواند آن را دعوت به هرج و مرج نام گذارد و هر دولت یا جریده نگاری که بخواهد آن را پیراهن عثمان قرار دهد مردم آن ها را «هوچی» - هوچی به تمام معنی کلمه می دانند؟

آیا مردم سر مقاله شماره ۶۰ «شفق سرخ» را در تحت عنوان «کشتار هولناک در خاک بختیاری» نخوانده اند و نمی دانند انتقاد و اعتراضی نسبت به سیاست انگلیس با یک منطق قوی و متادبی [ادب آموخته ای] نگارش رفته و هر جریده نگاری حق دارد مطابق

دلایل و امارات [نشانه‌ها] سیاست دولت دیگری را تشخیص داده و مطابق نظریات خود بدان اعتراض کند؟

آیا مردم نمی‌دانند توقیف یک جریده نوزاد بدون سابقه، مانند «عهد انقلاب» یا «عصر انقلاب» مبتنی بر چه عواملی است؟

ما تصور می‌کنیم این‌ها حقایقی باشد که جامعه کاملاً تشخیص داده و درک نموده است و برای دفاع از شئون شخصی و حیثیات فردی چندان لزومی نداشته باشد عجالتاً وارد این مبحث شویم.

به عقیده ما این صفحاتی که با پول مردم طبع و توزیع می‌شود باید فقط و فقط جنبه‌های عمومی را تعقیب نموده و کم‌تر جنبه‌های شخصی را مورد توجه و مطالعه قرار دهد و مخصوصاً در باره آن قسمت‌هایی که حمل بر خود خواهی و خود پسندی شود و هر قدر هم شئون فردی موجه و نویسنده آن جریده ملعبه مطامع فرومایه این و آن گردد باز شخص نویسنده حق ندارد پول و اوقات خوانندگان را صرف خودستائی و تطهیر حیثیات شخصی نماید.

آیا ۶۴ شماره «شفق سرخ» و دو شماره «عصر انقلاب» و «عهد انقلاب» برای معرفی هویت ما، اخلاق ما، خط مشی ما، پرنسپ سیاسی و اجتماعی و اصول جریده نگاری ما کافی نیست؟

و گمان می‌کنیم زائیده فکر و اخلاق هر کسی بهترین معرف موجودیت روحی او می‌باشد و انسان را بی‌نیاز می‌کند از این که دم از تقوی و فضیلت زده و با جملات بی‌مصدق و تلفیقات بی‌روح حماسه سرائی کنیم. ما اگر فحاشی کرده ایم یا نکرده ایم، تقوی داشته ایم یا نداشته ایم؟ منافع شخصی را بر مصالح هیأت اجتماعی ترجیح داده ایم یا نداده ایم؟ و تعقیب گناهکاران را از چه نقطه نظر

وجهه خود قرار داده ایم؟ البته رفقا بهتر فهمیده و رقود [افراد خواب] تمیز داده و جامعه درک کرده است و در آینده هم مطابق همان پرنسیپی که اتخاذ خواهیم کرد به جامعه معرفی خواهیم شد. ولی در قضایای اخیر البته آن لطمه هائی که به شؤون اجتماعی ما زده شده و جنبه های عمومی قضایای اخیر را از نظر دور نداشته و با استقامت و متانت خلل ناپذیری تعقیب خواهیم نمود.

مقاله دوم شماره ۶۷:

هیأت منصفه - محاکمه وزراء - (۱)

اصول مغالطه و خلط مبحث را که به اصطلاح جریده نگاران تهران «هوچی گری» باید گفت، خیلی معمول و متداول شده است.

غالباً در محیط هائی که ملکه قضاء و قوه ممیزه عمومی ضعیف است و منطق های قوی چندان رایج و مرغوب نیست، این حالت نامیمون ظاهر شده و به درجه وسعت پیدا می کند که حتی به مقامات عالیة مملکتی، به قائدين فکری جماعت و به مراکز قانون گذاری هم سرایت کرده و در پیشرفت مقاصد خود به این اصول شوم متشبث می شوند.

طول ایام فترت و امتداد زمان خودسری رجال استبداد خوی ما را از مجلس شورا و از مطبوعات و آزادی فکر و قلم هراسان نموده است، بر خلاف عادت، خویشان را در تحت مراقبت کامله مردمان کنجکاو به اصطلاح خودشان، اشخاص فضول می بینند و برای پاره

کردن این سلسله اسارت به دست و پا افتاده گاهی تفسیر ماده ۷۹ و زمانی قانون هیأت منصفه را به طور دلخواه به مجلس عرضه می دارند.

قبل از وارد شدن در اصل موضوع ما فقط از رجال خود و زمامداران خود یک سؤال داریم - یک سؤال مختصر و امیدواریم جواب کافی در این موضوع به ما بدهند: «چرا ده یک آن جدیتی که برای محدود کردن جراید بذل می نمایند در محدود کردن حکام و وزرای خود اعمال نمی نمایند و تاکنون دو سطر قانون برای محاکمه وزرا و حکام ننوشته اند؟»

این تبعیض نه تنها ما را ظنین کرده بلکه به تمام طبقه سوم و کسبه بازار و روستائیان فارس و آذربایجان فهمانیده است که این حس قانون پرستی نیست که زمامداران را به تحدید مطبوعات الزام می نماید.

تقریباً همه افکار روشن حدس می زنند که این مبارزه ارتجاع است با آزادی، و این آزادی قلم است که لجام بر دهان رجال خودسر ما زده است و این کوشش ها برای پاره کردن آن لجام می باشد.

البته کسانی که شماره های ۹ و ۱۰ و ۱۱ و ۱۲ «شفق سرخ» را دیده اند می دانند که بیانات امروزی ما در تحت تاثیر قضایای اخیر نیست.

آن روزی که هنوز هیچ یک از جراید به توقیف تحدید نمی شدند و بالطبع سکوت و خاموشی بر ارباب قلم حکم فرما بود ما به مناسبت تفسیر مرتجعانه ای که سردار معظم خراسانی [تیمورتاش] در کابینه آقای مشیرالدوله به مجلس پیشنهاد کرده بود، کاملاً این موضوع را در تحت انتقاد و تنقیب [جستجو] در آورده و به نیروی وکلای روشن فکر و آزادی خواه از اجراء آن جلوگیری نمودیم.

اینک چون موضوع تجدید شد ما هم بیانات خود را تجدید می‌نمائیم.

آزادی مطلق مضر است و البته باید بر آزادی هر چیزی حدودی وضع نمود که مصادم آزادی دیگران نشود.

شاید آزاد ترین فکرهای دنیا از اذعان این حقیقت ناگزیر باشد آزادی بدون شرط و قید را نباید به هیچ کسی بخشید و قلم را نمی‌توان بدون هیچ تضمیناتی برای نشر هر چیزی حریت داد، ولی آیا فکر متنوری می‌تواند قبول نماید که فقط آزادی قلم محدود شود؟

همه می‌دانند که برای حمایت اشراف و جنایتکاران اجتماعی، یا برای خاطر سفارت خانه های اجنبی، یا برای عاطفه حسد و رقابت بعضی از اوراق مطبوعه تهران، حیثیات خود ما را هدف حمله و اتهام قرار داده و احیاناً از استعمال زشت ترین نسبت ها فرو گذار نکرده اند. ولی مع ذلک فکر و عقیده ما به ما اجازه نمی‌دهد که طرفدار اختناق مطبوعات بشویم، زیرا ما می‌دانیم که رجال ما در اظهارات خود صمیمی نیستند، و برای حفظ حیثیات جراید و صیانت حقوق اشخاص، و مراعات احترامات و شؤون جامعه، نیست که این نغمات را بلند نموده اند.

رجال ما این قدر وسعت نظر، و علو فکر، و عظمت روح ندارند که مصالح شخصی را فدای مصالح نوعی نمایند.

کدام یک از خوانندگان محترم صدها اوراق سیاه فحش و تهمت را مشاهده نکرده اند که به واسطه تملق از رجال و زمامداران طبع شده، و در مقابل هتاک‌ها و فحاشی‌ها و جمالاتی که شرافت و شؤون

افراد با شرف این جامعه را لکه دار می کرده، کم ترین تعرض و کوچک ترین اقدامی در جلوگیری آن ها به عمل نیامده، و صدها اوراق با عقیده یا بی عقیده، همین که به حیثیات زمامدار وقت حقیر ترین تعرضی نموده است، توقیف گردیده؟

آیا این ها دلیل بر حقارت نفس رجال ما نیست که از ضعیف ترین عواطف شهوانی خود نمی توانند جلوگیری کنند، و حقوق افراد و جامعه را با کمال خون سردی، و قیافه عديم التأثير [آن که زود از امری متاثر گردد] در زیر لگد مغرضین مشاهده می نمایند؟

پس باید با کمال تلخی اعتراف کرد که صمیمیت و علاقمندی به جامعه آن ها را بر ضد آزادی مطبوعات بر نیانگیخته است. ترس از محو شدن استبداد خود، بیم از خاتمه یافتن خود سری، هراس از نفوذ و اقتداری که بر حقوق جامعه پیدا کرده اند آن ها را در مقابل عظمت مطبوعات به دست و پا انداخته است و برای محدود کردن آزادی قلم بذل مساعی می کنند.

ضرری ندارد، ما هم با آن ها هم عقیده هستیم. ما هم معتقدیم که ارباب جراید نبایستی نسبت به حیثیات اشخاص و شؤون مردم آزاد و مطلق العنان بوده باشند، ولی قبل از محدود کردن جراید باید وزرا و حکام و مامورین دولت محدود شوند.

قبل از اجرا کردن قانون هیأت منصفه، باید قانون محاکمه وزرا به مجلس پیشنهاد شده و به موقع اجرا گذاشته شود، و الا هم قلمان شرافتمند ما حاضر نخواهند شد یک دسته بدون مسؤولیت بر حقوق و هستی مردم حکم فرمائی کنند و آن ها در هر سطری از نگارش خود به

وجود هیأت منصفه تهدید شوند - آن هم هیأت منصفه ای که دولت مطابق میل خود انتخاب نماید.

شاید نمرات [شماره های] گذشته ما این نکته را تا یک درجه مدلل کرده باشد که کارکنان شفق کم تر به وجود هیأت منصفه تهدید می شوند. زیرا وجدان و تاریخ مهیب ترین هیأت منصفه را برای ما گشوده است، ولی از نقطه نظر مصالح عمومی و مخصوصاً مصالح ارباب جراید، ما ذمه دار هستیم که نگذاریم آزادی مطبوعات به مضیقه بیفتد. ما فحش نمی دهیم، ولی همان اوراق فحاشی را که سیلاب ناسزا به طرف دسته رجال دوره مشروطیت می فرستند این قدرها مستحق ملامت نمی دانیم. مسؤولیتی که نیست، محکمه ای که نیست، هر جا کسی، هر وزیری، هر چه کرد بدون بازپرس باقی می ماند - در مقابل خودسری رجال و استبداد آن ها فقط چند ورقه موجود است که اینک دولت و بعضی از وکلا و مرتجعین به نام فحاشی آن ها را «هو» کرده و به نام جلوگیری از فحش و دشنام می خواهند فکر و عقیده را در مشبعه [اشباع شده] دماغ نویسندگان خفه نمایند.

جراید فحش می دهند، ولی آیا وزرای شما و مامورین شما تا کنون هیچ خطائی نکرده اند؟

جراید فحش می دهند، ولی آیا این پارک های زیبا، و اتوموبیل های گران بها، و آن تجملات خیره کننده چشم، در نتیجه کدامین عرق جبین تهیه شده؟

جراید فحش می دهند، ولی آیا تمام رجال و مامورین دوره مشروطیت معصوم و بی گناه هستند، و به قول یکی از صالح ترین و پاکدامن ترین وکلای محترم، در میان تمام این مامورین و رجال و

زامداران و وزرای دورهٔ تجدد، یک نفر پیدا نشده است که مستحق تعقیب و مجازات بوده باشد؟

جراید فحش می دهند، ولی شما ای کسانی که جراید را ملامت می نمائید هیچ فکر نکرده اید که اشخاص پاک دامن کم تر مورد تعرض و انتقاد واقع گشته و در میان این کسانی که مورد تعرض ارباب جراید واقع می شوند کم تر کسی است که مستحق نباشد؟

البته اگر دولت به جراید فحاش تعرض می کرد ما می توانستیم او را در اقدام خود صمیمی بدانیم.

البته اگر برای محاکمهٔ رجال یک محکمهٔ صالحی موجود می بود ما محکمهٔ مطبوعات را بیش از آن ها لازم می دانستیم، ولی رجال دولت بدون مسؤولیت بدون محاکمه باشند و اوراق متملق و گدا که به استثناء متصدیان وقت زمین و زمان را به باد فحش و ناسزا گرفته اند آزاد باشند، و آن وقت به تشکیل هیأت منصفه مبادرت کردن به ما می فهماند که غرض فقط و فقط توسعهٔ ادارهٔ استبداد و خودسری است نه حفظ حیثیات و شؤون مطبوعات.

ما با تشکیل هیأت منصفه و ایجاد محکمهٔ مطبوعات کاملاً موافقیم، ولی نه آن هیأت منصفه ای که به قول روزنامهٔ «اتحاد» به طور قاچاق می خواهند از مجلس گذرانده و یک حربهٔ قاطعی بوده باشد بر فرق مطبوعات.

ما با تشکیل محکمهٔ مطبوعات موافقیم، ولی باید قانون مزبور با قانون محکمهٔ وزرا توأم از مجلس شورا بگذرد.

ما با هیأت منصفه موافقیم، ولی یک هیأت منصفه ای که نخواهد با اصول هو کردن اوراق مخالف زمامداران وقت را از هم دریده و موافقین به فحاشی و هتاکی را جری نماید.

عجالتاً به واسطه ضیق صفحات بحث در موضوع را به شماره آینده موکول می کنیم.

«شفق سرخ»

شماره ۶۸

سه شنبه، ۲۷ سنبله [شهریور] ۱۳۰۱

۲۶ محرم الحرام ۱۳۴۱

۱۹ سپتامبر ۱۹۲۲

هیأت منصفه - محاکمه وزراء - (۲)

اتفاقاً صبح روز دوشنبه با سرمقاله «ایران» تصادف کرده و آن نصایح شیخوخت [رهبری معنوی] مآبانه را خوانده و تعجب کردیم. حیرت هم داشت، زیرا مثل این بود که ارباب قلم از قانون هیأت منصفه عصبانی شده و تعرض کرده اند.

حیرت هم داشت، زیرا مثل این بود که واقعاً مخالفین آزادی قلم در اظهارات خود صمیمی هستند و نقطه تخالف فقط و فقط عقیده است.

حیرت هم داشت، زیرا مثل این بود که در راه حل قضیه عقده و پیچی موجود است!

مطالعه این مقاله اندرز(!) آمیز ما را بر این داشت که از مطالعه در متن لایحه قانون هیأت منصفه منصرف و حقایق ذکر شده را تکرار نمائیم.

مقدمتاً ما از زبان تمام هم قلمان محترم و فاضل خود تشکیل محکمه مطبوعات را با قیافه متبسم و بلکه با هلهله و شادی تلقی می کنیم.

صحیح است آن اوراق فحاشی که با پیشانی سیاه در جامعه ظاهر شده و با سند فحاشی و هتاکی حیات پست خود را ادامه می دهند و غیر از بهتر فحش دادن و بدیع تر تهمت زدن هیچ سرمایه ای ندارند از تشکیل محکمه مطبوعات هراسان هستند. ولی همه می دانند که کم تر یک جریده در نتیجه هتاکی و فحاشی و تعرض به شوون افراد توقیف شده است.

غالباً جرایم در نتیجه تعقیب پرنسیپ های ضد دولت وقت دچار لطمه می شوند. از این رو تشکیل محکمه مطبوعات برای آن کسانی که به نام فکر و عقیده قلم در دست گرفته و حاضر نیستند مزدور مطامع فرومایه دیگران شوند، مانند روز جشن و شادی است، ولی البته باید محکمه مطبوعات یک حربه به دست دولت های وقت نبوده باشد. یعنی این دفعه به اسم قانون و هیأت منصفه آزادی فکر و قلم در زیر قدم های استبداد پایمال نشود.

ما می خواهیم با قانون هیأت منصفه دست زمامداران را از بازی کردن با مقدرات فکر و قلم کوتاه نمائیم و پنجه سنگین آن ها را از حلقوم مطبوعات بر داریم. البته در عین حال راضی نمی شویم و نخواهیم گذاشت که قانون هیأت منصفه جانشین اراده مستبدانه رجال خودسر گردد، یعنی قانون مزبور را طوری تدوین کنند که مطبوعات در پناه رحم و شفقت اولیاء امور قرار گیرد.

این است نقطه نظر ما و تمام آن کسانی که آزادی را ستایش می کنند. اگر مخالفین ما در این اصل با ما شرکت می داشتند و فقط از نقطه نظر فنی و قانون گذاری مابین ما و آن ها اختلاف نظر موجود می بود، البته راه حل مسأله این بود که نویسندگان با خون سردی مسأله

را در تحت بحث و مطالعه در آورند. ولیکن همه می دانند قضیه از این قرار نیست. دولت های وقت در اظهارات خود صمیمی نیستند و وکلای طرفدار دولت نقطه نظرشان حفظ حیثیات مطبوعات و در عین حال صیانت آزادی قلم نیست.

همه می دانند تمام عناصر مرتجع، تمام مردمان بد سابقه، تمام حکام و مامورینی که سطور سیاهی در دوسیه آن ها ثبت شده است، در صف مخالف ما واقع شده اند.

شما نمی توانید در میان وکلا، یک عنصر آزادی خواه و علاقمند به اصول مشروطیت پیدا کنید که بر ضد آزادی قلم و بر له شکایت دولت های وقت، صحبت کند.

شما در پشت تریبون بهارستان، یک پیشانی بلند و با افتخاری را مشاهده نخواهید کرد که از جراید به طور مطلق، آغاز شکایت نماید.

آن کسی که می گوید: «باید تمام این اوراق را سوخت»، یک مرتجع استبداد خوئی است که اگر در یک محکمه صالح ملی تفوه [سخن گفتن] می کرد، محکوم به مرگ و فنا می شد.

پس باید این حقیقت تلخ را اعتراف کرد که این مبارزه ارتجاع است با آزادی، نه تخالف عقیده در کیفیت حل قضیه.

اما حل قضیه

ما باید اولاً تشخیص بدهیم که در چه محیطی زندگانی می کنیم؛ تطاول و بی اعتدالی به حقوق افراد از کجا شروع می شود؛ فلسفه تشکیل هیأت منصفه یا محاکم مطبوعات چیست؛ و در محیط هائی که رجال آن در مدرسه اجتماع و در درایت

[آگاهی داشتن] به قرون عدیده درس استبداد خوانده اند و بالطبع هنوز اصول مشروطیت و رژیم حکومت شورا مستقر نشده است، قوانین را باید با چه جنبه هائی و ملاحظاتی وضع نمود؟ اگر قانون گذاران ما در افکار خود صمیمی و در اظهارات خود راستگو باشند باید نخست این مقدمات را در نظر گرفته و برای جلوگیری از آزادی مطلقه جراید فکری کنند.

نویسندگان ما نخست باید این نگارشات را تشخیص دهند تا ملتفت شوند که اگر قلمی و دهانی بر ضد ما بیاناتی می کند از نقطه نظر حفظ آزادی و صیانت شؤون مطبوعات نیست.

ما در چه محیطی زندگانی می کنیم؟

در یک محیطی که دود ظلم و جور، افق آن را تاریک کرده.

در یک محیطی که دست انتریک خارجی با تمام مقدمات ما بازی می کند.

در یک محیطی که صفحات جراید آن پر است از تلگرافات شکایت و استغاثه.

در یک محیطی که حکام در ولایات مثل «نرون» و «چنگیز» با شؤون شخصی و اجتماعی مردم شوخی می کنند و در یک محیطی که استبداد - به تمام معنی کلمه - بر آن حکم فرماست و از اصول مشروطیت جز یک صورت سازی مضحک چیزی باقی نمانده.

در محیطی که مجلس مقدس شورای ملی که شالوده آن روی نعش های بی روح شهدای راه آزادی است هر روز به بسته شدن تهدید می شود و در برابر آن فجایع ضد قانون و ضد آزادی روی می دهد.

در محیطی که عناصر استبداد تغییر لباس داده و بر صحنه مشروطیت بازیگر شده اند.

در محیطی که انقلاب نتوانسته است بکلی بنیان سابق را منهدم کرده و نظامات ادوار سابق را منهدم کرده و نظامات ادوار سابقه را محو و نابود نماید.

در محیطی که زمزمه ارتجاع و نغمه عودت استبداد از هر طرف و هر گوشه آن بلند است.

این است محیط زندگانی ما که فقط چند ورقه با شهامت می خواهند به نیروی فکر و عقیده، لوای آزادی و مشروطیت را در آن به اهتزاز آرند.

در یک همچو محیطی آیا باید قانون هیأت منصفه را چگونه وضع کرد، با جنبه های افراطی و آزادی خواهی یا جنبه های ملایم و موافق نظریات دولت؟

ما تصدیق می کنیم در یک مملکت که نظامات سابق در هم شکسته و نظامات جدیدی به جای آن مستقر نگردیده است، و مشت قانون ضعیف و بلا اثر است، هر کسی متعدی [متجاوز] و هر فردی در صدد تخطی به حقوق دیگران است. و از همین روی جریده نگاران هم احیانا به حقوق دیگران تعدی می کنند، ولی آیا وسائل تعدی در دست چه طبقه بیش تر فراهم است؟

اول باید قوانینی برای کوتاه کردن آن دست قوی وضع نمود. یعنی اول باید برای اختیارات و ارده های سنیه (!) [بلند مرتبه] قانون وضع کرد.

حال که مجلس هم مجذوب قوی شده و با عربده های نیرومند هم آهنگی می کند، می خواهند آزادی کسانی را محدود کنند که ملایم ترین تازیانه های تنبیه و مجازات دزدان اجتماعی در دست آن هاست. پس باید طوری قوانین را وضع کنند که آن ها را دست بسته به مدعیان خود نسپارند.

آن کسانی که متظاهر به حمایت حقوق افراد شده و جراید را از این که تعرض به حیثیات اشخاص می نمایند ملامت کرده و مقصر می دانند، اگر در اظهارات خود راستگو بودند آیا نمی بایستی به مدعیان بزرگ تر - آن هایی که قدم های سنگین خود را روی قلوب مردم گذاشته و راه می روند، آن هائی که به قیمت اشک زن های بیوه و اطفال یتیم قصور فحیمه و تجملات عالیه برای خود تهیه کرده اند - نظری انداخته و برای آن ها، یعنی مسببین فقر و تنگدستی عمومی، مسببین بی چیزی خزانه دولت، قوانین وضع کنند؟

متأسفانه کسانی از آزادی نامحدود جراید شکوه می کنند که ایالت سردار معظم خراسانی [تیمورتاش] را با پیشانی گشاده تلقی می کنند.

کسانی از تجاوزات مطبوعات شکایت می کنند که دست به پشت قائم مقام گذاشته و او را به طرف کرمانشاه سوق می دهند.

کسانی برای مطبوعات قانون می خواهند که مرگ دکتر حشمت و رعایای بدبخت رشت را یک امر عادی می دانند.

کسانی ارباب جراید را متعدی می دانند که سوابق آذربایجان استرآباد، کردستان، و خراسان قائم مقام را فراموش نکرده اند.

آیا حقیقتاً آقای قوام الدوله و دو نفر منسوبین ایشان که هر سه به حمد الله وکیل، فقط از نقطه نظر آزادی خواهی بر ضد مطبوعات صحبت می کنند - فقط از نقطه مشروطیت و حفظ حیثیات مطبوعات؟! مضحک این است که غالباً کسانی دم از حفظ حیثیات مطبوعات می زنند و به استناد بعضی اوراق سیاه عموم جراید را توبیخ می کنند که خود قادر به حفظ حیثیات و شؤون شخصی خویشتن نیستند.

نمی دانم اگر از وکلائی که با مطبوعات دم از مخالفت می زنند پرسند که آیا شما مطابق مقتضیات مقام سامی [بلند پایه] خود رفتار کرده اید و آیا رفتار بعضی از آن ها نیست که از مجلس شورا تا یک درجه سلب اعتبار و نفوذ نموده است، چه خواهند گفت؟

برای شخص ما اهمیتی ندارد، هر قانونی را می خواهند وضع کنند، هر چند متمایل به ارتجاع باشد، زیرا در آن روزی که فکر و قلم خود را در معرض تهدید مشاهده کرده و عوامل ارتجاع خواستند ما را از تعقیب وظایف خود ممانعت نمایند، قلم را به یک سو خواهیم افکند. نکته قابل توجه و شایسته دقت این است که آیا این آتش مقدسی که در افکار مردم روشن شده است با این وسائل مصنوعی خاموش خواهد شد؟

آیا با مقتضیات دنیای امروزی مثلاً ممکن است قوانینی را اجرا کرد که بر حسب مفاد آن ها مثلاً دوره شاه شهید عودت کند!؟

با این تزییقات [در تنگنا قراردادها] و قوانین ارتجاع جز این که افکار را به پرتگاه تصرف [ناقه و نیامیختن با دیگران] سوق دهد و بر تندی تندروها بیفزاید فایده دیگری نخواهد داشت.

اگر وکلای محترم به حال قضیه علاقمند هستند و در اظهارات خود صمیمی هستند، باید قانون هیأت منصفه وضع نمایند، ولی با یک تقیدات [پایبندی] و احتیاطاتی که از دسترسی نفوذ دولت بکلی دور باشد. یعنی در عین حالی که جراید را از آزادی مطلقه منع می کنند به دولت های وقت اجازه ندهند که از طرف ارواح حقیر و نفوس صغیر آن دسته مستضعفینی که به اسم جریده اوراقی را منتشر می کنند تهدید کرده و بالنتیجه بر آن ها مستولی شوند و از طرف دیگر با قلم های فاضل و صاحب عقیده و ایمان غرض رانی آن ها را در هم بشکنند.

و نباید فراموش کنند که قانون محاکمه وزرا و عملی شدن مفاد مسؤولیت آن ها باید با هیأت منصفه از مجلس بگذرد و الا قانون هیأت منصفه عملی نخواهد شد.

این است نظریات ما به طور کلی و البته در جزئیات موضوع هم بحث خواهیم کرد.

معلمین در بهارستان

هنوز معلمین از بهارستان خارج نشده اند و حق هم با آن ها بوده است، زیرا این وجهی را که دولت و مجلس در حق آن ها بذل (!) کرده است وافی به ادای قروض آن ها نیست.

مگر یک نفر معلم با سی تومان یا بیست تومان حقوق چه قدر اثاثیه برای فروش دارد، چه قدر در نظر کسبه بازار اعتبار دارد، مگر چند ماه می تواند قرض کند و اسباب خانه بفروشد؟

آیا سزاوار است که امروز از بهارستان خارج شده و فردا باز شدت گرسنگی اطفال و عیالاتش او را به تحصن مجبور نماید؟

ما ابداً تصور نمی کردیم معارف از نظر اولیای دولت این قدر غیر قابل اهمیت بوده باشد. متأسفانه با یک ساده لوحی نا معقولی خیال می کردیم از نظر نمایندگان محترم و متصدیان امور عظمت مقام تعلیم کاملاً روشن می باشد.

متأسفانه امتداد ایام تحصن به ما فهمانید که نه تنها معارف و تعلیمات عمومی در پیشگاه افکار مقامات حائز اهمیت نیست بلکه مناعت آن را در نظر دنیای متمدن فراموش کرده و نمی دانند ملاحظه [درنگ در کار] انجام مقاصد مشروعه آن ها و بالنتیجه دوام دادن به تحصن آن ها چه قدر ما را در انظار بیگانگان حقیر و کوچک می نماید.

صحیح است، غالب مستخدمین دولتی چند ماه است از دریافت حقوق خود محروم هستند و البته آن ها نیز در زندگانی خود دچار تضییقات و فشارهایی هستند که ما را متاثر می کند، ولی گرسنه ماندن معلم بیش از هر چیز افتضاح آمیز و جالب رسوائی است.

سال گذشته در زمستان معلمی از شدت استیصال [درمانده و ناتوان شدن] و گرسنگی مرد. آیا باید امسال هم این سطور رقت انگیز در سرنوشت معلمین بدبخت دیده شود؟

مضحک این است که به آقایان می گویند شما محرک دارید! چه محرکی از فقر و استیصال قوی تر، چه محرکی از ضجه و ناله عیالات آن ها توانا تر، چه محرکی از مطالبه کسبه و دائنین [بستانکاران] بالاتر؟

آیا این ها برای این که یک دسته معلم را برای مطالبه حقوق خود به بهارستان پناهنده کند کافی نیست؟

به عقیده ما قبل از حل قضیه حقوق معلمین و اقلاً تامین چند ماه معاش آن ها نه مجلس شورا و نه هیأت دولت نباید دست به سایر کارهای روزانه و غیر مهم بزنند و هر چه زودتر وسیله تامین معاش کسانی که اخلاق و ملکات و معلومات فرزندان ما در دست آن هاست، و متوقف بر آسایش فکری آن هاست، فراهم آورند.

انسان بالفطره خود پسند است و تصور می کند هر کاری را می تواند انجام بدهد و این قوه ممیزه عمومی است که می بایستی مردم را به حدود خود متقاعد نماید. یک شخصی که می تواند قائد فکر و

مذهب اخلاق جمعیت شود، اگر دید و تجربه به او نشان داد که مردم موقعیت او را تشخیص دادند و بالطبع به او اوراق او اهمیت ندادند البته از جریده نگاری صرف نظر خواهد کرد، ولی در جامعه هائی که ملکه تمیز و تشخیص ضعیف و موهون شده است البته هر کسی متصدی هر کاری می شود، و چنان که مشاهده می کنید، پیشرفت هم می کند. پس باید سعی کرد که قوه قضاوت عمومی را تحریک نمائیم تا بالطبع هر کس به حدود خود متقاعد گردد نه این که به متجاوزین بگوئیم تجاوز نکنند. باید همیشه به وسایل قوی در حفظ مال خود و جلوگیری از دزدها نمائیم نه این که متاع را به دست دزد بی وجدان سپرده و به او اندرز بدهیم که دزدی نکند.

«شفق سرخ»

شماره ی ۷۰

یکشنبه، ۱ میزان [مهر] ۱۳۰۱

۲ صفر المظفر ۱۳۴۱

۲۴ سپتامبر ۱۹۲۲

از مسائل خارجی:

یادداشت روسیه با انگلیس

البته غالب خوانندگان محترم متن مراسله رفیق کارا خان کفیل کمیساریای خارجه روس را که به لرد کرزن وزیر امور خارجه انگلیس در بیستم سنبله [شهریور] ۱۳۰۱ ارسال شده است در بعضی از جراید مرکز مطالعه فرموده و به همین مناسبت ما از درج آن صرف نظر کردیم، ولی لازم است به طور اختصار از مفاد یادداشت مزبور ذکری نمائیم.

این مراسله در تعقیب مراسله ای است که وزارت خارجه روس در ۱۹ ژوئیه، مطابق ۲۸ سرطان [تیر]، در موضوع بغازهای «داردائل» و «بسفور» و اقتداری که من دون حق متفقین برای خود قائل شده و نظریات دول بحر اسود [دریای سیاه] را قابل مراعات و توجه ندانسته اند و بالطبع به یونان اجازه داده اند که قوانین بین المللی را شایسته مراعات نداند و به وزارت خارجه انگلستان ارسال گردیده است.

ما به دولت روسیه حق می دهیم که یک چنین اعتراضاتی را به متفقین بنماید، زیرا همچنانی که در متن مراسله مزبور ذکر شده است

کلیه تصمیماتی که بدون شرکت دول بحر اسود راجع به بغازها اتخاذ شود لغو و باطل و منتهی به کشمکش های خونین خواهد شد.

غرور فتح از خاطر متفقین این نکته را محو کرده است که مقدرات ملل را - مخصوصاً مللی که منافع حیات و شرایط بقا و دوام خود را تشخیص داده اند - بایستی با توافق نظر همان ملل حل و تصفیه نمود و از این رو در کنفرانس «ونیز» که برای حل مسائل «شرق نزدیک» منعقد خواهد شد، عدم دعوت روسیه مستلزم خنثی ماندن تصمیمات کنفرانس مزبور خواهد گشت.

سرنوشت بغازها نخست باید در تحت مذاقه [دقت، باریک بینی] دولی در آید که تجارت بحر اسود در دست آنهاست و استیلای آنها بر سواحل دریای مزبور به آنها حق داده است که نقطه های نظر سیاسی و نظامی را مورد توجه و مطالعه قرار دهند.

از همین لحاظ مشروع ترین تصمیماتی که در موضوع بغازها اتخاذ شده است، مفاد قرار دادی است که در سال ۱۹۲۱ بین روسیه و عثمانی در مسکو منعقد گردیده و آزادی کلیه سفارش تجاری ملل دنیا را تصریح نموده و حق تهیه ترتیب قطعی بغازها را مخصوص مللی نموده است که در سواحل بحر اسود قرار گرفته اند.

پس حکم فرمائی متفقین بر بغازها (بدون شرکت ملل بحر اسود) که بالنتیجه مستلزم پایمال شدن حقوق اقتصادی ممالک مزبور می شود نامشروع و قابل اعتراض می شود و پروتست [اعتراض] مورخه ۱۹ ژوئیه روی این زمینه بوده است.

بدیهی است در مقابل این منطق قوی، متفقین جواب صحیحی ندارند و استناد آنها در این مدت که بر بغازها حکم فرمائی کرده اند

غیر از قوهٔ جبر چیزی نبوده است و از این رو پروتست «بالفور» به عنوان جواب سیاست روسیه در موضوع نهضت کمالیون و جنگ ترک و یونان را مورد اعتراض قرار داده و روسیه به واسطهٔ این که عثمانی را قهراً از جنگ با یونان منصرف نساخته مورد تنقید قرار داده است.

اگر چه ما عین جواب بالفور را در این موضوع مطالعه نکرده ایم، ولی آن چه از مراسلهٔ «کارا خان» استنباط می شود این است که دولت انگلیس سیاست نامشروع خود و متفقین را مستند به نهضت کمالیون قرار داده و جنگ حیاتی ملت ترک را با یونان و عدم مقابل روسیه را به تجاوزات یونان سند ادامهٔ سیاست جابرانهٔ متفقین و نپذیرفتن عثمانی در «کنفرانس ژنو» و عدم تسلیم مقدرات بغازها به ملل علاقمند به بحر اسود و بالاخره تعقیب سیاستی که منافع و حیات اقتصاد سواحل نشینان بحر اسود را در خطر می اندازد قرار داده است.

بدیهی است همچنان که سیاست استعماری مستلزم خفه کردن ملل بین النهرین، خونین کردن سرزمین فراعنه، اختلال ایرلند، تصدیق «معاهدهٔ سور»، بر انگیختن یونان بر ضد عثمانی، استیلای بر بغازهای داردائل و بسفور، متلاشی کردن مملکت ترک و ناتوان کردن خلافت آل عثمان می باشد، سیاست روسیهٔ انقلابی که فقط در پرتو نام مقدس انقلاب و آزادی نفوذ اخلاق در مشرق زمین پیدا کرده است مستلزم این نبود که با نهضت حیاتی کمالیون ضدیت آغاز نموده با دستی لوی آزادی را بر داشته و با دست دیگر سلاسل عبودیت «معاهدهٔ سور» را بر گردن ملت ترک نصب نماید.

کارا خان در یادداشت مورخه ۲۱ سپتامبر یا ۲۰ سنبله [شهریور] این دلایل را گوشزد نموده و علاوه نموده است کمک های سیاسی و نظامی دولت انگلیس را نسبت به یونان اگر در جنگ ترک و یونان انگلیس تمایلات صریح خود را در پیشرفت قوای یونان و سیاست آن ها نشان نداده بود و علاقمندی خود را به محو استقلال و حیات ترک و تحمیل معاهده سور به دنیا مدلل نکرده بود اعتراض بالفور پروتست دولت روس ممکن بود قابل توجه و مطالعه واقع گردد.

ولی متأسفانه مفاد جواب بالفور را اگر به سیاست انگلیس در شرق نزدیک و مفاد معاهده سور ضمیمه نمائیم این نتیجه استنباط می شود که دولت انگلیس وقتی نظرات روسیه را در مسأله بغازها شرکت داده و محترم خواهد شمرد که دولت روسیه سیاست مستعمراتی و پولتیک ضد آزادی و ضد استقلال دولت مشارالیه را در موضوع عثمانی تصدیق نموده و با آن ها در خاموش کردن این ندای مقدس که از آسیای صغیر بلند شده است کمک نماید. در صورتی که قطع نظر از عیادی انقلابی، سیاست دولت روسیه مقتضی بوده است که بر ضد ملتی قیام نماید که جز حفظ موجودیت و صیانت حقوق خویشتن هیچ گناهی نداشته است.

در آن روزی که روسیه یک چنین سیاست پوسیده ای را اتخاذ نماید دنیا رژیم سوویتی را یک رژیم تزاری خواهد شناخت و این اعتباراتی را که روسیه در نظر ملل مشرق زمین پیدا کرده است از دست خواهد داد و حکومت آن ها مبدل به یک روسیه تزاری فاقد قوه و نفوذ خواهد شد. مبنی بر این مقدمات روسیه نه تنها حاضر نبود یونان را بر

علیه مبارزه حیاتی ترک ها تقویت نماید بلکه سیاست متفقین را هم در موضوع بغازها مورد اعتراض قرار داده است.

یادداشت اخیر در تعقیب پروتست ۱۹ ژوئیه می باشد و مراتب مسطوره فوق را تذکر داده و علاوه نموده است که کنفرانس ونیز بدون شرکت روسیه و تصمیمات راجع به بغازها، بدون شرکت ملل بحر اسود، فاقد هر گونه اثر رسمی و منتهی به هیچ گونه نتایج صحیحی نخواهد شد، زیرا مللی که در سواحل بحر اسود سکونت دارند حاضر نیستند دیگران در مقدرات آن ها دخالت کرده و متفقین به تنهایی حاکم سرنوشت آن ها واقع شوند.

این نکته صریحاً در یادداشت مزبور قید شده است که اگر متفقین حقیقتاً به ایجاد صلح و مسالمت علاقمند هستند، و اگر چنان چه اظهار می دارند حقیقتاً میل ندارند دنیا باز دچار کشمکش های خونین شود، بهتر این است که مسأله بغازها را فقط با نظریات ملل بحر اسود تصفیه نمایند.

مسأله جنگ ترک و یونان که آخرین فصل خونین جنگ بین الملل است در نتیجه سیاست انگلیس و متفقین ظاهر شده و ادامه یافته و بالنتیجه ملت ترک و یونان هر دو را فرسوده نموده است.

در آن روزی که متفقین از ضربت زدن با افتخار و استقلال ملت ترک صرف نظر نموده و حاضر شوند حقوق حیاتی و شؤون استقلال عثمانی را محترم بشمارند، جنگ مشوم یونان و ترک خلاص شده و هر دو ملت از زحمات و لطمات جنگ آسوده خواهند گشت. ولی با فشار متفقین در تحمیل معاهده سور و اصرار آن ها از حکومت بر بغازها بدون رعایت مصالح ملل علاقمند، نه تنها جنگ عثمانی و یونان

را خاتمه نخواهد داد، بلکه مستلزم ایجاد مشکلات دیگری نیز خواهد گردید.

در حقیقت این سکوت روسیه نیست که مبارزه ترک و یونان را ادامه داده است بلکه سوء سیاست متفقین و مخصوصاً پولتیک انگلستان در ضعیف ساختن عثمانی و تقویت یونان این اوضاع ناگوار را پیش آورده است. و بهتر این است که انگلستان و متفقین وی بیش از این راضی نشوند مسأله مشووم [بد یمن، نامیمون] جنگ دامن ملل را سوازنیده و بر توده خاکسترهای جنگ عمومی افزوده گردد.

دومین مقاله از شماره ۷۰:

بحرین کجاست و ملک کیست؟

بحرین در خلیج فارس ایران و از مهم ترین و زر خیز ترین جزایر خلیج ایران است؛ بحرین جایی است که هر ساله مبلغ شصت الی هفتاد میلیون روپیه پول مروارید در آن وارد می شود؛ بحرین جایی است که به کثرت آب های جاری و چشمه سارهای بی نظیر و باغستان های با صفای بی شمار ضرب المثل کلیه جنوب ایران است.

بحرین جایی است که هر روزه چهار صد الی پانصد فروند جهازات بادی از سواحل عربستان و ایران برای جلب مایحتاج خویش و برای مصرف رساندن امتعه خود به آن جا ورود می نمایند؛ بحرین همان جایی است که هندی ها اهمیت آن را دانسته و چند صد تجارت خانه مهم در آن جا دائر نموده، میلیون ها ثروت از آن جا می برند.

بحرین ملک کیست؟

بحرین ملک ایران و جزء لایتجزای ایران است؛ بحرین چه پیش از اسلام و چه بعد از اسلام حتی در زمان اتابکان فارس که تقریباً ایران ملوک الطوائفی بود باز جزء قلمرو اتابکان فارس بوده؛ بحرین هیچ وقت از ایران مستثنی نبوده و نیست. تاریخ به ما سراغ نمی دهد که یک وقتی ایران دارای دولت و سلطنت مستقلی باشد و بحرین جزء و ضمیمه آن نبوده - خیر اشتباه کردم، حتی در اوقات فترت و دوره های ملوک الطوائفی باز بحرین ضمیمه سواحل ایران از قبیل ریشهر، بوشهر و قیس و غیره بوده. در این صورت چه سبب دارد که دولت انگلیس می خواهد ما را از تصرف یک منطقه از خاک طبیعی خود ممانعت کند. دولت انگلیس با کدام مسووع [روا دارنده] قانونی می خواهد مهم ترین و زر خیز ترین جزیره از جزایر ایران را بلع نماید؟ سند و صحبت دولت انگلیس چیست؟ اگر دولت انگلیس بخواهد تمرّد و سرکشی چند ساله اعراب بنی عنبه در آن جزیره را سند کند و به این بهانه یکی از جزایر ما را ببرد خوب است به این دلیل و برهان تمام ایران را متصرف شود، زیرا از این قبیل اتفاق ها یعنی سرکشی خوانین و مشایخ در ایران همیشه اتفاق افتاده و هر وقت انقلابی در مملکت روی می داده متنفذین اطراف، ضعف مسؤولیت حکومت مرکزی را فرصت شمرده، عکم بغاوت [طغیان] و سرکشی بلند می نمودند. در همین انقلاب اخیر و کشمکش های مشروطه و استبداد مدت چند سال اغلب خوانین جنوب و شمال و مغرب ایران از دادن مالیات و اطاعت به حکومت مرکزی سر باز زدند، ولی این یاغی گری ها سبب نشد که دولت دیگر یک قطعه از مملکت ما را تصاحب نموده و به این اسم دولت ایران را از تصرف نمودن یکی از قطعات مملکت خویش ممانعت کنند. در این که بحرین

همیشه جزء ایران بوده و یکی از جزایر ایران است هیچ جای شبهه و تردیدی نیست. نه دولت انگلیس و نه شیخ بحرین نمی توانند این را منکر شوند. پس سبب چیست و علت کدام است که اگر دولت بخواهد حکومتی برای آن جا اعزام دارد، و یا اداره گمرک برقرار کند، دولت انگلیس مانع شود. آیا یک معاهده فی ما بین دولت انگلیس و ایران در خصوص بحرین بسته شده که به موجب آن معاهده دولت ایران حقوق و مالکیت خود را در بحرین به انگلیس واگذار کرده، و یا شیخ بحرین را استقلال داده باشد؟

خیر، این طور نیست و ابتدا وقوع چنین معاهده ای را سراغ نداریم و تا یک چنین معاهده صریحی راجع به بحرین بسته نشده باشد مالکیت ایران بر بحرین ثابت و هیچ دولتی نمی تواند آن را منکر شود. پس از تمرّد مشایخ بحرین و کشتن سربازان ساخلوی آن جا، باز همیشه آن ها به دولت اظهار اطاعت و بندگی می نموده اند. چنان چه در زمان حکومت عبدالله بن احمد، که ایالت فارس شاهزاده حسام السلطنه (یا حسام میرزا) اسکندر خان نامی را به عنوان ماموریت به آن جا فرستاده و آن ها را با اطاعت از دولت دعوت کرده و در خطی که در جواب ایالت فارس نوشته اند و در یکی از دواوین [دیوان های] شعرای بحرین چاپ شده و شاید عین خط هم در دوسیه دولت موجود باشد، کاملاً اظهار تبعیت و اطاعت به دولت ایران نموده اند؛ در زمان شیخ محمد بن خلیفه که دولت انگلیس خواست در این جا دخالت کند باز شیخ مزبور خلیل مریخی نام با نوشتجاتی به بوشهر فرستاد که به توسط حاجی احمد خان کیابی با دولت ایران مخابره کرده و تقاضای اعزام عده ای سرباز و تصرف نمودن آن جا را نمود. دولت هم عده ای سرباز و چندین نفر تفنگچی تنگستانی با جهاز بادی برای تصرف بحرین روانه

نمود که جهازات انگلیس چند روز آن‌ها را روی دریا توقیف و بالاخره مانع از رفتن و تصرف نمودن بحرین شدند؛ و به همین گناه انگلیس‌ها علی بن خلیفه [را] به ضدیت برادرش محمد برانگیخته که بر او خروج کرده و به استظهار [پشت گرمی] آن‌ها بحرین را متصرف شود - و همین طور هم شد؛ بنا علی ماسبق بحرین تا امروز دیروز و تا فردا جزء لایتنجزای ایران است که به هیچ وجه ممکن نیست کسی آن را از ایران مجزی سازد. پس سکوت و خاموشی اولیای دولت برای مطالبه حقوق مطلوبش چیست؟

آیا هنوز آن روز و آن موقع نرسیده که اولیای دولت مرعوبیت و محافظه کاری را که منشاء تمام بدبختی‌هاست کنار گذارده با عزمی آهین برای مطالبه حقوق مسلمة خویش اقدام کنند؟ به عقیده اشخاصی که تا یک اندازه از جریانات سیاست عالم اطلاع دارند، امروز بهترین موقعی است که هیأت دولت محافظه کاری را ترک و شجاعانه برای استرداد حقوق خویش پافشاری کنند. چه از یک طرف دولت شوروی روسیه به موجب معاهده اخیر تمام حقوق را در بحر خزر به ما واگذارده و این بزرگ‌ترین سلاح و حجتی است که ما دولت انگلیس را مجبور به تسلیم حقوق خویش در خلیج ایران نمائیم.

از جانب دیگر هم گرفتاری‌های دولت مشارالیه در مسائل آسیای صغیر، قضیه اسلامیون، مسأله فلسطین، شورش بین‌النهرین، انقلاب هندوستان، و بالاخره اوضاع تاریک سیاست اروپائیان، دولت اجازه نمی‌دهد که برای حقوق ثانیة ما، با ما طرف شود. وانگهی اگر بخواهد برای اعتصاب [صبر کردن، به تاخیر انداختن] حقوق ما اصرار و پافشاری کند ما هم می‌توانیم با برادران مشرقی و اسلامی خود متحد

شده با زور و سر نیزه حقوق حقه خود را پس گیریم؛ چه همان اندازه که ما به مسالمت و دوستی انگلیس احتیاج داریم آن ها هزار مرتبه بیش تر محتاجند؛ زیرا مملکت ما کلید هندوستان است. ما حائل بین انگلیس و دشمنان هندوستان می باشیم. فرضاً که انگلیس به واسطهٔ جهازات جنگی خود بتواند مصالح ما را در صلح ایران پایمال کند، ولی در مقابل در صورت اتحاد با دشمنان هند و دول مشرق ما می توانیم هر دم هندوستان را تهدید بلکه منقلب نمائیم. اگر دولت انگلیس دوستی ما را طالب است خوب است شرایط دوستی به جا آورده تمام جزایر خلیج ایران و نقاطی که من غیر حق در آن تصرف و دخالت می کند به ما تفویض نموده، و من بعد هیچ گونه مداخله و آنتریک در امور داخلی ما ننماید و دولت انگلیس خودش به هیچ وجه رعایت شرایط دوستی با ما نمی کند و دارد علناً در میان قبایل و عشایر ما دسیسه کاری نموده و آن ها را به شورش و جنایت دعوت می نماید؛ از اشخاص خائن و خنثی کار حمایت می کند؛ برای خنثی نمودن اقدامات نظامیان دلیر ما از بذل هیچ گونه دسایس و نیرنگ فرو گذار نمی نماید؛ جزایر زر خیز ما مثل بحرین که بهترین مغاصی [غواص های] عالم در آن است فقط چون زر خیز است و موقعیت مهمی در خلیج دارد می خواهد بلع کند. جزیره ابو موسی (که معدن مهم کلک در آن موجود است) باز از تصرف ما گرفته، «هنگام» را محبس آزادی خواهان هند و عراق قرار داده است.

مع هذا متوقع است که از جانب ما کاملاً شرایط دوستی و محبت مرعی شود، تا جائی که متوقع نیستند احساسات هم بر ضد آن ها طغیان کند. غریب حکایتی است و عجیب داستانی است! به عقیدهٔ ما این سیاستی که درباریان لندن در قبال ما و دول اسلامی اتخاذ نموده اند راه

غلطی است که می‌پیمایند و این راه آن‌ها را به کعبه مقصود نخواهد رسانید. سیاست گلاستون دیگر پوسیده و کهنه شده، ملل امروزه مشرق را نمی‌توان با مردم زمان گلاستون مقایسه کرد، و تا موقعی که دولت انگلیس سیاست دیرینه نیرنگ و خدعه و دسیسه کاری را به یک سیاست صادقانه روشن تبدیل ندهد محال است اعتماد ملل مشرق را به خود جلب نماید.

خلاصه همان طور که گفتیم اگر دولت انگلیس دوستی ما را خواهان است، خوب است که به واسطه تخلیه بحرین و سایر جزایر خلیج ایران و تصرف دادن آن‌ها به مامورین دولت ایران و صرف نظر از مداخله در شؤون ما به هر اسم و رسمی که باشد و قطع مرادده با کلیه خوانین و روسای عشایر ایرانی، حسن ظن ملت ایران را به خود جلب نموده تا بتواند موقعیت و محبوبیت دیرینه خود را در قلوب ایرانیان حساس احراز کند. و الا با رویه کنونی که سیاسیون کنار رود تیمس با ما اتخاذ نموده روز به روز بر حس تنفر و دشمنی ملت ایران نسبت به انگلستان افزوده خواهد شد تا رفته رفته کار به جایی می‌رسد که این عداوت طبیعی شده و اگر یک وقت اتحاد ایران و انگلیس لازم افتد، دولت ایران به واسطه مخالفت و تنفر ملت ایران از آن‌ها قادر بر عقد اتحادی نخواهند بود.

در شماره آتیه منتظر مقاله ای راجع به موقعیت سیاسی و تجارت بحرین باشید.

امضاء محفوظ

«شفق سرخ»

شماره ۷۱

سه شنبه، ۳ میزان [مهر] ۱۳۰۱

۴ صفر المظفر ۱۳۴۱

۲۶ سپتامبر ۱۹۲۲

انگلیس و سیاست مستعمراتی

وقتی که صفحه تاریخ دنیا را در برابر چشم خود می گذاریم فقط دو ملت بزرگ را مشاهده می کنیم که یکی در اعصار قدیم و دیگری در دنیای حاضر بر یک قسمت بزرگ دنیا حکمرانی کرده و سیاست استعماری خود را با یک حیات طولانی بر گیتی استیلا داده اند.

روم و انگلیس، یکی در ادوار سالفه [گذشته] تاریخی و دیگری در عصر حاضر موفق شده اند که لوای استیلای خود را به یک قسمت مهمی از معمور دنیا بر افزانند و ملل زیادی را تابع نظامات و مقررات و محکوم اوامر دربار های خود بنمایند.

البته این موفقیت بر حسب تصادف و اتفاق نبوده و علل ثانیه که مربوط به پسیکولوژی ملی و مالکیت عمومی آن ملت است سر استیلای آن ها محسوب می شود، همچنانی که تاریخ هر ملتی معمول مستقیم اخلاق و روحیات آن ملت است.

روم اگر بزرگ بود لوای عظمت و استیلای او بر قسمت اعظم معمور جهان به اهتزاز در آمد؛ یا اگر هندوستان یک صفحه تاریخ مشعشع [درخشان] و پر از مجد و افتخار ندارد بر حسب تصادف و اتفاق نبوده؛ آب و هوای میراث اقلیمی هر یک از دو محیط نوع اخلاق و

ممیزات جنسی را ایجاد و پرورش می دهد که آثار اخلاق مزبور همان وقایع و سرگذشت هائی است که تاریخ آن ملل را تشکیل می دهد.

ما عجالتاً نمی خواهیم در فلسفه تاریخ وارد و از نقطه نظر پسیکولوژی علت ظهور تاریخ های مختلف را بیان نمائیم. در این سطور فقط می خواهیم به طور اختصار در مسأله مستعمرات داری و حکومت بر ملل مختلف دنیا مطالعات اجمالی نمائیم.

برای حکومت کردن بر ملل مختلف که در عادات و آداب و اخلاق و مذهب و سایر مبادی و اصولی که قدر مشترک یک دسته از افراد بشر شده و آن ها را به اسم «ملت» واحد به یکدیگر مربوط می نماید و از یکدیگر متمایز و مختلف هستند، تنها عساکر مجهز و اسلحه بهتر و شجاعت و داشتن عاطفه سیادت کافی نیست.

همه می دانند و تاریخ هم نشان داده است که ایرانیان معاصر روم در اغلب صفات و ممیزاتی [برتری دهندگانی] که ممکن است یک ملتی را فاتح و در کشمکش حیاتی دنیا مظهر نماید، یعنی در خصائص مذکوره فوق در عداد رومی ها بودند، مع ذلک در مستعمرات داری نه تنها به رومی ها نرسیدند بلکه ابدا در ردیف دول مستعمراتی در نیامده و فتوحات کثیره آن ها نتوانست ممالکی را تا یک مدت طولانی در تحت استیلای آن ها نگاهداری کند.

حکومت بر ملل دنیا علاوه بر قوای حربیه محتاج است به علم و احاطه بر آداب و اخلاق عمومی ملل مزبوره و مراعات عقاید و احترام عادات و آداب آن ها و نشان دادن یک روح تسامح [سهل انگاری] و تساهل [سهل گرفتن] در معتقداتی که ملت غالب و ملت مغلوب با

یکدیگر اختلاف دارند و بالاخره تحمیل نکردن عقاید و آداب و اخلاق خود و وضع کردن قوانینی که موافق با روحیات و اخلاق ملی آن‌ها باشد؛ با این شرایط ممکن است یک ملتی بتواند تا دیرباز و بنه [رنج] اطاعت خود را بر گردن ملت دیگر تحمیل نماید.

در ادوار سالفه که بیش تر از هر چیزی عقاید دینی افراد ملل را به یکدیگر نزدیک می‌کرد و موثرترین مبادی اجتماع محسوب می‌شد، البته مراعات عقاید دینی ملل مغلوبه برای ملل عالیه از اهم فرائض و شرایط محسوب می‌شده است. رومن‌ها در عین حالی که نسبت به عقاید دینی و کلیه آداب و اخلاق خود نهایت تعصب را داشتند کم تر معترض رسوم و معتقدات ملل مغلوب خود می‌شدند و از همین جهت سیادت آن‌ها طولانی تر گشت.

ملت انگلیس در قرون اخیر همین اصول را - یا از روی تتبع و یا بالفطره و بالطبع - در سیاست استعماری خود مبذول داشت و مخصوصاً در مشرق زمین که هنوز معتقدات دینی در ارواح و نفوس ساکنین آن مستولی است، در مراعات و احترام جنبه‌های دینی خیلی بذل و کوشش نمود. به درجه ای که این دماغ‌کوژی و عوام‌فریبی، نفوس ساده لوح اهالی بین‌النهرین را فریفته و مخصوصاً ایامی که جنگ عثمانی و انگلیس در سواحل دجله در کار بود و نگارنده در بین‌النهرین توقف داشت و عوامل انگلیس‌ها در آن جا به تبلیغ شروع کرده و بالنتیجه اعراب نجف و کربلا بر ضد عثمانی طغیان کردند، همین نکته و عدم نظام اجباری در دولت انگلیس در افواه ساده لوحان تکرار شده و مسلمین انگلیس را پروپاگاندا می‌کردند و علت تامه پیشرفت سیاست انگلیس در آن صفحه گردید.

و همین سیاست بود که اقطار وسیله هندوستان را در تحت استیلای انگلستان در آورد و منابع ثروت آن را یک قرن و نیم برای عیش و تنعم و سعادت‌مندی ساکنین جزیره انگلند تخصیص داد.

اما خوشبختانه ما چون در قرن بیستم زندگانی می‌کنیم و اصطکاک مدنیت اروپا سنخ افکار و احساسات ملل مشرق زمین را تغییر داده است، یک دولت مستعمراتی تنها به دماغ‌کوژی، مثلاً تعمیر کردن ایوان طلای کربلا، یا پول دادن به چند نفر عناصر فاسدی که بر حسب ظاهر متکی به مسند شریعت هستند، نمی‌تواند گردن یک ملت آزادی‌طلبی را برای پذیرفتن سلاسل [زنجیرهای] عبودیت خم نماید.

ما خوشنودیم از این که عموم ملل مشرق زمین از آن سبات [خواب] عمیقی که در طی قرون اخیر به دول اروپا اجازه داده آن‌ها را مانند سیاهان آفریقا برای عیش و تنعم خود استخدام نمایند و خاک وطن آن‌ها را عرصه مطامع [چیزهایی که به آن طمع کنند] و اغراض خود قرار دهد بیرون آمده و تا یک درجه فهمیده‌اند که هجوم اروپا به مشرق برای چیست.

ملل مشرق زمین تقریباً فهمیده‌اند که غیر از عقاید دینی، آن‌ها مالک چیزهای دیگری هم هستند که دول مستعمراتی برای غارت آن‌ها این مجاهدت‌ها و کوشش‌ها را می‌نمایند.

ملل مشرق زمین فهمیده‌اند که دول اروپا برای تصرف اراضی زراعتی، برای تصرف معادن گران‌بها، برای مونوپول تجارت، برای اختصاص منابع ثروت به خویشان، و بالاخره برای گرفتن وسایل زندگانی و منابع حیاتی آن‌ها قدم به خاک آن‌ها گذاشته‌اند.

ملل مشرق زمین فهمیده اند اگر علم و تربیتی در زیر سایهٔ دول اروپا تحصیل کنند خیلی کم تر از آن است که اگر به طور مستقل و با حالت اختیار خود بدان اقدام نمایند. زیرا به واسطهٔ استیلائی که بر مدارس دارند، و به واسطهٔ نظارتی که در پروگرام مدارس آن‌ها برای خود قائل شده اند، اجازه نمی‌دهند که علم و تنور بزودی در ممالک مغلوبه نشر یافته و دورهٔ سیاست و بزرگواری آن‌ها خاتمه یابد.

ملل مشرق زمین فهمیده اند که نتیجهٔ سیاست استعماری محو شدن شرافت و افتخارات ملی است، و استیلای دول اروپائی بر ممالک آن‌ها تمام حیثیات و شؤون اجتماعی آن‌ها را از بین برده و آن‌ها را در خانهٔ خود نذل [فرومایه] و مقهور و فاقد هر گونه حیثیت و اعتبار می‌نمایند.

تمام مرارت‌ها، فشارها، بدبختی‌ها، فلاکت‌ها و پریشانی‌هایی که از نتایج حتمی استیلای دول اجنبی است بر ملل مشرق زمین مکشوف شده است. لذا سیاست‌های قرن هجدهم و نوزدهم بکلی در دنیای فعلی بی‌اثر شده است و به همین دلیل ایرلند سیادت انگلستان را بر خود نمی‌پذیرد و یا این که حجاز با وجود وحدت دین و مذهب با خلافت ترک و سیادت آل عثمان مخالفت می‌ورزد و مواعید یا وعید‌های اللبنی و لرد ملنر لهجه‌های دیپلماسی لرد کرزن در منصرف کردن مصر از دعوی استقلال اثری نبخشیده است.

بکلی طرز احساسات در مشرق زمین تغییر کرده است. از همین جهت در سوریه و بین‌النهرین عیسوی‌ها و مسلمین در ضدیت با استیلای خارجی هم آهنگ شده‌اند.

مسأله ای که در قرن بیستم در میان ملل دنیا شیوع پیدا کرده و شاید بزودی یکی از مبادی مهمه و اساس سیاست بین الملل دنیا بشود مسأله استقلال ملل است.

هر ملتی باید حاکم مقدرات خود و مالک وطن خود و زمامدار مقدرات خود گردد. این مبدا [آغاز، اصل] بزودی دنیا را بر ضد انگلستان که بزرگ ترین دول مستعمراتی دنیا و بی عاطفه ترین غاصبین حقوق بشریت است به هیجان خواهد آورد.

و حیرت انگیز نیست که سیاستمداران بریتانی با یک حدت و حرارت مضحکی اصول سیاست مندرس قرن هجدهم را تعقیب می نمایند و تصور می کنند با پول دادن به چند نفر معلوم الحال مثلاً می توانند احساسات و خشم و غضبی که در ایران از تبعید دو نفر از آقایان بین النهرین تولید شده است خاموش کنند، و مردم هم از این که چند نفر بی سر و پا و متظاهر به انگلیس مآبی نسبت های نا شایسته به تبعید شدگان بین النهرین بدهند از سوء سیاست انگلیس ها راضی خواهند شد.

اگر این سیاست از طرف بعضی از دول دیگر اروپا تعقیب می شد چندان مورث تعجب نمی بود، زیرا یکی از خصائص ملت انگلیس در سیاست داخلی و خارجی که به واسطه همان خصیصه موجودیت خود را بیش از سایرین حفظ کرده است، تجدد و همراهی با مقتضیات زمان یعنی لیت [نرمی] و قرصی [استواری] در مقابل حوادث و افکار جدید است.

بدیهی است مقاومت با سیلاب جریان های جدید اجتماعی همیشه یکی از عوامل مرگ و فنای ملل می باشد و هر ملتی که بهتر بتواند هم رنگ محیط اجتماعی دنیا شود، یعنی مقتضیات آتیه دنیا را بهتر تشخیص دهد و خود را به آن وسایل مجهز نماید، بیش تر و بهتر قابل دوام و ثبات می باشد.

همچنانی که با ظهور اختراعات جدید و پیدایش اسلحه های تازه تثبیت و توسل به وسایل قدیمی جز مغلوبیت نتیجه ای ندارد، در پیشامد های جدید اجتماعی، اعم از تشبث به اصول مندرس قدیمی جز خذلان [بازماندگی] و مقهوریت [شکست] سیاسی اثری نخواهد داشت.

آثار و نتایج تعقیب این سیاست اینک ظاهر گشته. حوادث ایرلند، مصر، هندوستان و بین النهرین برای این که این نکته مسلم اجتماعی را مدلل کند کافی است.

در زمانی که عشق به آزادی و نفرت از اسارت و درک لوازم حیات اقتصادی و اهمیت آن مشرق زمین و کلیه ملل مغلوبه دنیا را به حرکت در آورده است، دولت انگلیس در بین النهرین شروع به عملیاتی نموده است که اگر رژیم تزاری، آن هم در اوایل قرن نوزدهم، مرتکب می شد مورد ملامت و ایراد واقع می گشت.

دولت انگلیس در قرن بیستم با قوه سرنیزه می خواهد آزادی ملل را پایمال نماید، کلوپ وطن خواهان را بسته، جراید آزاد ملی را توقیف نماید، وطن خواهان را از موطن و مسکن خود آواره نماید و محبس تاریک هندوستان را پر کرده است از اشخاصی که غیر از این که می خواهند در مملکت خود با افتخار و سر بلندی زندگی کنند و

میل ندارند شئون اجتماعی آن‌ها در زیر پای سپاهیان انگلیس لگد مال گردد و از منابع اقتصادی سرزمین خود بدون شرکت دیگری استفاده کنند، گناه دیگری ندارند.

علاوه بر این به مقامات روحانی شیعه برای این که به وظائف دینی خود عمل کرده و نمی‌خواهند یک مملکت اسلامی را تسلیم حرص و طمع سیاست استعماری انگلستان نمایند تهدید کرده و آن‌ها را به تبعید می‌رسانند و برای نشان دادن اقتدار خود دو نفر از آقایان محترم بین‌النهرین را تبعید کرده‌اند.

آیا این سیاست‌ها موافق چه منطقی است و آیا علامت این نیست که انگلستان قوی و توانا در مقابل سیلاب افکار عمومی دنیا به دست و پا افتاده و سر رشته تدبیر و تعقل از دست او خارج گشته و فرط حرص و طمع به او اجازه نمی‌دهد که از مطالبات نامشروع خود تنزل کرده و برای دیگران هم حق حیات و زندگانی قائل شود؟

این یک سیاست کهنه‌ای است که تصور نمی‌کنیم دنیای کنونی برای پذیرفتن آن حاضر بوده باشد. شاید قشون مجهز و تبلیغات دائمی و پول‌های گزاف انگلستان هم برای تحمیل آن بر دنیا کافی نباشد.

امیدواریم با فرصت کامل در این زمینه مطالعات مفصل‌تری بنمائیم.

هیأت حاکمه و اصول مشروطیت - (۱)

از بس که چیزهای عجیب و غریب در این جامعه دیده می شود انسان گاهی تصور می کند که نه تنها مردم وظایف هیأت حاکمه و موقعیت خود را در مقابل آن ها تمیز نداده بلکه حقیقت بر خود هیأت حاکمه هم مشتبه شده و بکلی وظایف و تکالیف خود را در پیشگاه جامعه فراموش کرده است.

مثال این است که هیأت دولت نمی داند کیست و موقعیت او در حوزه اجتماع چیست. آری همیشه سکوت و خاموشی مردم در مقابل هیأت حاکمه این نتیجه ناپسند را می پروراند. عدم رشد یک ملت و غفلت از حقوق ثابت خود پیوسته حکومت ها را جری کرده و آن ها را در تعدی به حقوق عامه جسور می نماید.

تقصیر با هیأت حاکمه نیست. جنس بشر بالفطره و بالطبع متطاوول [گردن کش] و متعدی است همین که لجام از دهان آن ها برداشته شد خود را به عرش ربوبیت می رساند. این وظیفه جماعت است که حدود و حقوق او را به خود او نشان داده، موقعیت او را به خود او واضح سازد، تا به تفرعن و تکبر سلاطین استبداد دچار نشوند.

این سکوت و غفلت ملت است که همیشه فرعون ها، قیصر ها بوربون ها و تزار ها برای جمعیت بشری درست کرده است.

بدبختانه در مملکت ما قرن‌ها تخت استبداد این خدایان زمینی نصب شده، و از دورترین ازمنه تاریخی دماغ ما با حاکمیت رب النوع‌های خاکی پرورش یافته، به سهولت ممکن است هیأت حاکمه موقعیت خود را فراموش کرده و حقوق ملت را فقط یک بازیچه یا یک وسیله تفریح خویشتن بشناسد.

مثلاً مقامات عالی‌ه ایران تصور می‌کنند اسم آن‌ها نباید از نوک هیچ خامه‌ای جز با تعظیم و تجلیل و تقدیس جاری گردد و الا آن قلم را باید در هم شکست. مضحک این است که این خیال پوسیده بر روی صفحاتی هم که اسم آن را قانون مطبوعات گذاشته اند ثبت شده است. مثلاً یک رئیس‌الوزرا یا یک وزیر ایرانی وقتی که وزیر شد تصور می‌کند منشور مالکیت و حاکمیت او از آسمان‌ها نازل شده و حق دارد به طور دلخواه با سرنوشت یک جامعه بازی کند.

هر یک از این اشراف در اوقات بی‌کاری متواضع، خوش صحبت، ملت دوست، بر ضد خارجه، احیاناً سوسیالیست، جمهوری طلب، انقلابی، غالباً منفی باف، هوچی و طرفدار عناصر دست چپ می‌باشند و در همان دقیقه اولی که دستخط صدارت یا وزارت آن‌ها صادر شد بکلی تغییر ماهیت داده نسخه ثانی امیر بهادر، امین السلطان و حاج میرزا آقاسی می‌شوند - سالن آن‌ها پر از جمعیت، پیشخدمتان زیاد تر - اتومبیل یا درشکه آقای رئیس‌الوزرا که تا دیروز تک و تنها و گاهی با یک جلودار حرکت می‌کرد محفوف [چیزی که گرداگرد آن گرفته شده] می‌شود به ژاندارم و قزاق، سلام آقای رئیس‌الوزرا از سر و گردن به چشم و ابرو منتقل می‌شود، کلمه «من» و «بنده» مبدل به «ما» و «این جانب» می‌گردد.

مضحک تر از همه تماشای قیافه و مطالعه روحیات یک شخصی است که تازه و برای دفعه اول وزیر می شود؛ غالباً سلام و تواضع فراموش شده و به جای آن نظرهای تعقیب و پراز انتظار برای دریافت سلام و تواضع در سیمای وزیر جدید مشهود می گردد.

این ها مقدمه بود و فعلاً نمی خواهیم هویت اخلاق و روحی آقایان رجال خود را ذکر کنیم. غرض از بیان این نکته این است که حکومت های دنیا همیشه به واسطه سکوت و غفلت ملت موقعیت خود را فراموش کرده و حقوق آن ها را دستخوش هوا و هوس خویشان می نمایند.

اولین فریضه قائدین افکار عامه این است که به هیأت حاکمه مرکز و موقعیت اجتماعی او را نشان و پرده غرور و نخوت آن را پاره نمایند.

این وظیفه نویسندگان است که به دولت بفهمانند فلسفه وجود و علت پیدایش و اقتدار او چیست و برای چه آن ها بر راس هیأت اجتماع قرار گرفته اند.

ما بعد از قرن ها بندگی و اسارت در مقابل اراده های قاهره سلاطین استبداد و درباریان و حکام و خوانین شانزده سال پیش انقلاب کرده و مشروطه گرفتیم. مشروطه گرفتیم برای این که از سلطنت مشتی دزدان اجتماعی بر مال و جان خود آسوده شویم؛ مشروطه گرفتیم برای این که یک دسته معدودی نتوانند با سرنوشت یک ملت و با سعادت یک جامعه بازی کنند؛ مشروطه گرفتیم برای این که حکام و مامورین

ما منطقه های ماموریت خود را تیول [ملک و آب و زمینی که در قدیم از سوی پادشاه به کسی داده می شد] خویشتن نداند؛ مشروطه گرفتیم که امین السلطان نداشته باشیم و بدون اجازه افکار عمومی سیاست خارجی معین نشود؛ مشروطه گرفتیم که وزرای ما خود را مافوق محیط و اراده خود را حاکم حیات و ممات افراد قرار ندهند؛ مشروطه گرفتیم که وزرا، رئیس الوزرا ها و حتی شخص سلطنت خویشتن را نوکر ملت و مزدور جامعه دانسته و آن لاطائلاتی که کبر و نخوت دوره های استبداد در دماغ آن ها ایجاد کرده و به خرج مردم می دادند به یک سوی اندازند؛ مشروطه گرفتیم که میزان ارتقاء در جامعه فضل و فضیلت بوده باشد نه حقم [کم خردی] و پلیدی؛ مشروطه گرفتیم که وسیله استخدام در دوائر دولتی صحت عمل و معلومات بوده باشد نه خویشاوندی و نوکری آقای وزیر؛ مشروطه گرفتیم که تمام افراد جامعه در برابر قانون متساوی بوده باشند؛ مشروطه گرفتیم که جان و مال و حق سکنی و منزل و هستی هر کسی در امان بوده باشد؛ مشروطه گرفتیم که رعایای کرمانشاه و کرمان به فروش نرسند؛ بالاخره مشروطه گرفتیم که شاه، وزیر، حاکم، پیشکار مالیه، و رئیس عدلیه خود را نوکر ملت دانسته و در تمام کارها مسؤول بوده باشند.

ولی مشروطه کو؟

آیا غیر از این است که مبادی آن در طی شانزده سال بازیچه دست افراد متعین [بزرگوار و ثروتمند] شده و قانون اساسی در زیر لگد استبداد پایمال گردیده است.

آیا این حکومتی که از شانزده سال به این طرف در ایران مستقر بوده است همان مشروطیتی است که برای استقرار آن خون های مقدسی در آستانه کبر و استبداد محمد علی میرزا ریخته شده است؟

آیا رئیس الوزراهای این شانزده سال بر وظیفه یک رئیس الوزرای دوره مشروطیت رفتار کرده اند؟

آیا حقیقتاً وزرای این دوره خود را در مقابل ملت و در مقابل اراده قانون مسؤل دانسته و اغراض شخصی خود را مافوق هر قانونی ندانسته اند؟

هر چند جواب و سؤال های فوق خجالت انگیز است، ولی در شماره آتیه ناچار مطالعاتی در این زمینه خواهیم کرد و حتی الامکان سعی می کنیم هیأت حاکمه را به وظایف خود متوجه نمائیم.

«شفق سرخ»

شماره ۷۳

یکشنبه، ۸ میزان [مهر] ۱۳۰۱

۹ صفر المظفر ۱۳۴۱

۳۱ سپتامبر ۱۹۲۲

هیأت حاکمه و اصول مشروطیت - (۲)

چاره چیست؟

بعد از شانزده سال تازه باید اصول مشروطیت را ذکر کرده و در اطراف آن بحث نمود.

تازه باید به مردم بفهمانیم که فلسفه پیدایش هیأت حاکمه در جامعه بشری خدمت به آنهاست نه در سیادت بر آنها.

تازه باید به هیأت حاکمه تذکر داد که سمت آنها در حوزه اجتماع استخدام و نوکری است.

و بالاخره باید تازه مشروطه بخواهیم و مردم را به صیانت اصول مشروطیت دعوت نمائیم.

این وظیفه ماست؛ اگر به این وظیفه قیام نکنیم در پیشگاه تاریخ رسوا و در محکمه وجدان خائن و جانی خواهیم بود.

حکومت برای ملت یا ملت برای حکومت؟

شاید اگر بخواهیم در علت وجود هیأت حاکمه بحث کنیم و از روی فلسفه تاریخی کیفیت پیدایش حکومت را بنویسیم یک موضوع مبتذل و پیش پا افتاده را ذکر کرده باشیم، ولی همین موضوع بدیهی به

واسطه عدم تکرار غالباً معکوس فهمیده شده و به جنون سیادت و ریاست افراد حریص اجازه داده است که حقوق اکثریت را ملعبه خود قرار دهد.

هنوز رعایای فارس (مثلاً) تصور می کنند نصرت السلطنه را خداوند با یک قسم امتیازات معین ایجاد نموده و در خصائص بشری با آن ها متفاوت است؛ یا لرهای لرستان خیال می کنند در وجود عضد السلطان یک دسته مزایائی است که او را برای فرمانفرمائی تخصیص داده؛ یا مثلاً افراد ایل قشقائی و رعایای بدبخت لار و فسا تصور می کنند صولت الدوله و قوام الملک آقا و ولی نعمت هستند و آن ها برای عیش و تنعم خلق شده و مقدرات تغییر ناپذیر خودشان با رنج و مشقت توأم است.

در صورتی که ولی نعمت حقیقی، ارباب واقعی، صاحب مملکت و آن کسی که در مقدرات مملکت بیش تر حق رای و حق مداخله دارد همان رعایا و همان کسبه و همان افراد طبقه سومی است که بدبختانه وجود آن ها امروز فقط وسایل سعادت و نیک بختی یک اقلیت بی عاطفه را تشکیل می دهد.

چه کنند؟ قرن ها حکومت استبدادی به آن ها فهمانیده است که باید خدمتگذار و سعادت دیگران باشند. دماغ این طبقه و بلکه طبقه روشن تر هم با این فکر پرورش یافته است که پادشاه یعنی مظهر قدرت خدا؛ وزیر و حاکم که نوکر شخص پادشاه هستند یعنی مجری اراده خداوند؛ حیات و زندگانی آن ها ذیقیمت تر است. یک نفر حاکم مثال سردار معظم خراسانی [تیمورتاش] ممکن است نه نفر رعیت را بدون محاکمه اعدام کند، ولی اگر یک جریده نگاری به همین شخص گفت

«جانی» به محاکمه جلب شود، و البته جنایت های این طبقه قابل عفو است، ولی خطاهای کوچک طبقه سوم با سخت ترین مجازاتی باید مواجه گردد.

به همین دلیل وثوق الدوله حق داشت قرار داد بسته و سند اسارت و رقیّت یک ملت را به اجنبی بسپارد؛ حق داشت مردم را حبس کرده و تبعید نماید؛ حق داشت قانون جزای عرفی را بدون تصویب مجلس به موقع اجرا گذارد؛ حق داشت صمیمی ترین آزادی خواهان را به اسم ترور بر چوبه دار بیاویزد؛ حق داشت مالیه نایب حسین کاشی را صرف تزئین و تجمل قصر سلیمانیه نماید؛ حق داشت پای روی قانون اساسی گذاشته و آزادی را لگد مال نماید؛ ولی یک نفر وکیل صحیح حق ندارد در پارلمان اقلّاً به این شخص لفظ «جانی» اطلاق نماید، زیرا بلافاصله شاهزاده نصرت الدوله از او حمایت کرده و می گوید تا جنایت وثوق الدوله در یک محکمه که البته به میل خود آن ها تشکیل شود به ثبوت نرسیده است نباید به این کلمه تفوه [دهان گشودن] نماید و مضحک این است که همین شاهزاده معظم برای مرگ حسین خان الله، منشی زاده و رشید السلطان هیچ گونه محکمه ای قائل نبود.

مثلاً آقای مشار الملک در کابینه جنایتکار وثوق الدوله آن همه فجایع را با چشم خالی از تأثر و با قلب آسوده و غیر مضطرب تماشا می کرد و همین که او را (با آن ترتیب عجیب) تبعید کردند از بغداد و بصره فریاد می زد «این است مشروطیت.»

مثلاً فلان جریده نگار کاسب که دو چشم خود را به اعمال همکار خود دوخته و هر روز او را برای این که زندگانی ساده مختصری

دارد تعقیب می کند، با گرفتن پنجاه تومان به سهولت یکی از جنایتکارترین افراد جامعه را تطهیر می کند.

مثلاً قانون مطبوعات (چنان که در بیانیه رئیس الوزراء فعلی مسطور بود) تعرض به شخص پادشاه یا وزرا یا وکلا را مستلزم تعقیب و مجازات می داند، در صورتی که هتک حیثیات سایر افراد را مسکوت عنه می گذارد، یا اقلأ در ردیف تعرض به شؤون «مقامات عالیه» قرار نمی دهد.

این مشاهدات دوره مشروطیت به خاطر انسان سطور خون آلود تاریخ ادوار استبداد را تکرار می کند - آن وقتی که مثلاً شاهزاده معظم نایب السلطنه یا یکی دیگر از (خداوند زادگان!) می توانست با نوامیس مقدس و با نفوس و ارواح مردم بازی کند و اگر هم مرتکب قتل نفس می شد به سکوت و بی اعتنائی می گذشت، ولی یک نفر آدم فقیر و بی سر و پا را به جرم یک خطا، از همان خطاهائی که دوره زندگانی شاهزادگان معظم پر است از آن ها، شقه کرده یا سر می بریدند و جامعه - این جامعه غفلت زده نادان - ساکت نشسته و این گوساله های دو پا خیال اعتراضی را هم از دماغ خود نمی گذرانیدند.

غیر از آتن، اسپارت، کارتاژ، فنیقی و جمهوری با عظمت روم تمام ملل قدیم در مقابل اراده این خدایان خاکی سر اطاعت خم نموده و ملل مشرق زمین، خصوصاً هندوستان و چین، در این طبقه شوم بر سایرین گوی سبقت ربوده بودند.

همه می دانند، ولی مطالعه ای مختصر قضیه را روشن می کند که حکومت برای خدمت به ملت است نه این که ملت برای سعادت

هیأت حاکمه؛ معذالک صفحات تاریخ را ورق بزنید ایام حکومت «نرون» های ملل مختلفه را بخوانید و اعتراف کنید که غفلت ملت نسبت به حقوق خود چه قدر سلاطین و زمامداران را در تعدی و تجاوز جسور و جری می کند.

حیرت انگیز ترین دور نماهای تاریخی منظره انقلاب فرانسه و افراط کاری های حزب مونتانبار و کمون و پس از آن کودتای ۹ نوامبر ۱۷۹۹ و امپراتوری ژنرال بناپارت است - آیا غیر از مرگ روبسپیر سفاک و آزادی پرست و فرو نشستن آتش انقلاب برای دیکتاتوری بناپارت علت دیگری می توان پیدا کرد؟

یک سال غفلت، یک سال ملایمت و تهاون [سستی و سهل انگاری] آزادی را در زیر لگد های بناپارت انداخته و انقلاب مقدس فرانسه را در پیش تخت جاه طلبی او خاکستر کرد.

از موضوع کمی منحرف شدیم. غرض این بود که حکومت مطلقه و رژیم های استبدادی، ملت را برای دولت می خواست و اگر صریحاً اعلام نمی کرد رفتارشان این نکته را به خوبی واضح و مدلل می کرد که توده واقعی ملت نه تنها حق رای در شؤون اجتماعی خویشان ندارند بلکه وجود آن ها فقط باید وسیله کامرانی و زمینه هوا و هوس هیأت حاکمه بوده باشد.

جمهوری روم یک سرمشق فنا ناپذیری بر خلاف این رژیم به جامعه بشری داده بود و در عصور اخیر اولین ملتی که پشت پا به این مسجود های خاکی زد ملت انگلیس بود - ولی به طور ناقص - اما یک قرن و نیم بعد از انقلاب، فرانسه بکلی بنیان سلطنت مطلقه را واژگون

کرده و به دنیا سرمشق زندگانی داد؛ به گیتی نشان داد که وظیفه ملت و موقعیت هیأت حاکمه در حوزه اجتماع چیست.

این افکار جدیدی که بنیان آن را خدا و طبیعت در وجود بشر به ودیعت گذاشته بود و ما فراموش کرده بودیم، و روم نشان داده و ما ندیده بودیم، «روسو» نشر کرد، و انقلاب فرانسه آن را اجرا نموده، بالاخره پس از یک قرن و هجده سال در ایران به موقع اجرا گذاشته شد. یعنی در سال ۱۳۲۴ هجری ملت ایران قیام کرد و مشروطیت را به نیروی قیام و نهضت خود در مملکت مستقر ساخت.

معنی حکومت مشروطه:

معنی حکومت مشروطه این است که پادشاه مالک الرقاب و مظهر اراده ملت و حاکم سرنوشت جامعه نیست.

حقیقتاً دست سلطنت از بازی کردن با مقدرات اجتماعی ما کوتاه گردید، ولی اقتدار پادشاه به جای این که به قانون منتقل شود به دربار، و رجال دوره مشروطیت، وزرا و حکام انتقال یافت.

سابقاً شاه مالک الرقاب بود، ولی این دفعه سردار معظم خراسانی [تیمورتاش] و نظام السلطنه و سایر [همه] حکام الرقاب شدند.

سابقاً شاه با سرنوشت جامعه بازی می کرد، این دفعه ناصر الملک و وثوق الدوله و دیگری بازی کرد.

سابقاً شاه مظهر اراده جامعه بود و این دفعه به جای این که مجلس شورا مظهر اراده هیأت اجتماعی بوده باشد، رجال استبداد خوی و وزرای مرتجع اصول حکومت مطلقه را در غیاب مجلس یا در حضور مجلس به موقع اجرا گذاشتند.

معنی حکومت مشروطه این بود که بدون تجویز مجلس شورا (یعنی آن مجمعی که ملت انتخاب کرده و مظهر اراده ملت به شمار می رود) کسی حق گرفتن مالیات یا حق به مصرف رسانیدن مالیاتی نداشته باشد. متأسفانه هم بدون اجازه مجلس مالیات می گیرند و هم بدون تصویب و اطلاع مجلس مالیات را به مصرف می رسانند.

معنی حکومت مشروطه این بود که تمام افراد مملکت در برابر قانون مساوی باشند.

اما در مشروطیت: ...

آیا شما شنیده اید که یک نفر وزیر محاکمه شده باشد، ملک یک افسر از اشراف را بر حسب حکم عدلیه به یک نفر آدم فقیر داده باشند.

تساوی حقوق:

این جمله در قاموس لغت ما مترادف سیمرغ و عنقا است.

معنی حکومت مشروطه این بود که بدون اجازه ملت و اراده جامعه با دول خارجه معاهده و قراردادی نبنند و امتیازات ندهند، زیرا فقط ملت باید شؤون اجتماعی خود را اداره نماید و منابع ثروت مملکت را مطابق مقتضیات خود استخراج کند یا به دیگری واگذار کند و مع الاسف آقای سپهسالار اعظم (۱) و جناب وثوق الدوله این حق ملت را غصب نموده به هوای نفس خود با آن رفتار کردند؛ یکی امتیاز به خوشتاریا داد و دیگری قرارداد بست و در اجرای آن لجاج و عناد ورزیدند.

معنی حکومت مشروطه این بوده که وزرا در مقابل مجلس مسؤول باشند، ولی مسؤولیت کجاست؟ روز به روز وزرا در تخطی به قانون اساسی جری تر می شوند. به واسطه عدم اجرای مفهوم مسؤولیت روز به روز خودسری در اعمال آن ها بیش تر مشهود می گردد.

معنی حکومت مشروطه این بود که خزانه دولت مال کسی نیست، فقط باید به مصارف لازم مملکت برسد، و هر وزیری در مقابل مجلس مسؤول مخارج لازم بوده باشد، ولی متاسفانه هر رئیس الوزرا یا هر وزیر مقتدری میل ندارد به این اصل مشروطیت عمل کند.

معنی حکومت مشروطه این بود که هر کسی در فکر کردن و نشر عقیده خود آزاد بوده باشد، ولی این است مطبوعات ما که هر روز در اثر اراده وزرا و حکام توقیف می شوند.

فکر و عقیده آزاد نیست، اما فحاشی و هتاکی چندان مورث ایراد نمی باشد؛ جرایم توقیف می شوند، مدیران جرایم حبس شده و به کلات و سمنان تبعید می شوند. اگر وقتی که نظام السلطنه جریده «خراسان» را توقیف و مدیرش را به کلات (!) تبعید کردند مورد مواخذه واقع می گشت شاید مدیر بدبخت «حیات» را به این سختی و فشار مورد اهانت قرار نمی دادند.

اصول مشروطیت کجاست؟ اثری از مشروطیت باقی نمانده است و مسؤولیت قیام این فجایع و جنایاتی که بر ضد قانون اساسی و اصول مشروطیت شده و می شود به عهده مجلس شورای ملی است.

این محافظه کاری و مرعوبیت پارلمان است که افق سیاست داخلی را تا این درجه تاریک و مبهم نموده و بالاخره به عقیده ما باید

وضعیت را روشن نموده یا اصول مشروطیت و یا حکومت مطلقه را در مملکت ایجاد نمود.

آری استبداد یا مشروطه؟

مقاله دوم شماره ۷۳:

مطالعات در اطراف نفت شمال – (۱)

ما تاکنون در جریان های خصوصی نفت واقع نشده و کلمه ای ننگاشته ایم و سطور ذیل اثر شاهزاده محمد میرزای خسروانی چون روی یک سلسله کلیات و معاملات نفتی دنیا و اهمیت نفت و استفاده هائی که دولت می بایست از آن بنماید نگارش رفته است و جنبه فنی آن بیش تر از جنبه های خصوصی است، به درج آن مبادرت کرده و در خاتمه آن البته نظریات خود را خواهیم نگاشت.

نفت در دنیای امروز و در این رستاخیز پر غوغای اقتصادی خیلی بیش از تصورات ما دارای اهمیت است؛ زیرا تمدن امروز با صنایع و اختراعات و تجارت و وسایل نقلیه و سرعت مواصلات و مخابرات آن بر اساس قوه بخار است و مولد این قوه تا امروز و تا یک مدت محدود و نامعلومی ذغال سنگ خواهد بود؛ ولی بالاخره ذغال سنگ روی به نقصان گذاشته و پیش بینی می شود که در یک آینده نزدیکی معادن ذغال سنگ دنیا با مصارف فوق التصوری که تمدن کنونی ایجاب کرده است، تمام خواهد شد.

پس ناچار ملل دنیا محتاج مواد دیگری هستند که جانشین ذغال سنگ شود و مهم تر و نزدیک تر به دسترس تمدن، نفت است. پس مللی که می بایست موجودیت خود و سیادت اقتصادی خود را صیانت نموده و به ادامه حیات سعادت‌مندان خود موفق شوند ناچارند دست بر معادن نفت دنیا گذاشته و آن را برای خود ذخیره نمایند.

برای بیان اهمیت نفت کافی است بگوئیم دنیای امروزی قرن سابق را اگر قرن بخار نامیده قرن حاضر را قرن نفت می خواند و ذکر این جمله کاملاً دخالت نفت را در اساس امورات اقتصادی دنیا ثابت می نماید.

به طور خلاصه فقط در جزء جزء اساس سعادت بشر فعلی در قسمت های متمدن دخیل و موارد استعمال آن به حدی متعدد است که از ضروریات حتمی سعادت و رفاه بشر محسوب می شود.

ملل متمدن دنیا را از حیث دسترسی به منابع اصلی نفت می توان به دو قسمت متمایز تقسیم نمود:

قسمت اول مللی هستند که در ممالک آن ها معادن مهم و ذخایر بی پایان طبیعی فقط وجود دارد. این دسته از ملل نه تنها داد استفاده را از منابع موجود در ممالک خود داده بلکه با فداکاری های بهت آوری در مقام تحصیل حقوق مانع الغیر [انحصاری] استخراج معادن نفت ممالک عقب مانده از تمدن بر آمده و در نتیجه آتیۀ نفتی خود را تامین می نمایند.

قسمت دوم مللی هستند که دست طبیعت ممالک آن ها را از این منابع زر خیز محروم داشته و بالطبع محتاج به سایرین بوده، لذا برای جبران این کسر طبیعی به وسایل دیگری از قبیل تشکیل کمپانی های

حمل و نقل و ساختن لوله های نفت کش و انبارهای مخصوص متوسل شده، یا اگر نتوانند امتیاز استخراج معادن نفتی در ممالک دیگر تحصیل نمایند، اقلأً به وسیله قراردادهای طولانی که با کمپانی های دیگر می بندند موفق بر تامین آتیه نفتی خود گشته و همواره ذخایر مهمی از نفت برای [تامین] احتیاجات داخلی خود حاضر داشته باشند.

دول آمریکا، مکزیک و روسیه در ردیف قسمت اول و دول انگلیس، فرانسه، آلمان، ایتالیا و اسپانیا در ردیف قسمت دوم می باشند. یک نظر ساده مختصری به سطور احصائیه [آمار] ذیل صحت این دسته بندی فوق را ثابت می نماید.

احصائیه های موجود نشان می دهد از قدری بیش از هفتصد میلیون بارل [بشکه] نفت استخراج شده یک ساله دنیا (هر شش بارل و نیم مساوی است با یک تن و هر یک تن مساوی است با سیصد و چهل و هفت من تبریز یا هزار کیلو گرم)، بیش از چهار صد و پنجاه میلیون بارل (۴۵۰۰۰۰۰۰۰) اتازونی به تنهایی، یک صد و هشتاد میلیون بارل (۱۸۰۰۰۰۰۰۰) مکزیک، بیست میلیون (۲۰۰۰۰۰۰۰) روسیه، هجده میلیون (۱۸۰۰۰۰۰۰۰) هند شرقی هلند، دوازده میلیون (۱۲۰۰۰۰۰۰۰) ایران و بقیه را که مقداری قلیل و غیر قابل اهمیت است - برمه، مصر و سایر ممالک مختلف دنیا - استخراج نموده اند.

پس از ملاحظه احصائیه فوق معلوم می شود ممالکی که دارای معادن نفت می باشند، معدود بوده و چندان زیاد نمی باشند و معدن نفت در هر مملکتی وجود ندارد و اگر هم بعضی ممالک دیگر دارای معادن نفتی باشند چندان مهم و قابل استفاده نمی باشد.

ممالکی را که دارای منابع مهم نفت هستند به طریق ذیل می توان احصاء نمود:

اول اتازونی یا دول متحده آمریکای شمالی؛ دوم مکزیک که آن هم در قاره آمریکا واقع است؛ سوم روسیه؛ چهارم جزایر هند شرقی مستعمره دولت هلند و پنجم ایران.

معادن مستخرجه فعلی نفت ایران که آن هم معلوم نیست چند صدم کلیه معادن نفت واقع در خاک ایران است از پنج سال قبل از این تاریخ تا به حال مطابق احصائیه های این مدت ترقیات مهمی را حائز گشته، از ممالک برمه، مصر، آرژانتین و ژاپن گذشته امروز مقام پنجمین ممالک نفت بده دنیا را احراز و مطابق پیش بینی های مطمئنی که کمپانی نفت جنوب نموده و می نماید تا دو سال دیگر از روسیه و هند شرقی هلند نیز جلو افتاده سومین مملکت نفت بده دنیا خواهد شد.

بدیهی است فعلاً که کمپانی نفت جنوب به علت عدم امکان تهیه وسایل کافی برای رفع حوائج استخراج نفت (از قبیل تکثیر کشتی های نقاله و تکمیل لوله های نفت و ادوات مکانیکی دیگر و ماشین های تصفیه) بیش از چند چاهی از کلیه چاه های حفر شده خود را به کار نینداخته و به سایر ولایات نفت خیز ایران که در حوزه اختیار و امتیاز او ست هنوز نپرداخته، این گونه ترقیات سریع نموده است. پس اگر وسایل کمپانی نفت جنوب تکمیل شده و معادن بی پایان نفت شمال نیز مورد استفاده عملی واقع شود، قطعاً و بلا تردید مقام دومین مملکت نفت بده دنیا را در یک آتیۀ نزدیکی حائز خواهد گردید.

به این ترتیب انصاف می طلبم، آیا رواست که بدون هیچ عذر موجهی امروز یک قسمت مهم از منابع بکر و دست نخورده مملکت

خود را اجازه دهیم فدای بی اطلاعی عده ای معدود شده و آقایان کمپانی های خارجی، زمامداران مملکتی ما را در تنگنای بی اطلاعی فشار داده و هر چه را که منافع خودشان اجازه می دهد بدان ها تحمیل نموده و در آتیه به غیر سودن دست اسف به یکدیگر برای ما مردم کاری باقی نگذارند؟

غرض اصلی ما از نگارش سطور فوق اظهار وجود و یا تهیة وسایل معروفیت نبوده، بلکه فقط و فقط نگارشات طولانی ما معلل [دلیل] به جهاتی است که روح آن ها دو چیز است:

اول - تنویر افکار عمومی عامه ایران در موضوع نفت می باشد، تا شاید بدین وسیله مطلع گردند که دول هم سنگ ما در موضوع نفت چگونه معامله نموده و تا کجای منافع را تعقیب کرده و ما چگونه رفتار می نمائیم. و ضمناً مستحضر گردند که این موفقیت های عظیمی که در نتیجه علم و اطلاع زمامداران ممالک مغرب نصیب ملل حبه [یک دانه] آن ها می شود مربوط به شانس و خوشبختی نبوده بلکه تنها مخصوص سعی و عملی در راه فهم حقایق امور می باشد.

و چون مسلم است هر ایرانی ذی حس قبول این دعوت ما را نموده و پس از مطالعه در حقایق آتی حکمیت منصفانه خواهد نمود، لذا از عموم ایرانیان تقاضا می کنم که در مقابل این رویه زشت و مذموم فعلی زمامداران بی اطلاع و مرعوب خود بدواً پروتست [اعتراض] و سپس ارائه طریقه نجات نمایند. در صورت عدم اعتنا و مساعدت در اصلاح قضیه نفت بر وجه مطلوب و منافع مملکتی مقاومتی لایق و سزاوار محافظه و عواید دائمی آتیه وطن عزیز به خرج دهند.

دوم - توضیح مختصری از پولتیک عمومی و سیاست عاقلانه دول متمدن دنیا در موضوع خطیر و عمل مهم نفت است تا معلوم و ثابت نمائیم دول مختلف دنیا تا چه میزان در قبال حفظ منافع ملی و مملکتی بذل مساعی نموده و برای حفظ سیاست و تامین آتیه نفتی خود حاضر بر فداکاری و مقاومت و حملات و مدافعات مستقیم و غیر مستقیم می باشند و به کدام وسیله عملی متوسل شده پای ثبات و مردانگی خود را تا چه حد بر زمینه مخالفت اصداد و رقبای نفتی خویش فشار می دهند. و سپس شروع به تشریح جزئیات نموده و در حدود امکان و استطاعت خویش عامه افراد ایرانی را بر حقایق مهم مستور مطلع گردانیده، حتی المقدور جزئیات فنی را تحت مذاقه و مطالعه در آورده، از این رو نیز خدمتی به سعادت این مملکت نموده باشیم.

مللی که در مملکت خود معادن نفت دارند و به جهات و عللی شخصاً قادر به استخراج آن ها نبوده و الجاء [کسی را به انجام کاری مجبور کردن] بایستی به وسیله سرمایه داران ملل اجنبی شروع به استخراج منابع نفت خود نمایند به حدی مواظب و مراقب حفظ منافع و شئون ملی خود می باشند که در حین عقد قرارداد و اعطای امتیاز، حتی روزهای آخرین عمر آن قرارداد را نیز تحت نظر مذاقه قرار داده و بالنتیجه همه قسم پیش بینی های مفید را علاوه بر استحکام اصول مهم اولیه می نمایند، که هر گاه در آتیه دچار محذوری شوند به وسیله استفاده یکی از آن پیش بینی ها به رفع آن مانع موفق می گردند و در هر جزئی از عملیات خود حفظ اقتدارات ملی خویش را منظور می دارند. مثلاً دولت مکزیک که بعضی معادن نفت آن دست اجانب

است در دو سال قبل خزانه مملکتش دچار عسرتی فوق العاده گردید و نظر به باز بودن دست خود در عملیات، فوراً اعلان نمود که از هر یک تن نفت مستخرجه از معادن چند دلار مالیات خروجی مآخوذ خواهد داشت. پس از نشر این اعلان، همان مردمی که خیلی بیش از من و شما حساب پول خود را بلندند و دینار دینار آن را قدر می دانند و اگر جان خود را به زور و بر خلاف قانون بدهند یک شاهی به هیچ کس بر خلاف قانون و معمول نمی دهند، همان مردم پس از مختصر مذاکراتی، بالاخره تسلیم دولت مکزیکی شده و یک قسمت آن چه را او اعلان کرده بود پرداختند و از این طریق گشایش مطلوبی در خزانه مملکتی حاصل و میلیون ها دلار وارد گردید. این موفقیت نصیب دولت مکزیکی نشد مگر به واسطه پیش بینی های قبل آن دولت.

دول عظیم دیگری که منابع نفت در مملکت خود دارا هستند و به موجب قوانین موضوعه داخلی خود حق استخراج معادن نفت آن مملکت را مخصوص به اتباع خود و سرمایه داران داخل مملکت ساخته و به موجب همان قوانین به هیچ خارجی و اجنبی اجازه نمی دهند که در مملکت آن ها تخصیص حق مانع الغیر استخراج معادن نفت نموده و از این رهگذر استفاداتی نماید، مثل مملکت اتازونی آمریکا و دولت هلند در قسمت مستعمراتش.

یک دسته دیگر از ممالک دنیا چنان که در اول این مقاله متذکر شدیم وجود دارند که در مملکت خودشان منابع مهم نفت وجود نداشته و ناچارند به وسائل ممکن در ممالک سائره تحصیل امتیاز و حق انحصاری استخراج معادن نموده و بدین وسیله آتیۀ نفتی مملکت خود را تامین نمایند و چون فوق العاده ساعی بر اختصار مطالب می باشم از

ذکر کیفیت مساعی آن ها در راه موفقیت بر این مقصود و تهور های [بی پروایی های] فوق العاده که به خرج می دهند و مساعی محیر العقولی که بکار می برند صرف نظر نموده به معرفی از آن ها می پردازیم.

مملکت انگلیس یکی از همان ممالک است که در داخل خود معادن نفت مهمی نداشته و از طرفی احتیاجات نفتی او روز افزون می باشد، لذا این دولت با تمام قوای خود سعی است که در هر نقطه دنیا ممکن شود حق انحصاری معدن نفتی را تحصیل نموده و به دست می آورد و در این زمینه موفقیت های عظیمی حاصل نموده و در ممالک عدیده چه از مستعمرات خود [و چه] مثل ایران مالک چنین حقی شده.

و عجالتاً روی هم رفته قسمت نفت مستخرجه از معادن نفتی که تحت اداره و اختیار مستقیم کمپانی های انگلیس است به نفت های مستخرجه از کلیه معادن دنیا نسبت سه است به صد، ولی نبایستی این مسأله را بی اهمیت شمرد. زیرا این مسأله مدت های مدید جلب نظر متخصصین و علمای علم طبقات الارض [زمین شناسی] را نموده و بالاخره منجر به اتخاذ نتیجه و عقیده ذیل شده و آن این است که علمای طبقات الارض می گویند اگر چه کمپانی های انگلیس فعلاً صدی سه پیش تر دارای نفت مستخرجه نیستند، ولی چون معادن نفت اتازونی و مکزیک رو به نقصان می رود و معادن متعلق به انگلیس، جدید و بکر می باشد [سهم این کشور] رو به تکثیر و اضافه است.

لذا می توان یقین نمود که در آتیۀ نزدیکی میزان نفت مستخرجه از معادن متصرفی مملکت انگلیس، اگر از میزان نفت مستخرجه از

معادن متصرف اتازونی و مکزیك نگذرد با آن ها مطابقت قطعی خواهد نمود و به همین لحاظ بود که اخیراً در موضوع مهم نفت ما بین دولتین انگلیس و اتازونی مشاجراتی تولید و منجر به رد و بدل یادداشت های شدید الحنی گردیده و عاقبت طریقه مسالمت آمیز و مفیدی را پیش گرفته در روی زمینۀ تقسیم معادن نفت کلیه دنیا قرارداد هائی با یکدیگر بسته و کلیه را فی ما بین خود مانند دو برادر عزیز جان در یک قالب تنصیف نمودند و به قول معروف خاتمه زیبائی بر دعوی لحاف ملا نصیرالدین داده و از این رهگذر عجالتاً تا حدی فارغ البال و ضمناً موفق و کامیاب گردیدند.

«محمد خسروانی»

مطالعات در اطراف نفت شمال - (۲)

توضیحاتی که در شماره قبل مذکور گردید راجع به دول مهم بود که در ممالک خودشان و یا مستعمراتشان منابع مهمی از نفت وجود داشته و یا به وسائل مختلف تحصیل حق انحصاری استخراج آن را نموده اند. اما هنوز یک دسته از دول دیگری وجود دارند که در ممالک آن ها کم و بیش معادن نفت بوده ولی در مقابل معادن متعلق به دول مهم چندان قابل توجه نبوده و مع ذلک عملیات و اقدامات آن ها راجع به استخراج این قبیل معادن نفت لایق تذکار و مخصوصاً برای تنبه و اطلاع هم وطنان عزیز لازم است مختصری از طرز رفتار آن ها را ذکر نمایم تا اقلاً اگر در عالم سیاست نفتی بتوانیم دولت خود را مجبور و وادار تعقیب سیاست دول مهم عالم نمائیم. و به وسیله نشان دادن عملیات این قسمت از دول بتوانیم دولت خود را مجبور سازیم که عملیات این دسته را سرمشق رفتار و کردار خود قرار داده و تا یک حدی به حفظ منافع آتی ملت ایران که در عرصه سیاست کنونی آخرین و قاطع ترین دوی فقر و ضعفش همین معادن بکر و دست نخورده اوست که عجالتاً از قسمت نفتی آن شروع به استفاده نموده ایم سرمشق و راهنمای خود قرار دهد - دول هنگری [مجارستان]، چکسلواکی، یوگسلاوی، استرالیا، و ممالک آمریکای جنوبی از قبیل برزیل، پرو، شیلی، ونزوئلا و غیره هر یک به نوبه خود قرار دادهای فوق العاده مهم

و نیکوئی با کمپانی های اجنبی در موضوع معادن غیر قابل اهمیت نفت مملکت خودشان بسته و ما نظر به رعایت جانب ایجاز و اختصار از ذکر محاسن تمامی آن قرارداد ها صرف نظر نموده و فقط به ذکر قرارداد یکی از دول فوق الذکر که دولت چکسلواکی باشد، آن هم از نقطه نظر آن کمپانی هایی که طرف معامله با آن دولت بوده همان کمپانی است که امروزه با کمال تشخیص و مناعت با دولت ما داخل مذاکره شده است، یعنی شعبه فرانسوی کمپانی استاندارد اوایل، می پردازیم.

قبل از آن که داخل در بحث مزایای معامله دولت چکسلواکی با شعبه فرانسوی استاندارد اوایل بشویم لازم می دانیم که برای باز نمودن چشم آقایان قارئین محترم در موضوع مهم و حیاتی نفت به ذکر اصول مهم و جاری معاملات نفتی دنیا پردازیم تا پس از تشریح معامله فوق الذکر به آسانی بر محاسن و مزایای آن پی برده و بر اهمیت آن واقف گردند.

اصول این قبیل معاملات نفتی در نزد کلیه دول و ملل عالم، کوچک و بزرگ، مهم و غیر مهم، بر روی دو پایه محکم و مهم اساسی قرار گرفته است:

اول - قیمت امتیاز است که در مقابل ورقه امتیاز نامه تأدیه می شود و این بسته به تراض [خشنودی] طرفین، گاهی وجه نقد و گاهی یک مقدار سهامی است از اصل سرمایه کمپانی، که آن هم بسته به اهمیت معادن نفت و زرنگی و دانائی بایع [خریدار] و دولت صاحب معدن کم و زیاد می شود. و روی هم رفته در ظرف مدت مدیدی که از عمر اهمیت نفت گذشته، یک حد اقل و اکثر ثابت و غیر قابل تخلفی

حاصل نموده است که حد اقل آن پانزده درصد و حد اکثر آن سی درصد است.

دوم - حقوقی است که از عایدات خالص و یا غیر خالص سالیانه کمپانی بر حسب تراضی طرفین در وجه دولت بایع کار سازی می شود. در این مورد ناچار به تقدیم تشریح مختصری می شویم که این حقوق را هم بر حسب تراضی طرفین ممکن است تبدیل به سهام سرمایه کمپانی نمایند، ولی روی هم رفته خارج از دو شق نشده و در معاملاتی که تا کنون واقع شده غیر از این دو شق ثالث دیده نمی شود. یعنی حسب تراضی طرفین قیمت ورقه امتیاز را نقد دریافت نمایند یا حقوق دولت را تبدیل به سهام و اگر قیمت ورقه امتیاز را سهام دریافت نمایند، حقوق دولتی را از عایدات سالیانه کمپانی به یک تناسبی دریافت می دارند.

چنان که فوقاً اظهار داشتیم بهترین نمونه و شاهد عملیات این قبیل دول که معادن نفت آن ها بی اهمیت است معامله دولت چکسلواکی با شعبه فرانسوی استاندارد اوایل است که اخیراً عین قرارداد و امتیاز آن ها در تهران به طبع رسیده و منتشر گردیده و روزنامه «اتحاد» هم آن را در اوراق خود مجدداً طبع و انتشار داد.

ما می رویم ذیلاً اصول مهم و برجسته آن را به عرض قارئین محترم خود برسانیم:

اول قیمت ورقه امتیاز نامه است که همین کمپانی استاندارد اوایل از قرار صدی ۳۰ عین اصل سهام سرمایه خود را به دولت چکسلواکی مجاناً واگذار نموده است.

ثانیاً حقوق دولتی است که بر حسب قرارداد بالاخره بالغ بر صدی ده کل عایدات کمپانی خواهد بود که با این حساب به مناسبت داشتن سی در صد از سهام از طرفی یعنی ۳۰ درصد عایدات به دولت رسیده و از صدی هفتاد باقی مانده هم صدی ده که ماحصل آن صدی هفت کل عایدات است به دولت رسیده و به این ترتیب مجموعاً صدی سی و هفت کل عایدات کمپانی سهم دولت چکسلواکی می شود.

ثالثاً دولت به خود حق داده است که در ظرف مدت معینی علاوه بر سی درصد سهام فوق، بیست و یک درصد سهام کمپانی را پول داده و ابتیاع نماید.

و به این ترتیب ملاحظه می نمائید که یک دولت کوچک جدید التاسیس چکسلواکی یک معدن غیر قابل اهمیت خودش را به همین کمپانی استاندارد اوایل آمریکائی به ترتیب فوق که خلاصه اش از این قرار است واگذار می نماید.

۱- بابت قیمت ورقه امتیاز صدی ۳۰؛

۲- بابت منافع ۳۷٪، و سهام خریداری شده ۲۱٪ که جمعا دارای ۶۱۱۰۰ سهام کمپانی شده و از این رهگذر نظر به اصل ثابت تجارتنی که هر کسی در هر مؤسسه و کمپانی به قدر سهم ملکی خود حق رای خواهد داشت، دولت مذکور صاحب اکثریت سهام و دارای رای و مجاز بر همه گونه دخالت مشروع و بالاخره اجرای کنترل قوی می باشد و خاطر آن از هر حیث فارغ و در حقیقت در نتیجه اطلاع و رشد سیاسی و شناختن حقوق خویش این کمپانی را به لباس یک مؤسسه شخصی خود در آورده و راه احتمال هر گونه حساب سازی و ضرر های عمدی را مسدود می سازد.

و ما عجالاً از ذکر سایر مزایای مهم قرار داد فوق الذکر از قبیل این که رئیس کل کمپانی و بیش از نصف سایر روسای جزء بایستی از چکسلواکی و عملجات باید تمام چک و زبان رسمی کمپانی زبان چکسلواکی باشد.

و تمام آلات و ادوات لازمه که در مملکت چکسلواکی پیدا می شود حتماً بایستی از خارج وارد ن سازند و مدت امتیاز خیلی کم تر از مدت پیشنهادی سایرین است به ما، و سایر شرایط هر یک به نوبه خود از نقطه نظر منافع ملی و مملکتی دارای اهمیت بی پایانی است و شرط با اهمیت دیگری که عبارت از خرج کردن پنجاه میلیون کرون چکسلواکی که مطابق نصف تمام سرمایه کمپانی است در ظرف پنج سال برای تفتیش [کوشش های اکتشافی] و پیدا کردن نفت در مملکت چکسلواکی، اعم از این که نفت پیدا بشود یا نشود، به مصرف برسانند. و در ضمن این شرط سرعت شروع به عمل کمپانی را بسیار مقید و محدود کرده و مجال طفره برای کمپانی باقی نگذاشته است صرف نظر کرده به ذکر یک شاهد واضح دیگری که عبارت از معامله در مورد همین نفت شمال خودمان است می پردازیم.

معادن نفت شمال ایران که از قرار معلوم مهم ترین قسمتش در ایالت گیلان واقع و اراضی متعلق به سپهسالار اعظم در آن ایالت از نقطه نظر نفتی به مزید اهمیت مخصوص است، چندی قبل از این جلب توجه نموده و یک شخص عادی موسوم به خوشتاریا با سپهسالار اعظم داخل مذاکره اخذ امتیاز آن معادن گردیده و از شخص سپهسالار اسناد لازمه را مأخوذ داشته و پس از آن به مناسبت آن که هر گونه امتیازی بایستی

به امضای دولت و تصویب مجلس شورا صورت رسمیت و صبغه [رنگ] عملی به خود بگیرد در ظرف مدت خیلی در غیاب مجلس شورا موفق بر اخذ یک سندی از دولت آن روزی ایران (گویا کابینه وثوق الدوله بوده است) گردیده و نظر بر این که این شخص خودش فاقد وسائل استخراج معادن مزبوره یعنی سرمایه مهم می بود، این ورقه را برای آن که در بازارهای مهم دنیا به قیمت مناسبی به فروش رساند در دست خود نگاه داشت. و ضمناً قضیه انقلاب عظیم روسیه به میان آمده و در اطراف این مسأله مذاکرات و مباحثات زیادی فی مابین دولتین ایران و روسیه جریان یافته و بالنتیجه دوسیه های [پرونده های] عدیده ای راجع به این مسأله چه در تهران و چه در مسکو تدوین گردید و بالاخره این ورقه بی اهمیت که به امضای مجلس ایران نرسیده بود و کلیه قراردادها و امتیازات اتباع و خود دولت روسیه در ایران به وسیله قرارداد معروف ۱۹۲۱ منعقد بین روسیه سوویتی و دولت علیه ایران از درجه اعتبار و اهمیت ساقط و در مراکز قانونی هر دو دولت کان لم یکن فرض شد.

البته آقایان قارئین محترم تعجب خواهند کرد اگر بگوئیم که با وصف این پیش آمد خطرناک و مهم شخص خوشتاریا استفاده منظور خود را به حد اکمل و اعلی نمود.

شرح قضیه آن است که خوشتاریا پس از اخذ امتیاز فوق و وقوع انقلاب همین که مذاکرات اولیه فی ما بین دولتین ایران و روسیه شروع شد با یک مهارت و سرعت غریب و عجیبی در مقام حفظ منافع خود بر آمده و به فوریت رهسپار لندن گردیده به مجرد ورود با کمپانی معروف نفت جنوب راجع به فروش ورق پاره خود که اسم آن را امتیاز

گذارده بود داخل مذاکره، بالاخره موفق گردید که به قرار ذیل ورق پاره خود را به کمپانی نفت جنوب در تاریخ بیست و پنجم ماه مارس ۱۹۲۰ بفروشد.

اولاً بابت قیمت ورقه امتیاز مبلغ دویست هزار لیره استرلینگ دریافت داشته و ثانیاً بابت منافع سالیانه کمپانی استخراج این معادن که سرمایه اش کم تر از سه میلیون لیره نبایستی باشد، مقدار بیست و پنج [درصد] از اصل سهام را مجانی در یافت نمود.

حال لازم است که عموم علاقمندان به قضایای اقتصادی ایران قدری کلاه خود را به اصطلاح عوام قاضی فرموده و اقلاً هر یک از شخص خود سؤال نمایند که آیا چه اجبار و الزامی بر دولت علیّه ما و زمامدارانش وارد گردیده و چه دلیل و علتی در کار است که یک دولتی مانند دولت ایران نتواند از عهده یک کاری که با کمال سادگی یک نفر شخص گرجی که وجهاً من الوجوه نه از نقطه نظر سیاسی و پولتیکی و نه از نقطه نظر اقتصادی قابل توجه و اهمیت نبود سهل است، در درجه بسیار پستی قرار داشته و در چند سال قبل از آن در تفلیس به شاگرد باغبانی استراسلسکی معروف اشتغال داشته، برنیاید؟!

«محمد خسروانی»

ما تصور می کنیم نقطه نظرهای سیاسی یک زمینه مساعدی برای استفاده خوشتاریا حاضر کرده و عشق سرشاری که انگلیس ها به دست انداختن در قسمت شمالی و منابع اقتصادی آن ناحیه داشتند باعث آن گردید که یک همچو معامله ای با خوشتاریا بنماید، نه زبر دستی خوشتاریا و یا اصول ساده معاملات. «شفق سرخ»

«شفق سرخ»

شماره ۷۶

یکشنبه، ۱۵ میزان [مهر] ۱۳۰۱

۱۶ صفر المظفر ۱۳۴۱

۱۸ اکتبر ۱۹۲۲

از اخبار مهمه داخله:

در وزارت جنگ

قبل از ظهر گذشته آقای وزیر جنگ در بدو ورود به اداره کلیه صاحب منصبان نظامی را احضار نموده پس از حضور نطق مشروحی دایره به خدمات دوره تصدی خود در اداره کل قشون اظهار و ضمناً خاطر نشان کردند که در این اوقات مذاکراتی در اطراف عملیات ایشان جریان یافته و احساس بروز اختلافاتی در مبادی مخصوص تولید گردیده است که برای رفع این اختلافات و جلوگیری از تظاهرات حوادث غیر منتظره لازم دیده که از مقام خود کناره جوئی نمایم، لذا استعفای خود را از مقام وزارت به ریاست هیأت دولت تقدیم داشته و راجع به قسمت ریاست کل قوا هم که قانوناً وظایف مختصه شاهانه است روز گذشته به حضور والا حضرت اقدس ولایت عهد تشرف حاصل نموده و تصمیم کناره گیری خود را به عرض رساندم. اگر چه از طرف والا حضرت معظم مورد قبول واقع نگردیده و امر فرموده تا ورود مرکب همایونی اجرای این امر به تعویق بیفتد، لیکن اینک در مقابل یک قسمت از تظاهرات و رفع هر گونه توهمات و برای حفظ حیثیات کلیه نظامیان، صلاح خود را در کناره جوئی دیده این است که مراتب را به تمام شما اطلاع می دهم. و در پایان نطق خودشان نیز عدم

پذیرفتن استعفا از مقام وزارت جنگ را هم که از طرف دولت هنوز مورد قبول نیافته است، اعلام نموده اند.

پس از اظهارات آقای وزیر جنگ از طرف چند نفر صاحب منصبان ارشد اظهارات تاسف آمیزی ایراد گردیده که عموماً نظامیان حاضر نخواهند بود این تصمیم کناره جویی صورت گیرد.

بالاخره در تعاقب اظهارات مشروح فوق، عده ای از صاحب منصبان ارشد و صاحبان ابواب جمعی به معیت ایشان در عمارت وزارتی حاضر شده و کمیسونی تشکیل گردیده مدتی مشغول مذاکرات و تعاطی [ژرف اندیشی و مشورت] افکار بوده اند.

از قرار اطلاع خصوصی پس از جریانات مشروحه فوق کلیه مامورین نظامی ادارات و اطراف احضار شده و مقرر گردیده تمام عده از صاحب منصب و نفرات در سرباز خانه ها و مراکز نظامی حاضر باشند.

قضایا و حوادث فوق الذکر در نتیجه نطق هائی که روز پنجشنبه در مجلس شورا راجع به سوء وضعیات حاضر ایراد شده بود روی داده است و ما خیلی متعجبیم از این که نطق های مزبور که در افکار عامه خیلی حسن اثر کرده بود مستلزم ظهور این قضایا می تواند باشد. زیرا مجلس شورا منیع ترین مقامات مملکتی است و حق نظارت نسبت به کلیه اوضاع داخله را داراست، و اگر نسبت به آقای وزیر جنگ

اظهاراتی شده است از راه غرض یا مقصود سوئی نبوده است، بلکه برای این بوده است که به آقای وزیر جنگ بفهمانند که همچنانی که خدمات نظامی ایشان مورد تمجید و تقدیر است، مداخلات در امور عدلیه و وزارت داخله و مالیه و تعرض به مدیران جراید اثر خوبی نداشته است و مایلند که آقای سردار سپه وزیر جنگ بوده باشد، ولی فقط وزیر جنگ بوده باشد.

«شفق سرخ»

شماره ۷۷

سه شنبه، ۱۷ میزان [مهر] ۱۳۰۱

۱۸ صفر المظفر ۱۳۴۱

۱۰ اکتبر ۱۹۲۲

به مناسبت قضایای این چند روزه:

در مواجهه با افکار عمومی

قضایای اخیر که منجر به کناره گیری آقای سردار سپه شد یک میدان وسیعی بر روی ماجرا جویان باز کرده و غرض ورزی با قیافه های مختلف به جامعه چهره نمایی کرد.

پارازیت ها به حرکت آمدند، هوچی ها مسلح شدند، حشرات الارض از لانه های ساکت و خاموش خود بیرون آمدند، در مجلس، بازار و جامعه تبلیغ و تزریق افکار مختلف شروع شد؛ در دماغوژی ها، شارلاتانی ها، حمله ها و افتراها از انبان سیاست بافان تهران سرازیر شد و همه آن ها یک چیز می خواستند؛ اخفای حقیقت و پایمال کردن واقعیات.

دو صف مخالف بسته شد: اطرافیان وزیر جنگ و طرفداران مجلس شورا. طرفداران سردار سپه به مجلس و مدرس حمله کرده و احیانا یکی دو نفر دیگر را هم از قبیل قوام السلطنه و نصرت الدوله ضمیمه حملات خود نموده، اهمیت لزوم قوه نظامی را متذکر شده، مداخله وزارت جنگ را به مناسبت این که مامورین سابق مالیه مختلس بوده اند مشروع، و حکومت های نظامی را به مناسبت این که فرمانفرما یا عضد السلطان مثلا دست یغما و تطاول از آستین به در آورده اند در

انحاء [سوی ها یا گوشه های] مملکت لازم دانسته و خدمات وزیر جنگ را در راه ترقی قشون به چشم مخالفین خود کشیده و سفارت خانه های اجنبی را محرک قضایای اخیر معرفی کردند.

طرفداران مجلس هم سردار سپه را مسبب کودتای سوم حوت، پایمال کننده مواد قانون اساسی، دشمن اصول مشروطیت و طالب تاج و تخت سلطنت معرفی کرده، و می گویند مشارالیه یک حس مناقشه و رقابتی ما بین نظام و سایر طبقات مملکت ایجاد کرده، در صورتی که نظام با سایر افراد مملکت چندان تفاوتی ندارد. و می گویند سردار سپه بر خلاف معارف است و لذا از تادیبه سه ماه حقوق معلمین ناخشنود شده و به اسم نظام می خواهد تمام مؤسسات دوره مشروطیت را محو نماید. و در عین حالی که سرباز گرسنه است تجملات زندگانی او به اشراف درجه اول برابری می کند و ابدا خدمتی به مملکت نکرده است، بلکه خدمت به حس جاه طلبی خویش نموده. و به واسطه مداخله در کلیه مسائل داخلی، کار سایر وزارت خانه ها را فلج کرده و از نقطه نظر رقابت فامیلی، امیر موید بدبخت را از خانه خود اداره کرده و پسر عمومی بی کفایت خود را بر جان و مال اهالی مازندران مسلط کرده، و مردمان بد نام و بد سابقه را در اطراف خود جمع کرده، و نسبت به جراید ملی که ناشر افکار عامه و آینه احتیاجات جامعه هستند به نظر کینه نگاه می کنند و می گویند برای حفظ آزادی و اصول مشروطیت باید سردار سپه از مداخله در کارها کناره گیرد.

این دو نظریه مخالف و در هر یک از آن ها حقیقتی وجود دارد، ولی عین حقیقت نیست.

صحیح است، بعضی از سفارت خانه ها یا بعضی اشخاص نسبت به سردار سپه نظر خوبی ندارند و از هر گونه دسیسه بر ضد او خود داری نمی کنند، ولی این آنتریک ها کوچک تر از آن هستند که مصدر این گونه تظاهرات واقع شوند.

به عقیده ما آن چه مصدر ظهور این گونه وقایع گشته و مجلس را نسبت به آقای وزیر جنگ تا درجه ای بدین نموده است افکار عمومی است. افکار عمومی قوی ترین عوامل اجتماعی است و محکم ترین استناد گاه هر کسی می تواند باشد و قضاوت آن کم تر خطا می کند.

همه می دانند که امین السلطان در دوره ناصری و مظفری مصدر بزرگ ترین کارهای مملکتی بوده و ثروت یک مملکتی به دست او در میان مردم تقسیم می شد و بذل و بخشش های وی به اندازه ای عظیم و سرشار بوده که برای خود او چیزی باقی نگذاشت.

و از طرف دیگر میرزا تقی خان امیر کبیر فقط برای مملکت خدمت می کرد و ابدا اعتنائی به این مسأله نداشت که دعا گویان و عناصر طفیلی را راضی نگاه دارد. مع ذلک محکمه افکار عمومی اسم امین السلطان را با خفت و شرمساری در صفحات تاریخ ثبت کرده است و برای امیر کبیر مجسمه می ریزد.

همه می دانند که اگر یک جریده نگاری بخواهد علناً از سیاست انگلیس، مصالح روس و سایر اجانب دفاع کند کسی متعرض او نخواهد شد و از ساده ترین مجازات یا توهینی مصون خواهد بود، ولی مع ذلک هیچ یک از جرایدی که مزدور اجانب هستند نمی توانند و جرأت نمی کنند صریحاً و به طور مستقیم از آن ها حمایت کنند.

چرا؟

برای این که از افکار عمومی می ترسند، ولی در عین حال از سردار سپه تنفیذ [تایید کردن، استوار کردن] می کنند، با وجود آن که می دانند در تعقیب انتقاد آن ها حبس، تبعید، شلاق، و زجرهای گوناگون موجود است.

چرا؟

برای این که افکار عمومی آن ها را تمجید و تحسین می کند و آن ها را به استقبال هر توفان سهمگینی سوق می دهد.

اگر آقای سردار سپه به بعضی اعمال خارج از وظیفه خود مرتکب نمی شدند و دایره جدیت و مجاهدت خویش را از منطقه وزارت جنگ خارج نمی ساختند، از ترس افکار عمومی کسی جرات تعرض به ایشان را نمی داشت، و ایشان محتاج نبودند که با شلاق و مشت و حبس و تبعید افکار مخالف خود را ساکت نمایند.

می شنویم که اطرافیان آقای وزیر جنگ در بازار و در چاله میدان از چند روز [پیش] به این طرف شروع به تبلیغ نموده و افکار را بر ضد مجلس و بر ضد استعفای وزیر جنگ و به حمایت آقای سردار سپه تهییج می کنند. این خود دلیل بر این است که افکار عمومی همه جا با آقای وزیر جنگ همراه نیست.

همه می دانند که مجلس شورا مدت ها موضوع انتقاد عناصر آزادی خواه بود و جراید دست چپ بر ضد مجلس و سکوت آن را در مقابل اتفاقات غیر قانونی توییح و ملامت می کردند، ولی از آن روزی

که مجلس به خود حرکت داده و این پرده شوم محافظه کاری را پاره نمود موضوع تقدیس همان عناصر بدبین واقع شده است.

ما و رفقای هم عقیده ما اگر مجلس را انتقاد می کردیم برای این بود که بر خلاف وظیفه خود فجایع ضد آزادی و مباین اصول مشروطیت را ساده و بدون همهمه تلقی می کرد، ولی گویا امروز پس از ظهور یک سلسله حوادث ناگوار، دیگر راضی نمی شود مبادی اصول مشروطیت را ملعبه نگاه کند.

ممکن است افراد معدودی غرض شخصی با آقای وزیر جنگ داشته باشند، ولی آیا بدون استناد به افکار عمومی می توانند بر ضد وزیر جنگ قیام کنند؟

آیا کسی با وجود داشتن افراد ناراضی در نظام، می تواند عملیات او را در نظام تقدیر نکند، می تواند قشون فرستادن وی را به عربستان [خوزستان] تقدیس ننماید و توسعه دادن قوای نظامی و تعقیب سیمیتقو را با نظر تحسین نگاه نکند؟

آیا آن وقتی که قوای نظامی ما اسمعیل آقا را تعاقب می کرد یک نفر مخالف قدرت نفس کشیدن داشت، و این جامعه با کف شادی فتوحات اردو را نفی می کرد؟

این ها دلیل است بر این که افکار عمومی وجود دارد و کارهائی که مستند به افکار عمومی است قابل هیچ گونه تعرض نیست و بر خلاف کارهائی که روح جامعه بدان مایل نیست پیشرفت نمی کند، ولو این که به سر نیزه قشون های منظم تزاری مجهز باشد. و هر مجاهدتی که برای ایجاد آن شود عقیم و بلا نتیجه می ماند، چنان که تشبثات محمد علی

میرزا پادشاه مخلوع که یک قسمت آن به توسط همین سردار اعتماد حاضر در چاله میدان می شد، نتیجه نمی بخشید.

آقای سردار سپه باید بدانند که هیچ تکیه گاهی قوی تر از افکار عمومی نیست، و برای تحصیل افکار عمومی باید به حقیقت و صمیمیت متشبث شوند.

در مقابل افکار عمومی و حقایق روشن و آشکار همه مطامع پست و تبلیغات مغرضانه، نیست و نابود می شود. افکار عمومی به این تبلیغاتی که بر ضد مجلس می شود اعتنا نمی کند. یعنی مجلس را مقدم ترین مقامات مملکتی می داند و هر کسی را که نسبت به آن توهین نماید با نظر نفرت نگاه می کند. و از این که بعضی صاحب منصبان در مقابل نطق آقای وزیر جنگ نسبت به مقام منبع دار الشورا، اظهار سوء ادبی کرده اند، آزرده و رنجیده است.

یعنی افکار عمومی قوه نظام را برای مملکت لازم دانسته و آن را برای جلوگیری از اغتشاشات داخلی و تعرضات خارجی ضروری ترین و مهم ترین مؤسسات می داند. و این که بعضی از نظامیان تصور کرده اند در مجلس، یا در جراید، یا افکار عمومی بر ضد آن ها چیزی هست بکلی اشتباه است. اگر نارضایتی در میان مردم بوده باشد از کسانی است که به اسم قشون که برای حفظ و صیانت قوانین ایجاد شده است پای روی همان قوانین می گذارند.

یعنی افکار عمومی از تخطیاتی که در این یک سال و نیم بر ضد قانون اساسی و اصول مشروطیت شده است تنفر دارد.

یعنی افکار عمومی به وزارت جنگ آقای سردار سپه مایل است، ولی مشروط به این که مداخلات خود را در سایر امور داخلی و

خارجی خاتمه داده، و به وسیله قشون، تعدیاتی نسبت به اصول مشروطیت روی ندهد.

یعنی افکار عمومی میل ندارد در تحت اوامر خشن حکومت های نظامی زندگانی کند، و اگر وزیر جنگ به حفظ شوون نظام علاقمند است باید نظامیان را از ریاست کارهائی که مستقیما با مردم طرف شونند بردارد.

یعنی آن ها را از حکومت و ریاست مالیه و دخانیه [دخانیات] معاف بدارد، تا اعتراضات کم تر متوجه نظام شود.

تقریبا افکار عمومی از این قرار است که متاسفانه به واسطه ضیق صفحات مجبوریم مقال ندهیم و خوشبختانه گویا قضایا بر خلاف میل ماجرا جویان خاتمه یافته. یعنی آقای وزیر جنگ متقاعد به قبول مقام خود شده، روی این زمینه که حکومت های نظامی لغو و دخالت نظام در سایر امور داخلی خاتمه پذیرد، چنان که در طی اخبار داخله خواهید خواند.

ختم مناقشه

روز چهارشنبه و پنجشنبه آقای سردار سپه به مجلس رفته و از اشخاصی که قبلا اسامی آن ها را به رئیس مجلس داده بودند کمیسیونی تشکیل و مذاکراتی نموده، ولی نتیجه آن؟...

نتیجه آن مثل نتیجه کمیسیون نفت و صد ها کمیسیون دیگری بود که در این مملکت تشکیل شده و بالاخره غالبا یک نتیجه مثبتی از آن مشاهده نمی گردد.

عصر چهارشنبه شنیدیم آقای وزیر جنگ ساعت شش بعد از ظهر به مجلس خواهند رفت. خوشنود شده و از این که سردار سپه حاضر شده است فعالیت و کوشش خود را ضمیمه اقتدارات قانونی دار الشورا نموده و جدیت خود را در تحت اراده و فرمان مجلس بگذارد امیدوار گشتیم، ولی متاسفانه تا امروز هنوز کار به جایی نرسیده و قضیه تا به حال حل نشده است.

برای حل این گونه مسایل نمی شود به آراء چند نفری که خود آقای وزیر جنگ معین نموده اند مراجعه کرد. و بدیهی است شرط اعظم پیدا شدن توافق و خاتمه یافتن مناقشات، تشکیل جلسه رسمی و وجود داشتن کلیه و کلا و مخصوصا نمایندگان مخالف می باشد.

شنیده ایم آقای وزیر جنگ موافق انتظارات ما و تمام آن اشخاصی که میل داشتند وجود وزیر جنگ حالیه [کنونی، امروزه] برای مملکت نافع بوده باشد اظهار نموده اند که حکومت های نظامی لغو خواهد شد و پیدایش آن ها نیز تا کنون مواجه با مخالفت های پارلمان و هیأت دولت نشده بود و در برقراری آن هیچ گونه محذورات قانونی وجود نداشته است، لذا ایشان حکومت های نظامی را ادامه داده اند. اعتراضاتی که تا کنون ارباب قلم نسبت به مجلس شورا یا هیأت دولت داشتند برای همین غفلت و مسامحه بوده است که نسبت به مبادی مشروطیت روی می داد.

آری، صحیح است مجلس شورا در الغای حکومت های نظامی مخالفتی ابراز نکرده و دولت های متوالیه این مدت شاید در رفع آن مجاهدت معقول ننموده باشند، ولی آیا خود آقای وزیر جنگ متوجه این نکته نبودند که برقراری حکومت نظامی با افتتاح مجلس شورا منافی است، و آیا یک دسته از جراید تند رو این مسأله را فکر نکرده اند، و «طوفان» فقط برای این که نوشته بود ما قوه فوق قانون نمی شناسیم تعقیب نشده، و برای یک شعر «قانون و حکومت نظامی و فشار این است حکومت شتر گاو پلنگ» مجبوراً به سفارت روس نرفت؟

اگر از کابینه های مختلف یا شورا بر ضد حکومت نظامی اقدامی نشد برای این بود که وزیر جنگ در مقابل اراده قانون یک قیافه عصبانی و در عین حال بی اعتنائی نشان داده و از تبعید مدیران «ایران آزاد»، شلاق زدن مدیر «ستاره»، گرفتاری و تبعید مشار الملک وکیل (وکیل ظاهری)، تعقیب فرخی و تحصن او در سفارت روس معلوم می شد که وزیر جنگ کم تر به شنیدن مطالب قانونی اطاعت و

از اصول جاری مملکت عادت کرده و برای این که این پرده پاره نشده و بالتیجه مملکت از وجود سردار سپه نتواند استفاده کند، در مجلس و در دربار این عملیات با سکوت تلقی می شد و این ها دلیل بر مشروعیت حکومت نظامی در طی این مدت مدید نیست. و علاوه بر این تعیین حکام ولایات از وظایف وزارت داخله است و اگر بخواهند بر خلاف سیره متداول در یک جائی حکومت نظامی برقرار نمایند، البته مستلزم این بود که به وسیله ذکر دلایل و مصالح و فوائد آن مجلس شورا را با خود همراه و یا لاقلاً هیأت دولت این تصمیم را گرفته و به موقع اجرا گذاشته و رئیس دولت هم در پیشگاه مجلس مسؤول صحت و سقم آن بوده باشد. آیا برقراری حکومت نظامی در آذربایجان بر حسب تصمیم هیأت دولت بوده است یا وزارت جنگ؟

در هر حال ما بر خلاف عقاید خود عجالتاً در گذشته قضاوت نکرده و خیلی مسروریم از این که آقای سردار سپه موافق افکار عمومی برای تعظیم کردن در مقابل قانون حاضر شده اند، ولی لازم است این مسائل در جلسه رسمی مطرح شده و بزودی حکومت های نظامی لغو گردد.

دوم مسأله مالیات غیر مستقیم است که آقای وزیر جنگ آن را یک عمل خود سرانه ندانسته و مبنی بر تصمیم هیأت دولت ذکر کرده اند. و گویا همین طور هم بوده باشد، و علت آن را تفاوت فاحشی که ما بین زمان سابق و دوره تصدی وزارت جنگ است قرار داده و آن را از نقطه نظر تامین یک قسمت از بودجه وزارت جنگ لازم دانسته و تسلیم ادارات مزبوره را بعد از ورود میلسپو متذکر شده اند.

متاسفانه چون احصائیه عایدات دو دوره مختلف مالیات غیر مستقیم را ندیده ایم از تفاوت فاحشی که میان آن دو موجود است به طور صحیح اطلاعی نداریم، ولی چیزی که تصور می کنیم قدر متقن [محکم، استوار] باشد این است که در زمان تصدی وزارت جنگ عایدات افزون شده و مالیات غیر مستقیم در زمان سابق یک عرصه ای برای دزدی های بزرگ و اختلاسات هنگفت بوده است. اما از طرف دیگر نمی توانیم این تفاوت را فقط و فقط به واسطه حسن اداره یا جلوگیری از دزدی فرض کنیم و خیال کنیم هیچ گونه اجحافات از طرف مامورین وزارت در ایصال مالیات مذکوره روی نداده است.

بر فرض تصدیق به فوائد و محسنات ضمیمه شدن مالیات غیر مستقیم به وزارت جنگ، از ذکر این نکته خود داری نمی کنیم که این الحاق باید به تصویب مجلس شورا بوده باشد، و اگر مجلس صلاح ندید البته رای آن مفروض الطاعه [نهاد یا شخصی که اطاعتش واجب باشد] خواهد بود.

در خاتمه باید متذکر شد که مردم منتظرند بزودی این اختلاف رفع شده و برای یک مشت پارازیت استفاده جوی میدان تملق و چاپلوسی یا حمله و تعرض مسدود شود، زیرا در این چند روزه هر کس با یکی از طرفین نزاع و مشاجره و خصومت شخصی داشت از موقع استفاده کرده و بنای تاخت و تاز به طرف مقابل و تملق از این طرف را گذاشته است. و تظاهرات مضحک و مسخره آمیز این چند روزه مشهود شده است که جز نشان دادن حقارت نفس و طمع ورزی و دنائت طبع هیچ فایده دیگری نداشته و افکار عمومی یک روش مستقیمی دارد که از کلیه این تظاهرات دور است.

قضیه حل نشد

بر خلاف انتظار ما و موقعیت مملکت قضیه حل نشد؛ برای این که صمیمیت و عقیده در میان نیست، برای این که اغراض خصوصی نمی گذارد حقایق مجرد و عریان ظاهر شده و قضیه فقط و فقط از لحاظ مصالح مملکت و منافع عامه در تحت بحث و دقت در آید.

یکی طرفدار سردار سپه است، طرفدار سردار سپه است به هر قیمت گرانی هم که تمام شود، ولو این که آزادی و قانون اساسی و اصول مشروطیت محو و نابود شود.

یکی بر ضد سردار سپه است، بر ضد او است ولو این که فقدان سردار سپه مثلاً منتهی به ظهور نا امنی ها و اغتشاش ها و بی نظمی شده و قوای نظامی متزلزل گردد.

یکی بر ضد قوام السلطنه است، با هر دستی و با هر وسیله و در هر موقعی می خواهد اغراض خصوصی خود را اعمال نموده، سردار سپه، سفارت روس، سفارت انگلیس، پارلمان و جراید را بر ضد او برانگیزد، و از مناقشات فعلی استفاده کرده آن را به ضرر قوام السلطنه ختم کند.

دیگری طرفدار قوام السلطنه است و تمام افکار و اعمالش روی زمینه برقراری اوست؛ هر طوری می شود بشود؛ به هر وسیله که ممکن

است متشبه می شود و منتهی به هر مفسده ای هم اگر بشود در نظرش اهمیتی ندارد.

تلگرافات از ولایات مخصوصا شهر هائی که حکومت نظامی آن جا هست بر له سردار سپه مخابره می شود.

در شهر، دوندگی ها بر علیه و بر له ایشان با نهایت جدیت جریان دارد؛ مغرضین از هر طرف در تکاپو افتاده گاهی ایشان را تند رو، گاهی مجلس را به افراط دعوت می کنند، و چیزی که در این میان کم تر از نقطه نظر بازی گر ها ملحوظ می شود فقط و فقط مصالح ملی و منافع اجتماعی مملکت است.

آقای سردار سپه چنان که قبلا نوشتیم بنا بود روز یکشنبه به مجلس رفته و لایحه ای را که قبلا زمینه آن در روی توافق نظر ایشان و کمیسیون تهیه شده بود در مجلس قرائت کنند، ولی متاسفانه وزیر جنگ روز معهود به مجلس نرفته و لایحه مزبور قرائت نگردید.

برای این که لایحه مزبور که قبلا به مجلس رفته بود چندان برای حیثیات و شؤون مجلس شورا مناسب نبوده و ممکن بود اعتراضات شدیدی نسبت به آن روی دهد، از این رو جلوگیری شده و لایحه پس فرستاده شد که مطابق زمینه ای که قبلا مذاکره شده و مفاد آن عبارت بوده است از تسلیم وزیر جنگ به مجلس، تهیه گردد.

البته افکار مسموم و القائات مغرضانه این کار را به تعویق انداخته است. حال، گویا امروز آقای وزیر جنگ به مجلس آمده و لایحه ای که مستمر بر اطاعت ایشان از قانون و مجلس شورا است را قرائت نمایند.

ما برای تذکر ناچاریم مجملاً خاطر ایشان را متذکر سازیم که اطاعت ایشان در مقابل قانون و مجلس شورا ایشان را در افکار عامه بلند و در قلوب آزادی خواهان محبوب می نماید. اگر کسی بر خلاف این کلمه ای تلقین کرده باشد دهانش به غرض آلوده بوده است.

تقوی و فضیلت در مقابل فحش و تهمت

آیا هیچ اطفال کوچه گرد را دیده اید که وقتی سیلی های آب دار را از عطار سر گذر می خورند چه فحش های ناهنجاری می دهند؟ آیا این کودکان های ضعیف را مشاهده نموده اید که در نتیجه مغلوبیت و ناتوانی چگونه با چشم های اشک آلود، صدا را به دشنام و ناسزا بلند می نمایند؟ و مضحک این است که زننده متوقع است دشنام نشود و از این رو متغیر، حمله خود را با فریاد «چرا دیگر فحش می دهی» طرف ضعیف را تحدید می کند!

ولی آیا فحش طبیعی نیست و دشنام در این گونه موارد مورث ملامت است؟

فحش حربه مستضعفین است؛ دشنام تنها سلاحی است که برای یک شخص مغلوبی که دارای حس انتقام است باقی می ماند.

تهمت یگانه ملجا و پناه بیچارگانی است که در میدان تزاخم مقهور و مغلوب شده اند.

دشنام یک طفره و گریزگاهی است از اعتراف به مغلوبیت، مخصوصا در جامعه هائی که استبداد و خودسری زیاد بوده و رژیم حکومت تعدی و تطول [فرونی جستن] پرورش داده است فراوان است.

فحش و تهمت نتیجه ضعف نفس و ضعف اخلاق و بیچارگی کامل و خذلان مطلق می باشد.

فحش و تهمت در مطبوعات تنها منطقی است که برای مدارک کوچک و دماغ های محدود باقی می ماند.

همچنان که آن کودک سر گذر در نتیجه عجز و مغلوبیت فریاد می زند و فحش می دهد.

همچنان که استبداد و ثوق الدوله به مردم اجازه شب نامه نویسی می دهد.

همچنان که یک ملت مقهور و مغلوبی که سال ها در زیر سلاسل عبودیت و بندگی زیست کرده است، بالطبع متملق و منافق می شود.

همچنین تاج فحش و تهمت بر فرق مطبوعاتی که نویسندگان فاضل و جوان آن را اداره نمی کنند، جای خواهد گرفت، زیرا فحش و تهمت حربه ضعیف است و قلمی که به حلیه [زیور] فضل و دانش و منطق آرایش نیافته ضعیف و ناتوان است، و روحی که به فضیلت و تقوی مجهز نشده است زبون، و در مقابل نفوس متقی و با اخلاق حقیر و کوچک است.

چرا از ظهور فحش و تهمت و کلمات و کسی که در مطبوعات [است] شکایت می کنید؟

مطبوعات آینه اخلاق و روحيات يك جامعه است. اين صدای اخلاق و پسیکولوژی ماست که در صفحات جراید منعکس می شود.

آیا منتظرند مطبوعات یک ملتی که قاموس لغت بشر از داشتن صد یک تعبیرات، اصطلاحات، کنایات و استعارات متداوله آن محروم است غیر از این باشد؟

آیا شما منتظر نیستید عین اخلاقی که از آن کودک خیابان گرد، و آن داش سر گذر، و آن کاسب قهوه خانه نشین، و آن جوان لوطی، و آن پادشاه دله پرور، و آن درباری هرزه، و آن شاهزاده فحاش، و آن آخوند تکفیر کن تراوش کرده است از صفحه مطبوعات چهره نمائی کند؟

چه توقعات بی جا!

مگر ارباب مطبوعات فرزندان همان ملتی نیستند که یکی از شاهان آن مؤسس «دبه» و تفریح یا تعارف معمول دربار او فحش های ناموسی بود.

مگر این ها ما فوق محیط واقع شده اند و از پستان مادر هائی شیر نخورده اند که عمر آن ها در شنیدن فحش و کلمات رکیک سپری شده است و در ایام طفولیت هم وسیله تادیب آن ها فقط فحش بوده است و نفرین؟

مطبوعات هر ملتی نماینده اخلاق عمومی آن ملت و مظهر افکار آن مردم و نمونه ترقیات عقلی جامعه خود می باشد.

دیگر ما حق نداریم آن ها را ملامت کنیم. ما باید کسانی را ملامت کنیم که می خواهند عامل تطور [گونگون گشتن] محیط و مسبب اصلاحات و رفورم های اخلاقی شوند.

این طبقه جوان - جوان از حیث فکر نه سن - مسؤول ظهور این لکه های سیاه اخلاق هستند، دماغ های متجدد و افکار متنور می بایستی بر ضد این قبایح [زشتی ها] اعلان جنگ داده و آثار شوم آن را از صفحه اجتماع محو نمایند.

اعلان جنگ بر ضد فحش و تهمت، بر ضد پلیدی ها، بر ضد اخلاق فاسد، و بر ضد تمام آن عادات ناپسندی که ما را در نظر ملل راقیه [پیشرو] کوچک و حقیر می نماید.

آری باید صفحه اجتماع را از لوث این اخلاق پاک نمود، ولی با کدام وسیله؟

آیا باید در مقابل فحاشی، فحاشی کرد و جواب تهمت را افترا قرار داد؟ خیر، با فضیلت و تقوی باید مشت به دهان های جنایتکار و قلم های آلوده به جنایت های اخلاقی زده و در هم شکست.

قاطع ترین حربه ای که باید بر ضد این پلیدی ها به کار برد فضیلت و تقوی است. در مقابل فضیلت و تقوی این نفوس دینه [دیروزی] بر حسب ناموس بقاء انسب [جاویدی شایسته تر] محکوم به مرگ و فنا هستند، زیرا بشر با یک اراده طبیعی عاشق فضیلت و تقوی است. دروغ، شارلاتانی، تظاهرات بی اساس، نفاق و تهمت اگر هم در اندک مدتی پیشرفت کند، ولی بالاخره حقیقت غالب شده و آن نفوسی که به این اخلاق آلوده اند در نظر اجتماع خوار و زبون، حقیر و ناچیز جلوه گر خواهد شد.

البته هر جامعه ای دارای قوه ممیزه و ملکه تشخیص است؛ البته با ضعف و شدت که جامعه حقایق و دروغ ها را از یکدیگر ممتاز نموده

و اشخاص با تقوی را بزرگ و حشرات مودیه اخلاقی در نظرش حقیر و کوچک خواهد شد.

فحش و تهمت حربۀ ضعفاست و فاقد کوچک ترین و ناچیز ترین اثری خواهد بود؛ مثلا اگر در یک مجلسی نسبت به یک شخصی که سر او زلف انبوه و پاکیزه مکانی است بگویند «کچل» نه تنها آن شخص متاثر نمی شود بلکه این انتساب هم در نظر تمام حاضرین مجلس مضحکه و مسخره آمیز خواهد بود.

همچنین در اخلاقیات فقط چیزی که می تواند فحاشی را در هم شکسته و اثر تهمت را خنثی نماید پاکدامنی و تقوی است.

اگر به یک شخصی منیع الطبع نسبت دنائت بدهند، اگر به یک عنصر وطن پرستی تهمت اجنبی پرستی بزنند، اگر به یک دامن پاک و بی آلاشی لکه های سیاه و تاریک را نشان دهند و بر فرض این که این نسبت ها و تهمت ها از طرف مردمان فاقد بصیرت یا اشخاص ساده لوح بی اطلاع تصدیق شده، بالاخره دامن پاک، پاک است و همان طوری که هست به جامعه معرفی می شود و مفتری [تهمت زننده] در انظار عمومی مسخره و تهمت در مقابل افکار عمومی بی قدر و قیمت است.

مبنی بر این مقدمات است که به عقیده ما انسان باید در مقابل فحش و تهمت فقط و فقط تقوی نشان بدهد و جوانان متقی از معاشرت، از مواجه شدن، از دادن جواب سلام این گونه حشرات جامعه اجتناب کنند و با مجازات اخلاقی بر ضد این جنایت های اخلاقی قیام کنند.

به عقیده ما به این ها نباید جواب داد، زیرا افکار عمومی جواب آن ها را داده است. اگر با لباس تبدیل در مجامع حاضر شده و نفرتی

که از مردم بر ضد تهمت و فحاشی مشاهده می کردند شرمنده می شدند.

به عقیده ما از مردمان فاضل و اشخاص متقی قبیح است که دعوی فضل و تقوی نمایند، زیرا همان کسانی هم که جز فحاشی سرمایه دیگری ندارند ظاهراً دعوی فضل و تقوی نموده و فحاشی را ملامت و نکوهش می کنند.

قوت قضاوت جامعه هر قدر هم ضعیف و ناتوان باشد، ولی مع ذلک هر کسی را به جای خود تشخیص داده به یک نفر بی فضل و بی دانش اگر تمام جراید را از دعوی فضل پر نماید، همه او را می شناسند. یک نفر فاسد الاخلاق هر قدر دعوی اخلاق نماید غیر از تمسخر و استهزاء با چیزی مواجه نمی شود.

چه لزوم دارد انسان از تهمت های واضح دفاع نماید یا این که با رجز خوانی و حماسه سرائی خویشتن را منزله معرفی کند؟

آیا جامعه این قدر فاقد قوه تشخیص است که این تهمت ها، این ادعاهای مضحک و این شارلاتانی ها را از حقایق باز نشناخته است؟

به عقیده ما خیر؛ هر چند قوه ممیزه ضعیف است، ولی مردم از خواندن آثار قلم و قریحه هر کسی هویت اخلاقی او را می شناسند. اگر همه شناسند طبقه منور الفکر [روشنفکر] جامعه کاملاً تشخیص می دهند و برای دبستان فضیلت و تقوی و غلبه آن، همان طبقه کافی است.

پرده های جدید

شب پنجشنبه ۲۷ صفر مقارن آن وقتی که آخرین قسمت های جریده به مطبعه فرستاده می شد ما از جریان اخیر مجلس مطلع شدیم: قانون موقتی هیأت منصفه را رئیس الوزرا به قید فوریت به مجلس پیشنهاد کرده و در نتیجه مخالفت شاهزاده سلیمان میرزا و آقای تدین رد شده است - چه اهمیتی دارد موافق نظامات مجلس یک لایحه دولت به تعویق افتاده و قید فوریت آن رد گردیده است؟

البته هیأت منصفه برای جلوگیری از این آناارشی و هرج و مرجی که دچار عالم مطبوعات گردیده و برای کسی حیثیت و آبرویی باقی نگذاشته و پاکدامن ها هم به قدر خیانت کاران موضوع حمله و تعرض واقع شده اند خیلی لازم بوده است، ولی آیا اگر یک هفته به تاخیر می افتاد مفاسدی بر آن مترتب بود؟

گمان نمی کنم، مع ذلک آقای رئیس الوزرا بعد از تنفس، تجدید مطلع نموده و شاهزاده سلیمان میرزا برای مخالفت پشت میز خطابه رفت که لزوم فوریت آن را رد نماید، ولی به جای این که مستقیماً موضوع را تحت بحث در آورده مطابق سیره معمول خود و بر حسب تقید و تعصبی که نسبت به مبادی دینی دارد و میل دارد حتی مسائل جاری سیاسی را هم از نقطه نظر دینی مورد بحث قرار دهد وارد دینیات

شده و مطابق مندرجات جراید و نقل صورت نطق معظم له چیز مخالف مبادی و ضروریات مذهبی نگفت، ولی از طرف یک عده از و کلا مورد حمله و اعتراض واقع شده و نطق ناتمام مانده و قانون هیأت منصفه نه تنها به فوریت نگذشت بلکه تا کنون پنج روز است که تهران را دچار بحران، جلسات دار الشورا به حال تعطیل، و نغمه های مخالف از هر سو بلند گردید.

متعاقب قضیه آن شب، هنگامه مسجد جامع، درب بهارستان و مسجد سپهسالار که در جراید این چند روزه به طور مبسوط نگاشته شده است، روی داد.

یعنی یک عده از روحانیون، یک عده از آزادی خواهان، یک دسته از عناصر هنگامه طلب، یک مشت از افراد استفاده جو، دلال سیاست و مزدوران سفارت خانه های اجنبی پای به عرصه سیاست گذاشته و غالبا بدون اراده، این کشتی بادبان شکسته را به لبه هائی سوق داده و می دهند که جز ظلمت مرگ و نعره های مدهش فنا و بدبختی، آن جا صدائی نیست.

چه بنویسیم!

آیا ذائقه ها برای چشیدن آن حقایق تلخ و ناگواری که ممکن است از نوک یک خامه بی پروائی جاری شود حاضر است؟

آیا ممکن است این پرده شوم را از هم دریده و قیافه بازی گران صحنه سیاست را همان طوری که هست نشان داد؟

افسوس که هنوز گوش ها برای شنیدن آن کلماتی که خالی از زیب و زیور های مجامله و مداهنه است حاضر نیست و در آن روزی

که صیحه حق و حقیقت بلند شود شاید جز کلمات لعن و نفرین برای گوینده ثمر دیگری نبخشد.

آری بگذریم از مطامع شرمگین، صرف نظر کنیم از تمایلات پستی که زمامدار این بازی ها و نیرنگ ها شده است، ولی از ذکر یک نکته که سکوت در آن موضوع به عقیده ما جنایت است خود داری نخواهیم کرد:

ادامه این اوضاع اسف انگیز برای اسلام، برای ایران و برای جامعه جز وبال و خذلان [خواری و بدبختی] هیچ نتیجه ای ندارد.

در این دوره ای که اروپا سرگرم تشنجات سیاسی و اقتصادی خود گشته و در این موقعی که سرنیزه دول مستعمراتی مانع اجرای اصلاحات و ایجاد وسایل ترقیات ما نیستند، آیا شایسته است که ما سرگرم مناقشات داخلی و موضوعات حقیر و جزئی باشیم؟

این سطور سیاهی که اینک ما در تاریخ حیات سیاسی خود به یادگار می گذاریم مورد استهزاء و مسخره اعقاب ما خواهد بود.

آیا خجالت انگیز نیست که به جای استفاده از بحران دنیا و استفاده از فقدان فشارهای نظامی، به زد و خورد های داخلی سرگرم و از اجرای کوچک ترین آمال و انجام ساده ترین اصلاحات و ایجاد دسترس ترین وسائل ترقی عاجز و ناتوان باشیم؟

شاید اغلب مردم بدانند که از چندی [پیش] به این طرف چه دسایسی در تهران شروع شده و دیپلماسی اجانب با چه قیافه های مختلف در جامعه ظهور کرده است که نتیجه آن: منصرف شدن افکار تشنه مردم از اصلاحات؛ منصرف شدن مردم از مسائل اقتصادی؛ خراب

شدن زمینه ورود مستشاران آمریکائی و بالاخره باقی ماندن ایران در ضعف و ناتوانی در فقر و مذلت و پریشانی است.

این است نتیجه شومی که از این مناظره اسف انگیز و از غوغای سامعه خراش دامنگیر مملکت و ملت می شود. آیا باز هم در بر افروختن این شعله شوم دامن زده می شود؟

باز هم ساده لوحان آلت می شوند و این جریان ناپسند ادامه پیدا خواهد کرد؟

ما چون به صمیمت بعضی آقایان علما و آزادی خواهان و نمایندگان معظم امیدواریم، تصور می کنیم دامنه این فساد خاتمه یافته و مترصدیم تا امروز کلیه قضایا حل و فصل شود.

البته قانون هیأت منصفه باید بگذرد، ولی نه تنها بعد از شور کامل مجلس، بلکه بعد از مطالعه ارباب قلم و فضیلتی احرار.

البته تقاضای آقایان علما باید پذیرفته شود، ولی همان حدودی که قانون اساسی معین کرده است و به وسیله ای که به سلامت طبع نزدیک تر است.

البته باید ارباب جراید محاکمه شوند، ولی چنان که سابقاً هم نوشتیم قانون محاکمه وزرا و حکام هم باید ضمیمه قانون هیأت منصفه بشود.

قضایای اخیر

قضایای ختم نشد و روح اهمال و مسامحه که در کلیه مسائل حیاتی ما موجود و همه کارها را فلج می نماید، در این مورد هم ضمیمه اغراض شده و حل یک مسأله ساده را به تاخیر انداخته و به ادامه این اوضاع سیاه کمک نموده است.

باید مایوس شد، از غیرت و صمیمیت همه مایوس شد. چیزی که کم تر موضوع دقت و توجه و چیزی که کم تر از هر چیز در مخیله و در فکر سیاسیون تهران است مصالح مملکت و منافع جمهور است.

طرفین مشاجره از سرمقاله شماره گذشته ما دلگیر شده اند، برای این که تمایل صریح نسبت به یک طرف و حمله و تعرض به طرف دیگر در طی سطور آن مقاله دیده نمی شد.

همان طور که گفتیم گوش ها برای پذیرفتن حقایق حاضر نیست، زیرا حقایق اگر ظاهر شود بر علیه هر دو دسته خواهد بود و موارد نقص و عیبی از هر دو صنف نشان خواهد داد و بالنتیجه نویسنده طرف اعتراض همه واقع خواهد گشت.

چیزی که قدر متقن [محکم، پابرجا] و مسلم بود و ما هم آن را در طی سرمقاله گذشته نوشته بودیم این بود که ادامه این اوضاع از نقطه نظر مملکت و مصالح عامه خوب نیست، زیرا خوشبختانه دوره چهارم

مجلس مواجه با کودتای محمد علی میرزا، اولتیماتوم ۱۹۲۱، و وقایع خونین جنگ بین الملل که دول مخالف با منتهای کوشش می خواستند نائره آن را به دامان ما هم نزدیک کنند نشده است و از همین روی باید تاریخ مجلس چهارم پر باشد از اصلاحات و طرح نقشه های جدید. و هیأت های دولت در طی این مدت باید جز انجام یک سلسله آمالی که جامعه تشنه آن ها و مقتضیات حیات اجتماعی و ارتقاء عمران آن ها را الزام می نماید بوده باشند.

باید اصول ملوک الطوائفی ریشه کن شده؛ باید بی قانونی های دوره فترت خاتمه یابد؛ باید اشراف را به دادن مالیات معوقه مجبور نمود؛ باید موارد متروکه قانون اساسی را اجرا کرد؛ باید برای رفع این بحران اقتصادی که برای افراد جامعه حتی دیگر عقیده و مسلک هم باقی نگذاشته و مملکت را دچار فقر مدهش ساخته فکری اندیشید؛ باید برای تنظیم امور مالیه مملکت کار کرد؛ باید دست ایادی جنایتکاری که در دوره فترت با مقدرات مملکت بازی نموده اند قطع نمود؛ و باید آثار نفوذ سفارت خانه ها را در سقوط و ایجاد کابینه ها از بین برد و نگذاشت موفق به ایجاد نفوذ تازه شوند؛ باید برای ترقی صنعتی برای آوردن فابریک [کارخانه] ها، برای تسطیح [صاف و هموار کردن] طرق و کشیدن خط آهن، برای ترقی زراعت و تشویق زراع نقشه های عملی کشید و به واسطه تخفیف مظالم اشراف و مستخدمین ادارات حرفه های مولد ثروت را ترویج کرده؛ و بالاتر از همه مدارس ابتدائی و مجانی را توسعه داده و مدارس فنی و صنعتی تاسیس کرد. این ها و مانند این هاست که روح ملت تشنه آن می باشد و اولین وظیفه دولت و مجلس و علما و جریده نگاران و ارباب حل و عقد و سردسته های اصناف این است که فکر خود را متوجه آن نمایند و الا از نزاع های

مدرس و شاهزاده سلیمان میرزا یا از سخت گیری بعضی آقایان علما در موضوع تشخیص مفاد نطق شاهزاده سلیمان میرزا با سقوط کابینه و آوردن کابینه دیگر، یا به کرسی نشستن حرف آقای مدرس یا دیگری برای ملت هیچ فایده ندارد و از این رل هائی که لیدر های اقلیت و اکثریت و زمامداران از نقطه نظر شخصی بازی می کنند برای ما جز خذلان و خسران نتیجه ای ندارد.

فردای تاریخی که پرده از روی حقایق برداشته شد، اخلاف [بازماندگان] ما بر غفلت و غرض ورزی ما لعنت خواهند کرد و تاریخ با شرمناک ترین عباراتی نام ما و اعمال ما و مطامع پست ما را یادداشت خواهد کرد.

نقطه نظر ما در مقاله سابق و لاحق [پیوسته] این است، اگر به مذاق کسی خوشایند نباشد برای ما اهمیتی ندارد، زیرا این اوراق را ما برای ارضای عواطف این و آن نشر نمی دهیم و در پیشگاه تاریخ مسؤول هستیم نه در مقابل فلان فردی که از بی کاری آزادی خواه شده، یا فلان اشخاصی که پول اشراف آن ها را قانون پرست نموده است و این سیره ما بوده و خواهد بود و حتی الامکان از افتادن در یکی از دو کوران مخالف و موافق اجتناب می نمائیم، مخصوصا در حالتی که عمال اجنبی را هم به تکاپو دیده و سفارت خانه ها را ادامه آن علاقمند می بینیم.

خروج مسکوک - (۱)

همه می دانند بزرگ ترین محذوری که همیشه مواجه با آمال اصلاحی و نظم و آرامش ایران شده است فشارهای اقتصادی و شیوع فقر و تنگدستی است.

به عقیده ما مهم ترین مسأله در حیات ملل دنیا اقتصادیات آن هاست و اگر بگوئیم معبر تمام دیپلماسی ها و اساس سیاست هائی که از یک قرن و نیم به این طرف دنیا را به حرکت آورده و موجب تغییرات و تبدیلات و باعث جنگ ها و صلح ها گردیده است نقطه های نظر اقتصادی است، شاید غلط نباشد. و متأسفانه در محیط سیاسی ما چیزی که کم تر مورد توجه است مسائل اقتصادی است در صورتی که تمام بدبختی ها و تمام فلاکت ها و تمام این تدقیقات [باریک بینی ها] و نواقصی که امروز مشهود می شود و موضوع ملامت و نکوهش نویسندگان و متفکرین گردیده است ناشی از اختلال امور اقتصادی می باشد.

اگر در مملکت ما عقیده نیست، اگر بعضی از جراید ما ارگان اجانب یا طرف دار مصالح شخصی بعضی اشراف می شوند، اگر اوراق سیاهی برای فحش در مملکت ایجاد شده و برای پنج تومان یا ده تومان حیثیت و آبروی افراد را به خاک می ریزند، اگر سعی و تلاش عقلا در

ایجاد تشکیلات منظم و احزاب با عقیده عقیم مانده است، اگر در هر زاویه تهران ده کمیته و ده حزب برای اغراض مختلف اشخاص وجود دارند و غیر از سیراب کردن شهوت ریاست و وزارت عمرو و زید [فلان و بهمان] هیچ موقعیتی در حوزه اجتماع ندارند، اگر می بینید عده ای داوطلبان مشاغل دولتی همیشه در برابر میزهای استخدام است و بالنتیجه به طور دایم یک دسته بی کار در مملکت وجود دارند که غیر از منفی بافتن و دسته بندی کردن و در سقوط کابینه و آوردن کابینه دیگر بذل مساعی کردن هیچ کاری در مملکت ندارند، اگر می بینید تهران حکم یک ماشین نیرومندی در تهیه هوجی و پارازیت پیدا کرده است، اگر روسوفیل و انگلوفیل در کشور ما پیدا شده است و بر خلاف سایر ممالک عقیده آن ها با پول خرید و فروش می شود، غیر از ارضای مطامع اولیای نعمت خود عقیده ای ندارند، اگر دزد و دغل هر روز در مملکت زیاد می شود، اگر صد ها معايب دیگر در روحيات و صد ها نواقص در اجتماعيات خود ملاحظه می کنید، فقط و فقط از نقطه نظر اختلال امور اقتصادی و ضيق وسایل معاش و زندگانی است.

به شکم گرسنه نمی شود گفت عقیف باشد. مگر افراد معدودی نادراً پیدا شوند، ولی عموماً عقاید را بر احتیاجات یومیه ترجیح نمی دهند.

متأسفانه چیزی که کم تر در تحت نظر احزاب و احرار واقع می شود توجه به این فقر مدهشی است که ملت را به استقبال توفان های خطرناک سوق می دهد.

این عدم توجه به مسائل اقتصادی به طبقات آزادی خواه یا سیاست مآب های تهران و ولایات انحصار ندارد. هیأت های دولت هم

کم تر متوجه این نکته شده اند و اگر هم متوجه بوده اند در درجه دوم و سوم بوده، در صورتی که به عقیده ما مشکلات کنونی غیر از این راه حل دیگری ندارد حتی توسعه و بسط معارف و فنون که میزان ترقیات مادی و یگانه وسیله استقامت یک جامعه است، در میدان تنازع متوقف بر این اقتصادیات می باشد.

همان اندازه که ما نسبت به مسائل اقتصادی بی اعتنا هستیم به همان درجه دیگران، یعنی آن هائی که سیادت خود را می خواهند بر یک قسمت مهمی از دنیا تحمیل کنند، و محور سیاست آن ها در ایران این است که ما را در تحت نفوذ و منقاد [مطیع] سیاست مشرق زمین خود قرار دهند، توجه کامل به آن مسأله دارند و از امروز هم شروع به کار نکرده اند. بیش از یک قرن است که زمامدار اقتصادیات ما شده اند ولی ما امروز این فشار را حس می کنیم.

بانک شاهنشاهی چه کرده است و عملیات او چه آتیه تاریکی برای مملکت ما تهیه می کند، از دائره اطلاعات ما خارج است و محتاج اطلاعات وسیعه ای است که ارباب فن یعنی تجار و صرافان که تا یک درجه در جریان امور هستند و کسانی که به فنون اقتصادی بصیرت کامل و احاطه بر اعمال مالی دارند، باید شرح بدهند. ولی آن چه قدر مُتقن [مسلم] است، این است که علاوه بر فقدان کارهای مولد ثروت و نداشتن صادرات کافی در مقابل واردات و بالطبع ازدیاد فقر و فاقه، بانک شاهنشاهی با وسایل مصنوعی هم به این فشار و تضایق به وسیله های مختلف کمک می نماید و فریاد تجار و صرافان را بلند کرده است.

در قسمت تلگرافات داخله امروز فریاد اتحادیه تجار کرمانشاه را مطالعه خواهید کرد که تا چه درجه بانک مزبور نسبت به سعادت ملت ایران شفقت و انصاف دارد. و متأسفانه هیأت دولت وسایل عملی برای خاتمه دادن به این فشارهای طاقت فرسا هنوز اتخاذ نکرده و نمی دانیم چه وقت قوانین مملکتی بدون استثنا به موقع اجرا گذاشته می شود و چه وقت امور اقتصادی مملکت از تحت مونوپول [انحصار]، خارج خواهد شد.

در اثنائی که مشغول تحریر این سطور بودیم یک مکتوبی از کرمانشاه رسیده که مشعر [حاکی] بود نقود [نقدینه ها] کرمانشاه روز به روز کم شده و قدغن دولت در خروج مسکوک موجب استفاده بانک شاهنشاهی گردیده و روپیه های کاغذی به قیمت های گزافی به فروش می رسد. و نتیجه این قدغن یک تضییقی [محدودیتی] است به زوآر و گرانی قیمت روپیه و در عین حال مفقود شدن نقود.

نمی دانیم وزارت تجارت برای رفع این پیش آمد های سوء و برای جلوگیری از این جریان های مصنوعی در تجارت چه تصمیمی اتخاذ خواهد کرد؟

اجتماعات مسجد جامع

چنان که در شماره سابق نوشتیم رفته رفته به دوام این تجمعاتی که در مسجد جامع و محل ظهور عناصر مشکوک الهویه [ناشناس] شده بدبین می شدیم، زیرا تقاضای سهل و ساده که از طرف روسای روحانی ابراز شده و همه با نظر احترام به آن نگاه می کنند محتاج این تظاهرات و این سخت گیری ها نبود.

علما می گویند جنبه های دینی در مملکت باید حفظ شود و ترتیباتی که لطمه به اصول دیانت می زند باید ملغی گردد. باید در جراید بر ضد مذهب چیزی نوشته نشود، [باید] قانون جزای عرفی را لغو کرد و به جای آن قوانینی که مباینت با اصول شریعت ندارد وضع گردد.

این تقاضا محتاج این همه جنجال و مضاربه و منازعه و ظهور حوادث ناگوار نبود. این تقاضا نامه اگر رسماً به هیأت دولت و مجلس شورا پیشنهاد می شد، البته با نظر احترام در آن نگریسته و عناصر صالحه در انجام دادن آن از هیچ گونه مجاهدتی دریغ نمی کردند.

اگر این هیاهو برای شاهزاده سلیمان میرزا بود که خاتمه یافت و اگر برای انجام این مقاصد بود که به مسالمت و به طور عادی انجام می گرفت، دیگر ادامه آن از نقطه نظر فکرای عمیق و مآل اندیش چندان زیبنده به نظر نمی رسید.

این زمین [نقدینه ها] سوء ظنی بود که ما نسبت به دوام اجتماعات مسجد جامع پیدا کرده و دو مسأله دیگر آن را تقویت می کرد:

۱- مسأله مستشارهای آمریکائی است که وجود آن ها برای ترمیم نواقص اداری و اصلاح حالت مالیه مملکت نهایت لزوم را دارد. و از همین نقطه نظر مخالف میل اجانب یعنی آن هائی که میل ندارند مملکت ما منظم و مرتب شده و نفوذ آن ها رفته رفته روی به امحاء [نابودی] گذاشته و ایران نسبتاً مقتدر و غیر محتاج گردد می باشد، آمدن آن ها برای بعضی از مقامات داخلی چندان خوش نبود.

۲- مسأله مشروطیت بوده که همه ما به حفظ اصول آن علاقمند بوده و مجلس را منیع ترین مقامات مملکتی دانسته و توهین به آن را توهین به جامعه می دانیم.

راجع به این دو موضوع زمزمه هائی شنیده می شد و ادامه اجتماعات مسجد جامع بر خلاف این دو مسأله نشان می دادند و مسأله قفل سه عباسی [هر عباسی برابر سنار و یک شاهی = سه شاهی = 15 دینار است]، افکار مآل اندیش را بیش تر ظنین می کرد.

ما از نقطه نظر مصالح عمومی و برای اتباع [دنبال روی] وظایف عقیده خویش مجبور بودیم این مسائل را دنبال نموده و بر ضد این زمزمه ها و این سیاست هائی که فقط برای نفع اجانب و پیشرفت پولتیک مضر آن ها بازی می شد، اقدام نمائیم و به آقایان روسای روحانی خود مضرات آن را نشان دهیم. ولی همین آقای آقا میرزا سید محمد بهبهانی روز یکشنبه که موافق انتظارات ما صریحاً نفی این گونه انتسابات [نسبت دادن] را از مقاصد خود نموده و علاقمندی خود را به

اصول شورا و اصلاح دو اثر مالیه و عدم مداخله در سیاست اظهار نموده، ما را از این سوء ظن برکنار نموده و چنین فهمانیدند که غرض آن ها فقط و فقط جلوگیری از انتشار مطالب مضر به دیانت و ممانعت از اجراء قوانینی می باشد که با اصول شریعت مابینت دارد. و از همین لحاظ دولت همان روز لایحه راجع به الغای قانون جزای عرفی و سانسور کردن مقالات و مطالب دینی را قبل از انتشار، به مجلس تقدیم نمود.

بدیهی است بعد از رفع آن سوء ظن ها ما ناچاریم در دو موضوع دیگر اظهار عقیده کنیم:

۱- راجع به تفتیش مقالات دینی قبل از انتشار:

ما از نقطه نظر حفظ منافع اجتماعی و به نام حفظ آرامش و وحدت نظر در جامعه و از لحاظ عقاید دینی خود اعتراف می کنیم که نشر مطالب ضد مبادی اسلام و مخالف ضروریات، باید جلوگیری شود. خوشبختانه این نکته هم در قانون اساسی تصریح شده، ولی در طرز اجرای آن ما با آقایان علما اختلاف نظر پیدا خواهیم کرد. زیرا در کلیه ممالک دنیا و بر حسب قوانین موضوعه و شرایع آسمانی یک سلسله منهیات و محرماتی وجود دارد که حافظین آن قوانین یا آن شرایع برای عملی شدن آن ناچار به مجازات هایی (با شدت و ضعف به اختلاف موضوع گناه) معین کرده اند که به وسیله آن افراد را از ارتکاب منهیات محترز [اجتناب پذیر] می کنند.

همچنین برای جلوگیری از نشر مطالب منافی با ضروریات مذهب باید قوانینی وضع و مجازات هائی معین شود که قوه مجریه

مملکت لدی الاقتضا [هنگام نیاز] آن را اجرا کرده و بدان وسیله از شیوع منکر ممانعت بنماید.

البته با این وسایلی که معمول به کلیه ممالک قانونی و حتی خود شریعت اسلام است، آیا خیلی مضحک نیست که هیأت ممیزه ای ایجاد و هر کسی ملزم باشد نگارشات خود را به تصدیق یا تکذیب آن ها عرضه بدارد، و آیا این یک نحو از استبداد و ضدیت با آزادی فکر و قلم نمی باشد و عملی شدن آن امکان دارد؟

همچنان که قانون اساسی ما و افکار روشن دنیا قائل به آزادی مطلق قلم نیستند، یعنی برای آزادی مطلق قلم جز آنارشی فکری و هرج و مرج عقیده هیچ مفهومی وجود ندارد، و به همین مناسبت قلم در تخطی به مقدسات دینی و اجتماعی باید محدود شود، معمول داشتن اصول سانسور را هم منافی اصول مشروطیت و اساسا غیر عملی می دانیم.

آقایان می گویند هر کسی می خواهد در موضوع دیانت چیزی بنویسد نخست باید آن را به معرض قضاوت شورای علمی بگذارد و پس از تصویب حق نشر آن را خواهد داشت.

این قانون خیلی شبیه است به قوانین دربار تزار و حاکمیت اتریشی ها در ایتالیا که مطبوعات را قبلا از سانسور نظمی می گذرانیدند و قبل از تصویب نظمی هیچ ورقه ای به طبع نمی رسید.

و علاوه بر این غالبا نویسندگان یک مطلبی را از نقطه نظر سیاسی و اجتماعی تعقیب می کنند و ممکن است ضمنا و اطراداً [پیوسته شدن] یکی دو جمله دینی آورده شود. آیا در این صورت هم باید مدیران و محررین جراید، مقاله خود را به دست گرفته و در پشت

شورای علمی منتظر تصویب آن شوند و مثلا اگر شورای علمی تعطیل بود جریده منتشر نگردد؟

از این ها گذشته نویسندگان غالبا مطالبی را می نویسند بدون التفات به این که جنبه های دینی در آن تعقیب شده است. آیا در این صورت باید نویسندگان و مدیر مطبوعه مجازات شوند برای این که مقاله را به سانسور شورای علمی تسلیم نکرده اند؟

و نکته دیگر که بیش تر جالب توجه است این است که به استثنای ضروریات و مبادی اولیه دیانت، کلیه مسائل دینی قابل بحث و مورد اختلاف نظر است. آیا در این صورت آقایان علما مطمئن هستند که شورای آن ها در تبه [تباه، نابود] آلت اغراض اشراف و رجال سیاست نشده و یک نویسنده مبرز را به این اسم در آستان مطامع سیاسی رجال قربانی نخواهند کرد؟

۲- نقطه نظر دیگر که از تذکار آن در این جا ناگزیریم، خاتمه دادن به این اجتماع است، زیرا دولت تقاضای آقایان را به مجلس شورا تقدیم و به کمیسیون صلاحیت دار محول گردیده است.

البته ادامه آن اجتماع دیگر چندان به موقع نیست و ممکن است سوء ظن هائی تولید کند که شاید ساحت اغلب از آقایان علما از آن بری و منزّه بوده باشد، زیرا دیگر تصدیق و تکذیب آن یا جرح و تعدیل آن بسته به نظریه مجلس شورای ملی است و دوام اجتماع مثل این است بخواهند به قوه فشار یک لایحه را به تصویب مجلس شورا برسانند و بدیهی است در این صورت آن قانون صورت قانونی نخواهد داشت.

مملکت مشروطه

مملکت مشروطه یعنی مملکتی که غیر از قانون چیزی در آن حکم فرما نیست و همه افراد در مقابل قانون متساوی هستند.

در مملکت مشروطه قانون یعنی مقررات نمایندگان ملت حاکم قضایا و فیصله دهنده امور است و از مقام سلطنت گرفته تا کوچک ترین مستخدمین دوائر دولتی نوکر قانون و مجری قانون هستند.

در مملکت مشروطه هیچ شخصی و هیچ مقامی حق ندارد مداخله در شؤون فردی اشخاص نموده و متعرض زندگانی افراد شود. هر کس حق دارد مطابق میل خود زندگانی کند، فکر نماید، بنویسد، بگوید، مسکن بگیرد و بالاخره تا حدود آزادی و زندگانی دیگران آزاد و مختار است.

در مملکت مشروطه حاکم و صاحب منصب نظامی و وزیر و رئیس الوزرا و نمایندگان ملت باید تعینات و تشخصات و مطامع خود را فراموش کرده حوائج جامعه و احتیاجات افراد را موضوع خدمات خویش قرار دهند.

در مملکت مشروطه غیر از اراده تخلف ناپذیر قانون اراده ای نباید موجود باشد.

در مملکت مشروطه درب محبس فقط به روی جنایتکاران و مجرمین قانون باز است و بس.

اما در مملکت ما ...؟

از این مفاهیم اثری نیست. استبداد با عبوس ترین قیافه، خود را صاحب اختیار و آمر [امر کننده] مطلق معرفی کرده است و ما از انقلاب به تغییر اسم و تبدیل اصطلاح اکتفا کرده ایم.

مثلا به جای صدر اعظم، «رئیس الوزرا»؛ به جای دعا گو، هو چی؛ به جای «یغما» و «قاآنی»، مثلا فلان جریده، و فلان ورقه؛ به جای داروغه، رئیس نظمی؛ به جای حکومت، رئیس بلدی؛ به جای یوز باشی جعفر، مثلا آجودان تقی خان؛ و به جای مستوفی، امین مالیه استعمال کرده و غالب از مؤسسات دوره مشروطیت عبارت است از اسمی و اصطلاحی که ما ایجاد کرده ایم.

اما مملکت با همان رژیم استبدادی عهد خاقان مغفور و مردم دچار همان شکنجه و همان تعدیاتی هستند که مشروطیت به اسم محو کردن آن ها روی کار آمده.

لازم نیست به اطراف مملکت گشته به دهات کرمان و آذربایجان برویم تا ببینیم مردم در مقابل روسای نظمی و عدلیه و مالیه، حکام نظامی و غیر نظامی، مامورین مالیه و مباشرین ملاکین چه صدمات و لطمات طاقت فرسائی متحمل می شوند و ضجه مظلومانه آن ها فضای ایران را پر از ولوله [نال و فریاد] نموده است.

خیر، بحث در آن موضوع بیش از این ها وقت و صفحات کاغذ لازم دارد. اوضاع پریشان همین تهران را در نظر بگیرید تا معلوم شود

چه قدر این ملک محکوم به بدبختی است. بروید به محبس نمره «۲» و مشاهده کنید اصول مشروطیت چگونه اجرا می شود؟

چندی قبل یکی از رفقا که اخیرا به این قبرستان آزادی رفته بود سرگذشت رقت انگیز یک بدبختی را حکایت می کرد که معاون حکومت نظامی تهران (که خوشبختانه لقبش را هم فراموش کرده ام) بر سر یک خانه نزاع داشته، برای تصرف آن خانه او را به محبس انداخته و بالاخره چند روز قبل می خواستند تبعیدش کنند.

ما در شمارهٔ اسبق اشاره به این موضوع کرده و از مدعی العمومی استیضاح [بازخواست] نمودیم. بعد از چهار روز مراسله که از بارگه بدایت به ما رسیده است اشعار می دارد که برای تعیین علت توقیف مشارالیه مراسلاتی به ادارهٔ نظمیه، حکومت نظامی و اخیرا نیز به وزارت جلیلهٔ جنگ نوشته شده و در جریان می باشد.

مراسلات بارگه بدایت در جریان است و خدا می داند که بر سر آن بدبخت بی ملجاء و پناه چه آورده باشند.

بیچاره مدعی العموم چه کند، مدعی العمومی که ارادهٔ وزیر پست و تلگراف هم شاید مقام او را بتواند از دستش بگیرد، چگونه می تواند حافظ قوانین باشد؟

چند روز قبل پسر مشار السلطنه وزیر عدلیه نسبت به یکی از محترمین و کلای عدلیه توهین کرد. از قراری که شنیدیم فقط برای این که وکیل عدلیه جوانک مزبور را از بعضی حرکات مخالف عفت منع کرده بود به دستیاری قراول های درب خانه پدرش و چند نفر دیگر

می زنند و به خانه او می ریزند و حیثیات او را هتک می کنند و وقتی که مرافعه را به عدلیه می اندازد قضات به صورت یکدیگر نگاه کرده و مثلاً به گوش همدیگر می گویند چه باید کرد، پسر وزیر است و پدرش در این باب توصیه های مخصوص نموده است.

بدبخت قاضی اراده معاون وزارت عدلیه هم در انفصال او موثر است!

دیروز یک مکتوب گریه خیزی را از مازندران مطالعه می کردم که یک نفر کجوری بدبخت را فقط به جرم این که یک وقتی با سپهسالار جنگ کرده اند و از طرفین تلفاتی داده شده است دو سال و چیزی در زیر گند و زنجیر افتاده و سلطان ابوالفتح خان نامی مثلاً به ضرب چوب و شلاق برای او دوسیه تشکیل می دهد و اموال او را به یغما می برد.

دیروز هم وقاری بدبخت به جرم این که یک وقتی آزادی خواه بوده دستگیر شده و بعد وزارت جنگ به قید کفیل و به شرط اقامت در تهران او را مرخص کرده بود، به محبس نمره ۲ افتاد در صورتی که رفقای موثق برای ما موکداً این مطلب را تکرار کردند که مشارالیه ابداً داخل اجتماعات سیاسی نشده و بکلی از ماجرا جوئی بر کنار بودند.

یکی از دوستان ما که اخیراً از طرف خوار ورامین آمده شرح مظالم و تعدیات مباشرین خالصه و میراب ها را بیان می کرد که برای

رعایا دیگر هستی باقی نگذاشته اند و املاکی که بعضی از نظامی ها اجاره کرده اند از فراوانی آب، آب زارعین به کشت آن ها نمی رسد و یک قسمت زیادی از آن آب فرو رفته و خشک می شود در صورتی که املاک و مزارع مجاور از بی آبی قابل بذر افشانی نیست و موقع کشت آن می گذرد.

امروز مکتوب یکی از تجار محترم قم حاکی بود از این که رجاله بازی زمان محمد علی میرزا باز در قم شروع شده و خدام شریر آستانه بر ضد کسبه و تجار و آزادی خواهان قیام کرده اند.

آیا این هاست معنی مملکت مشروطه؟

آیا این نظمی که مرکز فجایع و جنایات ضد آزادی گشته و این محبس نمره ۲- که درب مشنوم آن به روی عناصر آزادی خواه باز گشته است، از علائم مشروطه است؟

اگر مثلا به اعمال همین نظمی تهران که در تحت ریاست یک نفر مامور وظیفه شناس (!) خارجی اداره می شود مراجعه شود درجه نفوذ قانون در ایران به دست خواهد آمد.

ما گفتیم از مقام سلطنت گرفته تا پست ترین مستخدمین دوائر دولتی نوکر ملت و مجری قانون هستند، اما در خصوص نظمی ما متحیریم که مجری کدام قانون هستند و مطیع کدام یک از مراکز قانونی می باشند؟

بارگه بدایت می نویسد - ما مشغول تحقیقات از ادارهٔ نظمیه، حکومت نظامی و وزارت جنگ هستیم.

آیا شئون شخصی افراد محکوم چند مقام است، و آیا ادارهٔ نظمیه مجری اوامر کدام یک از دوائر دولتی است؟

گاهی زن ها را در میدان توپ خانه شلاق می زنند و می گویند به امر حکومت نظامی بوده است؛ گاهی آزادی خواهان را به محبس نمرهٔ ۲- می اندازند و می گویند به امر رئیس الوزرا بوده؛ و گاهی خطای دیگر مرتکب می شوند و آن را به مقامات دیگر نسبت می دهند. واقعاً انسان بعضی اوقات در هویت این ادارهٔ جلیله (!) که جز در کشتن آزادی و ضدیت با آزادی خواهان، یا تعرض به مخدرات، و یا مثلاً قرق کردن لاله زار از تردد نسوان، هیچ لیاقتی ابراز نداده است، حیرت می کند.

سر شب در خیابان لاله زار آدم کشتند؛ قتل نفس شب ها در خیابان های تهران یک امر عادی شده است؛ ظهر در سرای حاجب الدوله حجرهٔ تجار را دزد می زند، ولی نظمیه در جلوگیری از آن ها هیچ گونه فعالیت و قدرتی نشان نمی دهد. ولی اگر مثلاً وزیر فواید عامه به او بگوید فلان آزادی خواه شب در رخت خواب خود خیال سوئی نسبت به آقای رئیس الوزرا نموده بود، بلافاصله پلیس تأمینات با سرپنجهٔ مشئوم خود گریبان آن بدبخت را گرفته و به محبس نمرهٔ ۲ می کشاند.

غرض در شرح سیئات [کارهای ناپسند] نظمیه نبود، می خواستیم به طور مثل این اداره را ذکر کنیم. شاید عدلیه را اگر موضوع بحث قرار دهیم و از این مرافعه های متارکه و عدم جریان

کارها سطری بنگاریم سطور سیاه تری نسبت به آن اداره بر صفحه کاغذ رقم زده شود.

همین است حال سایر دوائر دولتی و ملت حقیقی در مقابل مطامع و شهوات اولیای امور و روسای دوائر دولتی مانند پر کاهی هستند که گرد باد آن را به هر طرف می کشاند.

این است یک نمونه مختصری از حکومت مشروطه اگر صفحات جراید گنجایش می داشتند و ممکن بود تمام مفاسد و سیئات اعمال رجال دوره مشروطیت در آن ها ثبت شود آن وقت ملامت گران که در اثنای توقیف، ما را به درج و نگارش مقالات خون ریزی مورد طعن قرار داده بودند، اعتراف می کردند که این لکه های سیاه جز با خون شست و شو نمی شود و برای برقراری اصول مشروطیت و محو کردن خود سری و استبداد اولیای امور و متنفذین و روسای جامعه و دوائر باید سیلاب خود جاری شود.

دومین مقاله از شماره ۸۶:

علل فقر و تنگدستی

در جریده شریفه نمره ۸۴ شرحی از عدم توجه اولیای امور و بی اعتنائی نویسندگان به مسائل اقتصادی و حمل نقود ایران به توسط بانک شاهنشاهی مرقوم فرموده بودید که بی نهایت امیدوار و خوش وقت شدم که در موقعی که تمام جراید برای مقاله نویسی و فحاشی و هتاکی و هو کردن (سوژه) موضوع به دست آورده و غالب مردم نیز با یک حرص و ولع فوق العاده روزنامه فروش های دوره گرد را صدا زده و

در بین روزنامه های متعدد روزنامه ای که بیش تر فحاشی و هتاکی کرده با اشتهای فوق العاده خریداری نموده و رفقا را صدا زده و دور خود جمع و با آب و تاب تمام فحش های آب دار را خوانده و هر قدر فحش ها غلیظ تر باشد حظ و لذت شان بیش تر شده و برای نویسنده اش زیادتر زنده باد می گویند.

در موقعی که مردم مایلند که کفر و زندقه و خیانت را با هزار من سریش به صلحا [نیکوکاران] و خدّام مملکت الصاق کرده و خود را به واسطه جهالت آلت تماشا و تمسخر و استهزا و استفادة اجانب نمایند، همان طور رفقای صالح شما انتظار داشتند یک مرتبه دیگر جناب عالی خود را از این آلایشات خانه بر انداز کنار انداخته و از جاده حقایق منحرف نشده و خرمن های آتش فساد را دامن نزده و به عرض آن ماده المود [اسم هیولای اولی] فقر و بدبختی و اساس زندگی را به عامه مردم گوشزد فرموده اید. آری اگر از مهد تا لحد فحش دادن و شنیدن و خواندن عادت نکرده بودیم تا این اندازه روزنامه های ما به جای تهذیب اخلاق و تحیب افراد به کار و تحصیل ثروت و ملامت و تکذیب از تنبلی و استعمال افیون و چرس و راهنمایی به اقتصادیات و تحریک و تحریر به علم به فحاشی و هتاکی نمی پرداختند، اگر ما به عوض این فحش نامه ها چندین روزنامه و مجله می داشتیم که فقط در تجارت و صنعت و اقتصاد بحث می کرد، امروز تجار ما دلال و مروج امتعه کارخانجات اروپا نبوده و تا این اندازه محتاج به اجانب نمی شدیم و بانک انگلیس به این نحو در عروق و شرائین مملکت ما نفوذ نکرده و سیاست خائنانه اجانب سرتاسر مملکت ما را فرا نمی گرفت. هر مملکتی و ملتی که می خواهد دولت متعدی و متجاوز را تهدید و خود را از قید سیاست و اسارت او رها سازد، فوراً امتعه و تجارت او را

تحریم و اغلب نیز به این طریق به مرام و مقاصد خود نائل شده و دول اجانب را محدود کرده و استقلال و آزادی خود را محفوظ می‌دارند و بالعکس اهالی مملکت محنت دیده بلا کشیده ما از شدت جهالت و بی‌علمی و بی‌اطلاعی به قدری خود را محتاج به اجانب کرده ایم که هر وقت آن‌ها بخواهند مقاصد سیئه و سیادت خود را بیش از پیش بر ما تحمیل نمایند ما را به تعطیل تجارت و بانک خود تهدید کرده و ما هم به واسطه حوائجی که به آن‌ها داریم فوراً دست و پای خود را گم نموده و موافق آمال آن‌ها تسلیم شده و مطیع منقاد سیاست خائنانه ایشان می‌شویم.

مردم خیال می‌کنند که این قدغن‌های پیاپی از خروج مسکوک برای منافع ایران و ایرانی است، غافل از این که تمام این اقدامات و تضییقات مبنی بر منافع و دستور منابع خارجی است. این قدغن‌ها و سخت‌گیری‌ها فقط درباره فقرای ایران ملحوظ و مجراست و اجانب و تجار اجنبی و حتی اعیان و اشراف ایرانی برای آن که از هر گونه تحقیق و تفتیشی معاف و مصون هستند، از خروج مسکوک و حمل و نقل هر گونه اشیاء ممنوعه آزاد و از این راه منافع بی‌پایان را برای خود جلب و ایرانی را به خاک سیاه می‌نشانند.

وقتی قدغن برای ایران و ایرانی نافع خواهد بود که سرحدات مملکت بی‌صاحب ما هم مثل کوچک‌ترین ممالک دنیا محفوظ می‌بود، نه مثل حالا که بانک انگلیس هر قدر بتواند اتوموبیل‌ها را مملو از نقود ایران کرده و فلان گمرک چپی به علاوه تحمیل چندین هزار تومان مخارج سفر بر مالیه فقیر مملکت برای انجام امور شخصی چندین صندوق هم مسکوک ایران را بلا مانع از سرحد ایران خارج و به عوض

اشیاء یا ادویه ممنوعه وارد ایران نماید، ولی فلان زوار و مسافر فقیر ایرانی که با هزار خون دل یک مبلغ جزئی برای مخارج یومیۀ خود همراه دارد مجبور است یا با نفوذ خارجی به قیمت گزاف معاوضه نموده یا به نام قاچاق ضبط کرده و صرف شهوت رانی خود نمایند.

یکی دیگر از علل تنگدستی و بدبختی مردم عدم اعتماد و اطمینان سرمایه داران این مملکت است که دیر زمانی است در این شهر ایجاد شده. سابقاً هر کس با یک سرمایۀ جزئی به کسب و تجارت پرداخته و به واسطۀ درستی و امانت عموم تجار و سرمایه داران با آن ها کمک و همراهی نموده اجناس و نقدینۀ خود را با یک وعدۀ معینی به او داده تا سر موعد جنس را فروخته هم خود منتفع و به خوبی گذران می کرد و هم سرمایه دار بهره مند می شد. و اگر احیاناً یکی بر خلاف امانت و دیانت و درستی مال مردم را تفریط [کوتاهی کردن در کاری] می کرد از ترس و انتقام حکومت وقت آرام و قرار نداشته مجبور بود از خوف طلبکار خانۀ یکی از علما را مامن خود قرار داده یا فرار نماید. اما اکنون به حمد الله از برکت تمدن جدید هر کس مال هر کس را گرفت و تفریط کرد یا صرف شهوت رانی و عیاشی و هوا و هوس نمود از هر گونه تعرض و باز خواست مصون و با کمال قدرت در دکان یا خانۀ خود نشسته و هر وقت طلبکار به در خانه یا دکان او بیاید با نهایت ترش روئی و تغیر به او جواب و سؤال کرده و هر قدر بخواهد دشنام داده و فریاد می زند. طلبکار بیچاره تمام دشنام ها و تعرضات را به امید وصول طلب به خود هموار کرده تا شاید به این واسطه بتواند یک قسمت طلب خود را دریافت دارد، و می داند که اگر بخواهد یک

قدری تندی نماید یا جواب یکی از دشنام های او را بدهد، فوراً بدهکار دعوی شرف کرده و بسا می شود آنان هر دو را جلب به کمیسری نموده و طلبکار را به واسطه آن که ادعای طلب خود را کرده مبلغی جریمه و حبس می نماید. پس از هزار دفعه امروز و فردا بالاخره می گوید برو عدلیه عارض شو. این است که طلبکار از وصول طلب خود مایوس شده و اگر آدم عاقلی باشد از طلب خود صرف نظر کرده و عقب کار خود می رود. چرا از هزاران دشنام عرضی و ناموسی و کتک خوردن از رسیدن به طلب خود نا امید نشد، ولی به محض شنیدن نام عدلیه از طلب خود گذشته پی کار خود می رود؟ بروید عدلیه به یک نظر سطحی آن چه باید و شاید بر شما معلوم و مفهوم خواهد شد.

چندین نفر طلبکار را سراغ دارم که برای وصول طلب خود به عدلیه عارض شده پس از مدت زمانی دوندگی و طفره و تقلا، چندین برابر طلب خود به وکیل دادن، و صرف تمبر و زیر جلی کردن و از کار بی کار شدن، اثبات طلب خود را کرده با وجود استطاعت بدهکار بالاخره موفق به دریافت حقوق خود نشده اند. پس عاقل آن کسی است که کتک و فحش را بر عدلیه ترجیح دهد.

و یا آن که پس از هر گونه افراط تفریط و اعمال نا شایسته از مال مردم برای تامین آتیۀ خود هم از وجوهات نقدینه ذخیره کرده و بدون خوف و هراس یک اعلان بلند بالائی مبنی بر ورشکستگی و بقایای مال مردم به عدلیه داده و با کمال آزادی بی خیال خود مشغول می شود. عدلیه هم بدون آن که علت ورشکستگی و دفاتر منظم و مرتب از او مطالبه نماید بقایای موجودی را در روزنامه اعلان کرده و

طلبکاران را به تقسیم کردن آن دعوت می نماید. ملاحظه فرمایید با این احوال دیگر احدی جرأت و اطمینان می کند مال خود را به احدی نسیه بدهد؟ این است مختصری از دومین علل بدبختی و تنگ دستی ما بر آن مملکت زار باید گریست.

که فریاد رس را ندانند کیست!

«محمد فرهی دواساز»

اختلاف کلمه:

یکی از وسایل مستعمرات داری - (۱)

یکی از سیاست‌هائی که همیشه سیاسیون انگلیس در مستعمرات خود به کار انداخته و یکی از اسرار موفقیت دولت مشارالیها در اداره کردن این مستعمرات وسیع به شمار می‌رود، ایجاد اختلاف کلمه است، مخصوصاً از نقطه نظر دیانت و مذهب.

زمینه اختلافات و تولید نفاق در مشرق زمین که نفوس آن‌ها به مبادی روحانی متمسک و در پیروی از آداب و عادات خود متعصب و خشن هستند حاضر و برای ایجاد آن چندان دچار اشکال نشدند.

در صفحات اخیر تاریخ پر از ملال هندوستان بدبخت این سطور سیاه زیاد دیده می‌شود.

جنبه روحانی و دینی در نفوس اهالی شرق بیش‌تر از سایر جنبه‌ها قوی و موثر است. سیاستمداران انگلستان این نکته پسیکولوژیک را در شرق به خوبی تشخیص داده و دوام، استیلا و سیادت آن‌ها بر مستعمرات وسیع مشرق مرهون تشخیص این اختلاف و پیروی از قوانین لایتغیر [تغییر ناپذیر] آن می‌باشد.

تاریخ استعمار در قرون اخیر با جنبه های اقتصادی و ملاحظات تجارتي شروع گردیده و به استثنای بعضی ملاحظات سیاسی یا نظامی عموم مستعمرات برای پیشرفت نظریات اقتصادی ملل اروپا ایجاد گشته است.

انگلیس از هندوستان معادن ثروت خیز، جنگل های ذی قیمت، امتیازات تجارتي و اقتصادی، مزارع وسیع و مبادی ثروت آن جا را می خواهد و بس!

مثلا اگر فرض کنیم تجارت هندوستان مطابق منافع و مصالح انگلستان اداره شود و تعرفه گمرکی آن مثل حالت حاضر که روی زمینه مصالح انگلستان تدوین کرده، منافع جنگل ها و معادن مونوپول [در انحصار] انگلیس ها باشد؛ امتیاز تاسیس فابریک ها و کارخانجات با جزیره نشینان انگلستان بوده و بالجمله علیه منافع و ثروتی که انگلستان امروزه از هندوستان می برد باید برای او تامین شود، شاید انگلستان به حق حاکمیت خود در آن جا اهمیتی ندهد. یعنی انگلستان حق حاکمیت را فقط و فقط از نقطه نظر منافع اقتصادی خود بر هندوستان تحمیل نموده است.

این نقطه نظر در قرون سابق هم منظور بوده و یک قسمت از جنگ های خونین دنیا روی همین زمینه فکری ایجاد شده است، ولی مع ذلک در قرون اخیر به رعایت جنبه های اقتصادی بیش تر متظاهر است. در قدیم جنگ ها و صلح ها و مراودات ملل با ملاحظات سیاسی یا دینی با تمایلات رئیس دولت ها بیش تر مخلوط و جنبه های اقتصادی مستهلک بوده، ولی امروز فقط و فقط نقطه های نظر اقتصادی

است که ملل اروپا را برای در هم شکستن استقلال و قومیت ملل آسیا و آفریقا برانگیخته است.

این تغییر و تطوری که در اصول سیاست دنیا پیدا شده بود بالطبع بزرگ ترین و هوشیار ترین دول مستعمراتی دنیا را از تعرض به شؤون دینی بومیان برکنار نموده و همین سیاست زمینه حاکمیت آن ها را در ممالک وسیع تحکیم نمود. زیرا اهالی مشرق زمین عموماً به مبادی دینی خود سخت متمسک [به چیزی چنگ انداختن] هستند و به همین مناسبت نسبت به یکدیگر ظنین و به اقلیت هائی موجود متعدی می باشند و حاضر نیستند با نظر تساهل و مسامحه به عقاید مخالف بنگرند، از مسامحه و عدم تعرض قوای حاکمه نسبت به معتقدات دینی خود متعجب شده و حاضر شدند گردن خود را در زیر طوق رقیّت [بندگی] آن ها خم نمایند.

اما مسلمان ها که دیانت آن ها یک دیانت سیاسی و غالب شؤون اجتماعی و سیاسی آن ها را دستورهای آسمانی معین نموده است نمی توانستند فقط تساهل دینی دشمن را موجب سکوت و اطاعت خود قرار دهند و بر حسب فرائض دینی خود مجبور بودند اطاعت از یک دولت غیر مسلمان ننمایند.

برای محو کردن این حس مناعت و شرافتی که دیانت برای حفظ موجودیت ملل تابعه خود از فرائض قرار داده، بعضی از دول اروپا مانند روسیه به قوه سر نیزه و احکام مستبدانه متشبث شده و بعضی دیگر مانند انگلستان به ایجاد نفاق و اختلاف کلمه متوسل گردیدند و مطابق نوامیس طبیعی این وسیله مقاصد مستعمراتی آن ها را به نجاح [پیروزی] و موفقیت مقرون ساخت.

بدیهی است وقتی که هندو را بر ضد مسلمان، شیعه را بر ضد سنی، سنی را بر ضد یهود و مسیحی را بر ضد سنی تحریک و تهییج نمایند و خود همیشه حافظ یک دسته و پشتیبان دسته مخالف قرار بگیرند، بالطبع هر دو دسته مخالف منافع مشترک را فراموش کرده و نقطه های اختلاف را موضوع فکر خویش قرار داده و برای حفظ موجودیت خود متکی به قوه قاهره اجنبی می شوند.

زمینه اختلاف دینی و تباین مشرب و عقیده در کلیه ملل دنیا موجود است فقط چیزی که هست ملل راقیه و آن هائی که خطرهای مهیب خارج را احساس کرده اند نقطه های افتراق [جدایی] را فراموش کرده و برای حفظ منافع مشترک قیام می کنند.

مثلا اگر یک دو نفر مسیحی و یهودی با یکدیگر نزاع داشته باشند، آیا پس از حمله کردن یک گرگ خونخواری که نتیجه حتمی آن مرگ هر دو می باشد دست از نزاع نخواهند کشید و بر دشمن مشترک حمله نخواهند برد؟

این یک احساس طبیعی است که متاسفانه نفوس خواب آلوده مشرق زمین آن را نفهمیده اند. زیرا این گرگ هائی که از اروپای غربی به آن ها حمله کرده تغییر قیافه داده بودند و به هر دو طرف وا نمود می کردند که برای حمایت او آمده اند و عملا هم به هر دو قسمت مخالف مساعدت می کردند، مخصوصا طرف ضعیف را حمایت می نمودند که ضعیف محو نشده و این کشمکش همیشه برای آسودگی آن ها در جریان باشد.

این یک سیاستی بود که یک قرن و نیم انگلستان را فرمانفرمای مطلق هندوستان نموده و اهالی هندوستان را مانند مرده در مقابل شهوات

مستعمراتی او ساکن و بی حرکت نگاه داشته و بالنتیجه با شصت هزار قشون، سیصد و پنجاه میلیون نفوس را به عبودیت و بندگی خود دعوت نموده و ثروت آن‌ها را مانند سیلاب به سواحل اقیانوس اطلس سرازیر نمود.

هندی سرگرم زد و خورد داخلی و تا فرق در باتلاق نفاق و جهالت غرق بود و مستعمراتیان انگلستان ثروت سرشار هندوستان را تصاحب می‌کردند.

هندی به اسم بودا و برهما، به اسم مسیح و موسی و به نام علی و عمر مشغول زد و خورد بود و انگلستان معادن آن‌ها را، جنگل‌های آن‌ها را و منابع ثروت آن‌ها را تصرف می‌کرد. راه آهن و کارخانجات ایجاد و از عملاً کم خرج آن‌ها مصنوعات تجارتنی خود را ارزان تر به بازارهای دنیا می‌فرستاد.

هندی سرگرم اثبات افضلیت سلمان و حضرت عباس بود یا اهتمام می‌کرد که افضلیت علی (ع) را بر حضرت پیغمبر (ص) ثابت نماید و انگلیس این منازعات و این مشاجرات را از یک طرف تقویت کرده و از طرف دیگر ثروت هندوستان را برای عیش و تنعم ساکنین سواحل تیمس می‌فرستاد.

هندوستانی حق داشت تا این درجه غفلت زده و خواب آلوده باشد، از همین جهت امروز دیگر اثری از آن مناقشات جزئی و منازعات مذهبی در هندوستان وجود ندارد و فرق مختلف هندوستان فهمیده اند که قبل از پرداختن به رقبا و مخالفین داخلی یک دشمن قوی تر موجود است که از منازعه آن‌ها استفاده کرده و به منافع مشترک آن‌ها لبخند مستهزانه می‌زند و نخست باید به او پرداخت.

به همین مناسبت وقتی که آیت الله شیرازی می خواست لوای مخالفت را در بین النهرین بر ضد اختلال انگلیس بر افرازد، نخست اختلاف کلمه ای که ما بین اهالی آن جا موجود بود از بین برداشته و همه را برای جهاد در مقابل دشمن مشترک دعوت نموده و اهالی با حقیقت این سیاست را پیروی کرده، به حدی که جعفری ها در مساجد و نماز جماعت اهل تسنن حاضر شده و اهل تسنن به محافل روحانی شیعه حاضر می گشتند.

و این یک امر طبیعی است که بعد از رفتن مصر، مراکش، سودان، الجزیره، قفقاز و هندوستان و مشاهده معاملاتی که دول مستعمراتی اروپا نسبت به بومیان می کردند باید مسلمین دنیا پی به حقایق تلخی که عزت و شرافت آن ها را پایمال نموده است ببرند و دیگر به دشمنان آب و خاک خود اجازه ندهند که همان بازی ها و همان نقشه های دویست ساله خود را امروز هم تجدید نمایند.

اما متأسفانه اخیراً پرده هائی در تهران بالا می رود که سیاست های دول مستعمراتی را در مشرق زمین به خاطر انسان می آورد و این حوادث بی اهمیت و غیر قابل توجهی که در مرکز و یا بعضی از نقاط دیگر مشاهده می شود دیباچه فصول شوم و خطرناکی است که دست اجانب برای ما تهیه کرده است. و افکار صالح و مآل اندیش نسبت به آن خیلی بدبین هستند و از همین لحاظ ما مجبوریم این موضوع را بیش از این مورد بحث قرار دهیم و در شماره امروز به مناسبت عدم گنجایش صفحات بیش از این نمی نگاریم.

